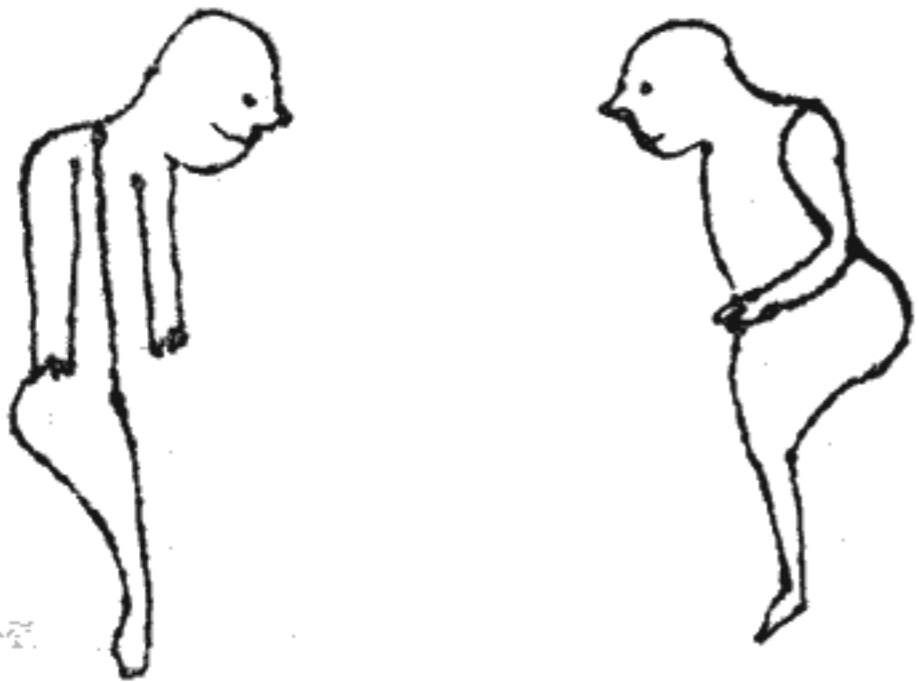


ضرب المثل  
و  
شوخی های  
(احمد شاملو....)





شوخی احمد شاملو

با

پرویز شاپور

■ پنج زنبور عسل را با کره خوردم .

● نتیجه: - هیچ نیشی بی نوش نیست.

■ امروز مجدداً زکام شده‌ام و پس از

هر عطسه ناچارم خم شده دماغم را از زمین بردارم

سر جایش بگذارم.

● نتیجه:

۱ - بدون دماغ ، عطسه ، دیگر عطسه

نیست ، مرفه است .

۲- بطور قطع دماغ نگارنده از سفال یا

از شیشه نیست. چون در آن صورت پس از نخستین

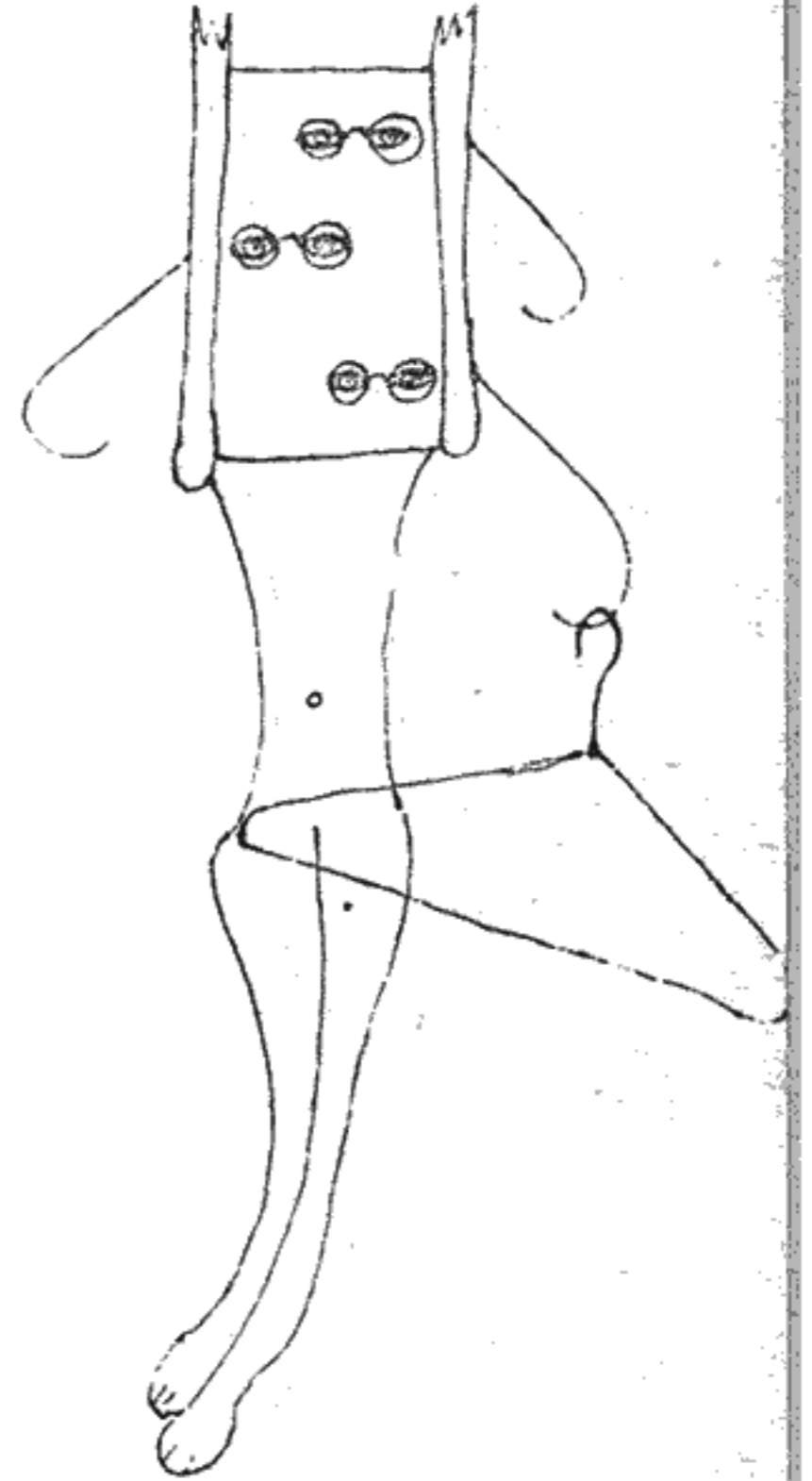
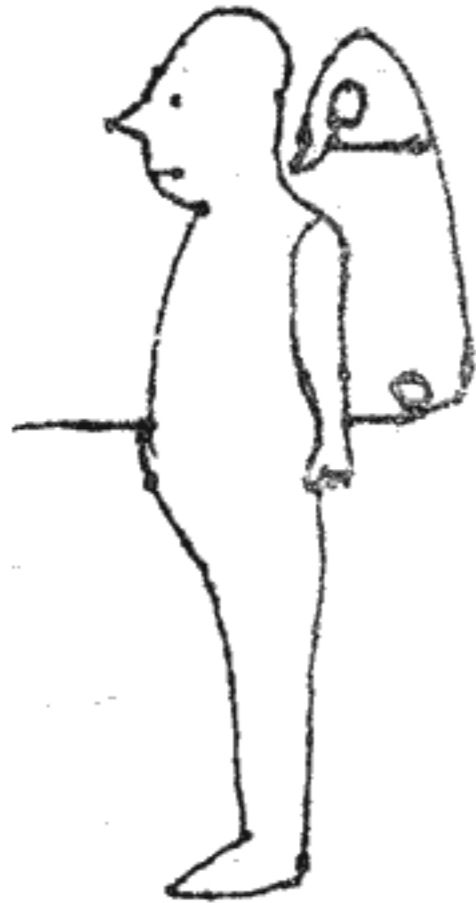
عطسه بر اثر اصابت با زمین می‌شکست و لاجرم،

علاوه بر این که عطسه اول به دوم نمیرسید خود

اینجانب نیز به شکل اتوبوس‌های بی دماغ در-

می‌آمدم و حاشیه خیابان نادری و استامبول را از

ریخت می‌فداختم.

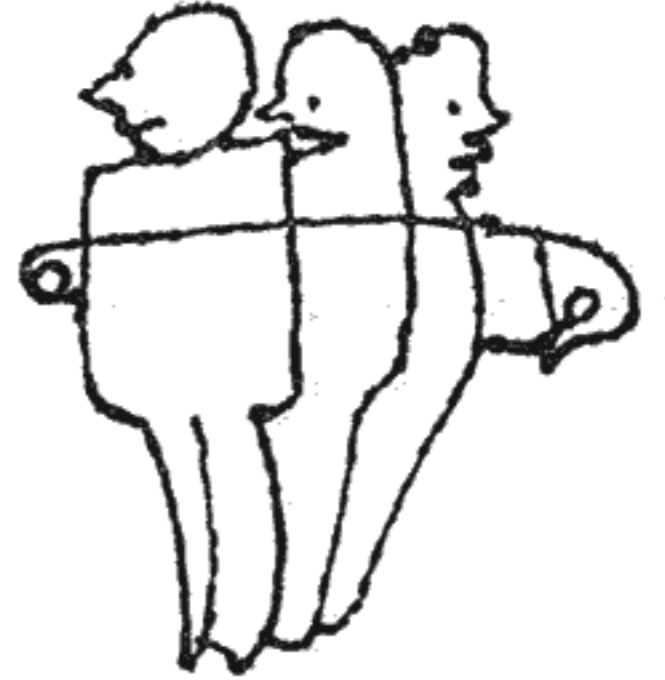


■ ماشین تخم مرغ زنی را توی چشم

گذاشتم و سفیدی و سیاهی آنرا بهم آمیختم .

● نتیجه: - حالا دارای چشمان زیبایی

به رنگ خاکستری هستم .



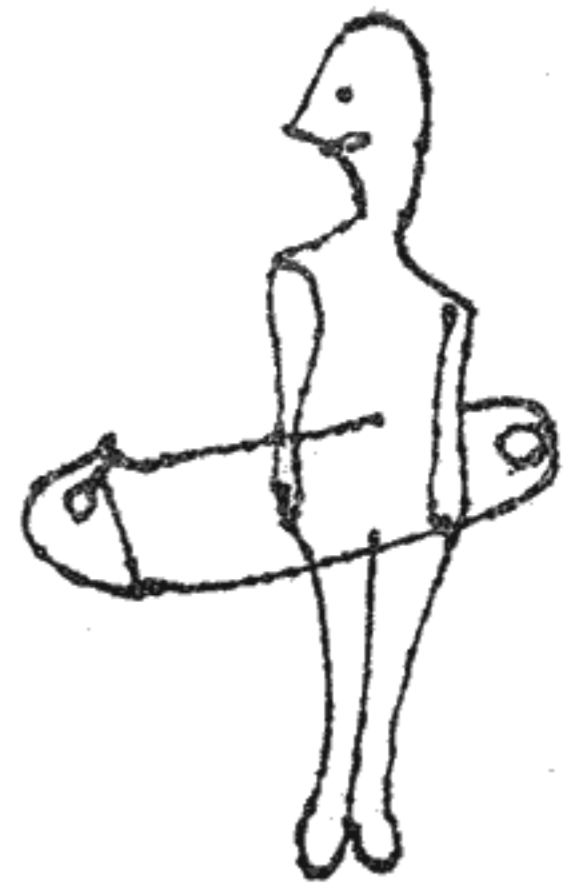
■ جزاین چاره‌ئی نمی‌بینم که دست کم برای مدت کوتاهی سیگار را ترك کنم زیرا لبانم که سیاه شده‌اند اخیراً آرامش صورتم را برهم زده با حدت و شدت فراوان به نفع قسوانین ضد تبعیضات نژادی تظاهرات می‌کنند .

● نتیجه : - هر گردی گردو هست .

■ برای آن که هنگام خوابیدن احتیاجی به بالش نداشته باشم کله‌ام را پراز پر کرده‌ام .  
شما هم بکنید ؛ قول می‌دهم راحت تر بخوابید !

● نتیجه : - از همه چیز گذشته، می‌توانید با خیال راحت با کله خود پرواز کنید. (البته با کله سقوط کردنتان نیز محتمل است.)

■ دندان طبیعی من، شب‌ها موقع خواب، مرا توی لیوان بالای سرش می‌گذارد . و حالا به کلی نم‌کشیده‌ام .



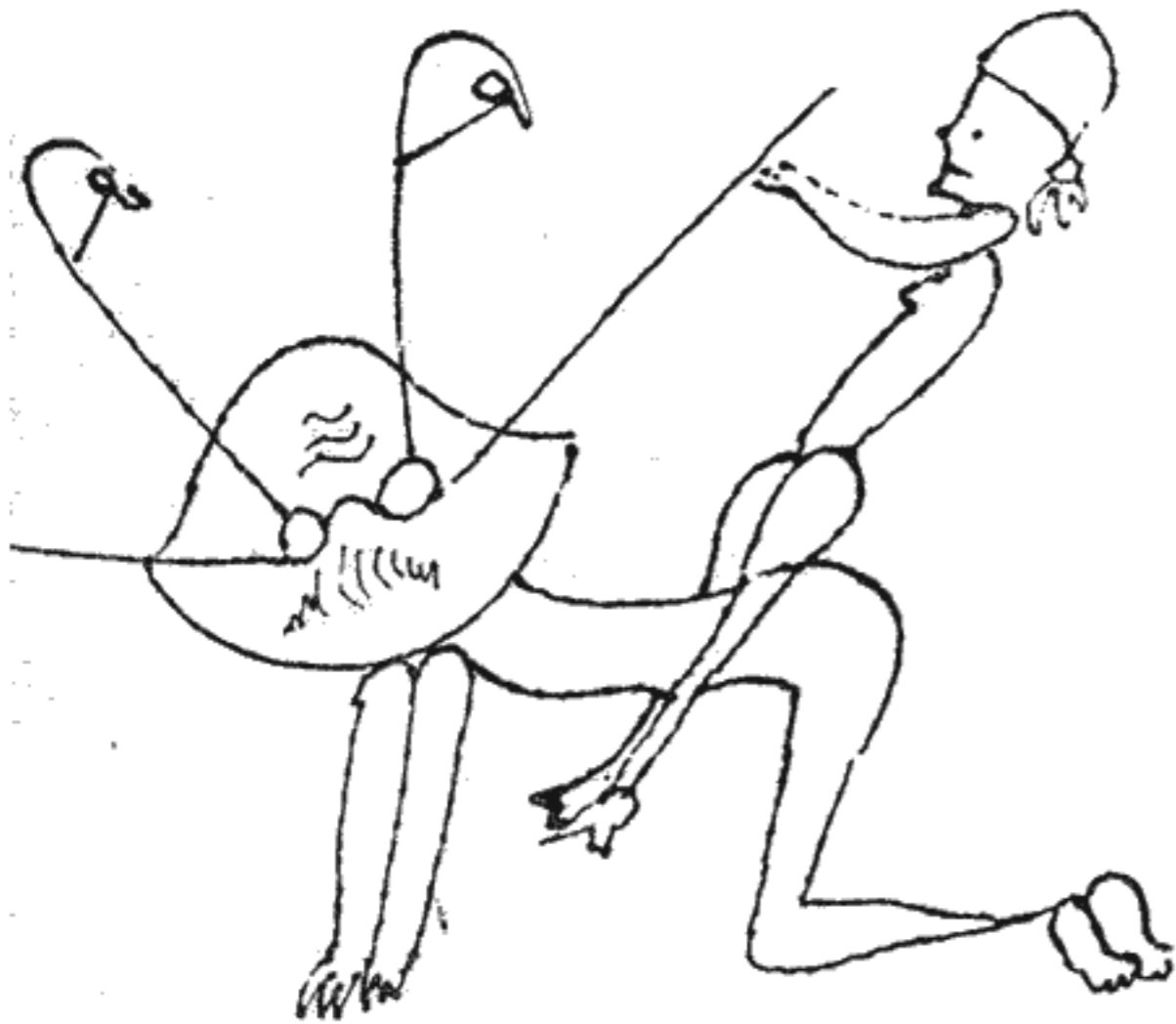
● نتیجه : - کسی که جای نم‌دار بخوابد رطوبت کشیدنش مسلم است.

■ به « بانك خون » رنتم و پی‌درپی سه چطول خون تگری آشامیدم ، اگر « بانك چشم » نزدیک بود مزه مناسبی برایش می‌داشتم ؛ اما افسوس ... راستی خبر تأسیس « بانك بناگوش و زبون » حقیقت دارد؟ - خوب است اقلاً این یکی زیاد از بانك خون دور نباشد .

● نتیجه : اگر دکه جگرکی و سیراب شیردونی نزدیک پیاله فروشی باشد چه بهتر...\*

\* این مطلب از نخستین نوشته‌های کوتاه پرویز شاپور است که احمد شاملو با توضیحاتی در شماره ۱۶ مجله خورشید - ۲۱ خرداد ۱۳۴۶ به چاپ رساند .

عنوان « کاریکلماتور » را نیز احمد شاملو بر این نوشته‌ها گذاشتند .



گردشی کوتاه  
با  
پرویز شاپور



■ زندگی یعنی من ، تو ، او ، ما ، شما ، ایشان. و باقی قضایا  
- اما تو به هر حال زاده شده‌ی . . .  
می گوید :

■ وقتی چشمم به تاریخ تولدم می افتد بی اختیار اشک می ریزم .

از روحش که می پرسم . - می گوید :  
■ روح و جسم پرنده باهم به آسمان پرواز می کنند .

می پرسم : از پرنده حرف زدی . مثل این که در آرزوی پرواز هستی؟ می گوید :

■ آسمان پرنده را با نفس معامله نمی کنم. می گویم : خواهش می کنم درین روزهای خوش به یاد پرنده بیشتر باش .  
جواب می دهد :

■ گربه سکوت برای گرفتن واژه پرنده کمین کرده است .  
و ادامه می دهد :

■ فاجعه سقوط پرنده را هرگز فراموش نمی کنم.

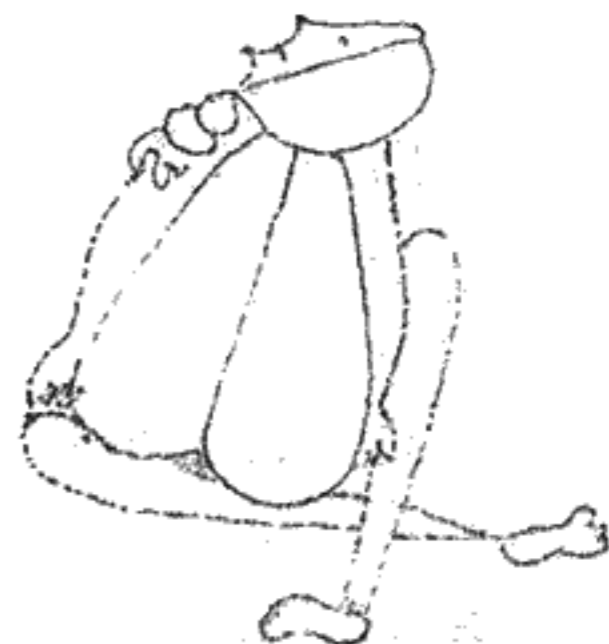
وقتی می خواهم از او بگویم ، نمی دانم واقعاً چه چیزهایی باید گفتم که او قبلاً جواب نداده باشد . جوابهایی که غالب اوقات سخت اندوهگین و دردناک است.

او از تصاویر ، باکلمات می گوید . آن قدر می گوید که تو را به شک می اندازد - و تازه این اول کار است. او بازم شکلهایی برای گفتن دارد. همچنان که همیشه چیزی برای سکوت خود ذخیره می کند . و آن وقت که سکوت می کند، تازه می فهمیم که چیزهایی را از دست داده ایم .

از گریستن که بپرسم ، او می گوید :  
■ اگر قطره بارانی بودم فرود آمدن را جاودانه ادامه می دادم .

بعد خودش پیشنهاد می کند از مرگ صحبت کنیم . من کمی دلم می گیرد و او می گوید :  
■ مرگ همراه زندگی زیسته است .  
می گویم : اما زندگی زنده است. می گوید :  
■ زندگی را به خاک سپردم .

می پرسم : اما این است تعریف زندگی ؟  
می گوید :



همان طور که گفتم او یک دفعه به یاد سکوت

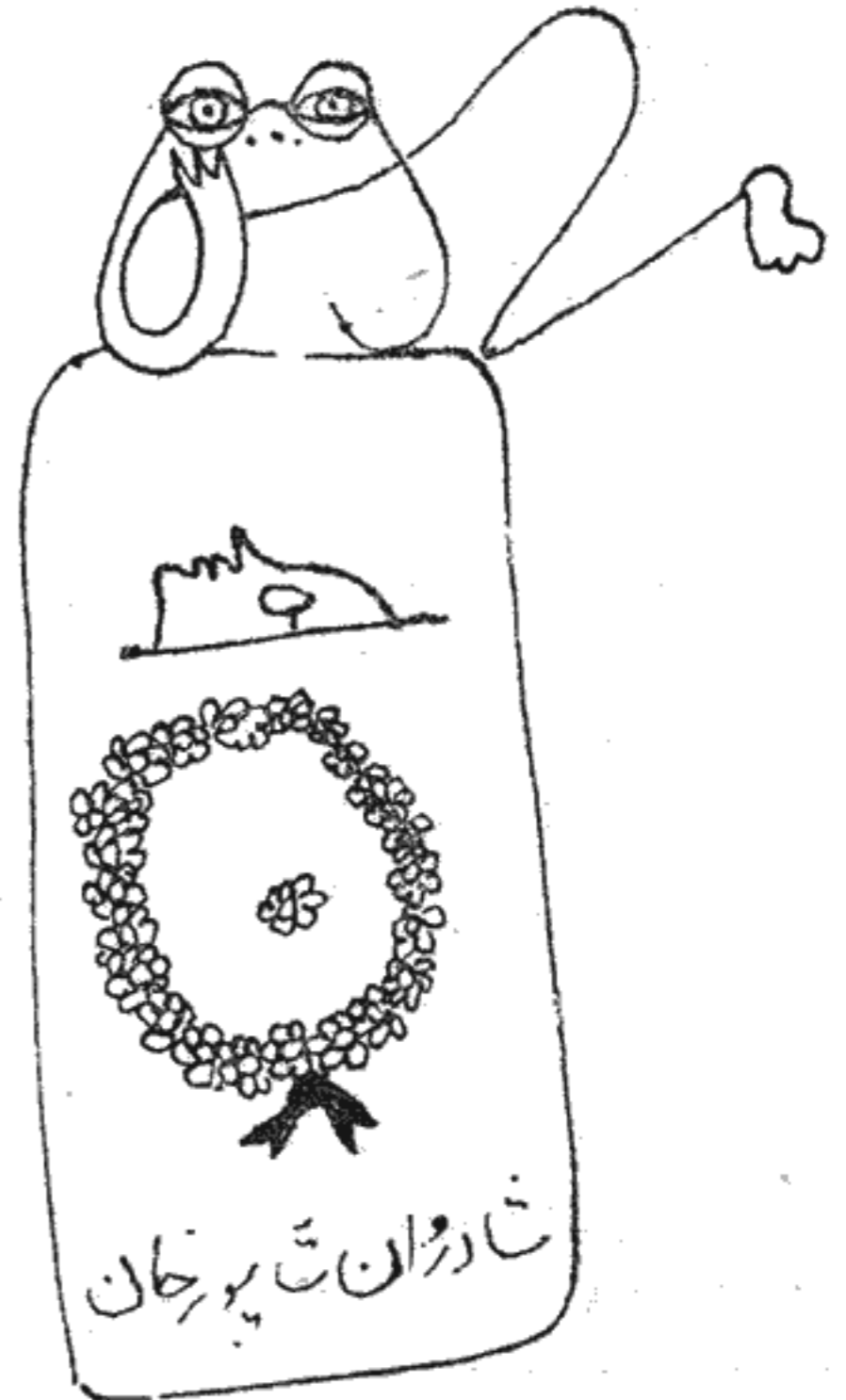
می افتد . و حالا به من می فهماند که می خواهد ساکت باشد .

کمی به بالا نگاه می کنم . کمی هم او به

پایین نگاه می کند . آن وقت هر دو در وسط خط بالا و پایین ، به هم نگاه می کنیم .

سکوت را نگاه می کنیم که مثل دریایی

طوفانی است . و قایق های مانمی تواند از آن بگذرد .



بعد یکدفعه می گوید :

■ مرگ در زندگی امری است که می کشد . و

اضافه می کند :

■ از گلی پژمرده به سطل زباله نزدیکترم .

می پرسم : گفתי گل؟ می گوید :

■ از گل پژمرده بهار می سازم ، وقتی

گریستن را از ابر بیا موزم .

یک لحظه خیال می کنم این همان گل است

که من هم می شناسم . که او می گوید :

■ دسته گلی بر مزار دسته گل پژمرده نثار

کردم .

دلیم بیشتر می گیرد وقتی می بینم او همه اش

از موقوف حرف می زند .

پرویز شاپور این دفعه کمی مهربان تر می شود :

■ قطره باران بلافاصله محل تولدش را

ترک می گوید .

- خوب از باران حرف زدن بهتر است .

جواب می دهد :

■ برای این که قطرات باران زمین نخورند ،

چتر بالای سرم نگه می دارم .

از عشق می پرسم . می گوید :

■ قلبم ساعتی است که عقربک ندارد .

می پرسم یعنی چه ؟ می گوید :

■ پرچم قلبم نیمه افراشته است .

خودش موضوع را عوض می کند :

■ ماهی بیشتر از پنجه گربه ، در چنگ

آب اسیر است .

باز هم منظورش را نمی فهمم . اضافه می کند :

■ به تو بیشتر از خودم احتیاج دارم .

این جمله اش خوشحالم می کند . دلیم

می خواهد کسی از ایام بر ایمان بگوید.

■ پایان اسفند سیفون سالنامه را کشیدم.

می پرسم : سالنامه؟ می گوید :

■ شنبه روی جلد هفته است ، پنجشنبه

پشت جلد و جمعه ضمیمه مزخرف آن .

می پرسم : چرا؟ جواب می دهد :

■ يك سوت لکوموتیو کافیست که سگ

دمش را تا آخر عمر تکان بدهد.

می خواهم از او جدا شوم . می خواهم

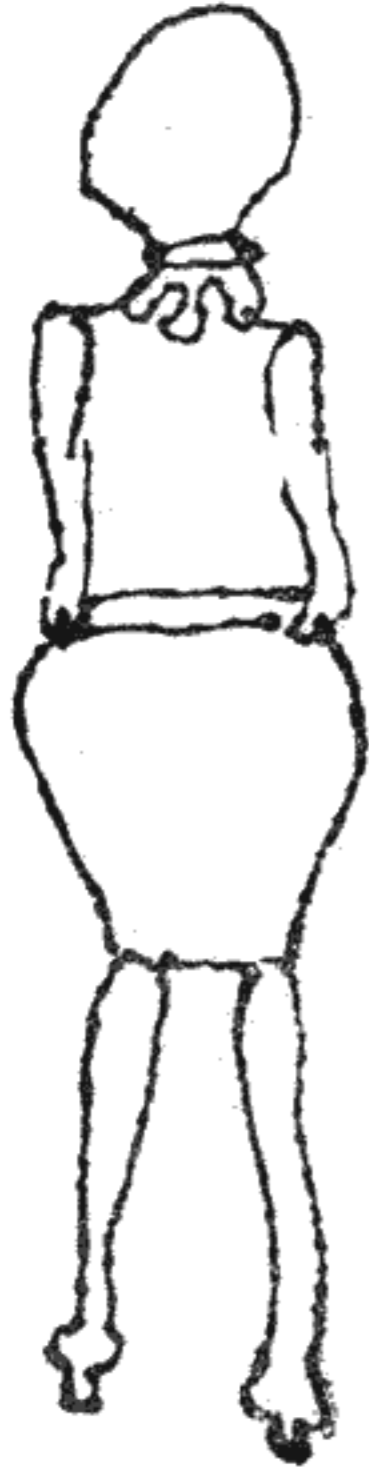
سکوت را نگاه کند و تصاویری تازه را بنویسد .

می گویم : خدا حافظ آقای شاپور . می گوید :

■ به اندازه طولانی ترین مهاجرت های

بشری مرا از خود راندى .

پرویز اسلامپور



کار یکلماتور

کتاب دوم



□ وقتی خواستم باقیمانده غذایم را در سطل زباله بیندازم  
دهانش را بست .

□ انداختن گل پژمرده را در سطل زباله گناهی بزرگ  
می‌شمارم.

□ سطل زباله همیشه دهانش باز است.

□ برای سطل زباله‌ای که گل پژمرده در آن آرمیده است احترام  
قلبی قائلم .

□ ریه‌ام هوارا نشخوار می‌کند.

□ سطل زباله گل پژمرده را به سینه‌اش زده بود.

□ بهار در سطل زباله جوانه زد.

□ قطره اشکم را به اقیانوس هدیه کردم.

□ گلها به کندوی عسل شبیخون زدند.

□ سطل زباله را با آرزوهایم تزئین نمودم .

□ شب‌نمی که به استقبال خورشید شتافته بود تبخیر شد.

□ زنبور عسل باز نشسته روی گل قالی می‌نشیند.

□ زندگی مرا به مرگ نزدیک می‌کند .

□ نصف بدن دختر دریا در خشکی می‌میرد و نصف دیگرش در

آب خفه می‌شود .

□ به مرگ بیشتر از زندگی مدیونم .

□ پروانه‌ای که روی گل یخ نشسته بود از سرما سیاه شد.

□ تمام مردم دنیا به يك زبان سکوت می‌کنند .

□ باغمی که در قطره اشکم وجود دارد ابر را بارور می‌سازم.

□ پرندۀ محبوس اشعه صیگاهی را در منقار داشت.

□ فواره را سرپا گرفتم .

□ برای آنکه به آسمان صعود کنم دود سیگارم را در آغوش

گرفتم .

□ دود سیگارم به دور فواره پیچید .

□ آزادی پرندۀ در قفس محبوس است .

□ ابر از فواره‌ایکه به آسمان رسیده بود استقبال باشکوهی

بعمل آورد .



- ساعت در قفس زمان محبوس است.
- به عبادت گل پژمرده شتافتم.
- عنکبوتی که در آسمان تار تنیده بود خیال شکار کردن فرشته

- تابستان گل یخ به سینه ام می زدم.
- عمر قورباغه در خشکسالی سپری شد و عملاً نتوانست از ذوحیاتین بودنش استفاده کند.
- جسد پرنده گل پژمرده را در سطل زباله در آغوش کشید.
- پشت سر خوانندگان صفحه می گذارم.
- شیر باغ وحش چکه میکرد.
- بلبل زیبایی گل را آواز میخواند.
- عنکبوتی که از صدای مگس در بند افتاده ناراحت شده بود سمعکش را از گوش بیرون آورد.
- پوست موز قطار را از خط خارج کرد.
- دلم برای رنگین کمان میسوزد که آرامگاهی ندارد.
- مرگ قله زندگی است.
- عنکبوت پیر در تارش مدفون شد.
- آدم برفی گل یخ به سینه اش میزند.
- خودکشی زندگی را شقه می کند.
- اشخاصی که خودکشی می کنند به مرگ کال در میگذرند.
- بر مزار تولدم دسته گلی نثار کردم.
- چون زندگی را دوست نداشت در مجلس ختم اش به بستگانش تبریک گفتم.
- تولد و مرگم را به یک اندازه دوست دارم.

را داشت.

□ ستاره‌ایکه خودش را با تصویرش اشتباه گرفته بود در حوض منزل جانسپرد.

□ زندگی فریادی است که با مرگ خاموش می‌شود.

□ چشم اقیانوس آب آورد.

□ با هفت تیر آبی خشکسالی را از پا در آوردم.

□ برای اینکه روز بخواهد چراغ خورشید را خاموش می‌کنم.

□ روشنی در چراغ خاموش محبوس است.

□ نور چراغ قوه‌ام وقتی سر بالائی می‌رود عرق می‌کند.

□ نور چراغ قوه‌ام در جاده خاکی گرد و غبار راه می‌اندازد.

□ سیاهی شب روشنی چراغ را در آغوش گرفت.

□ با نور چراغ قوه‌ام شب را هم می‌زنم.

□ نور چراغ قوه‌ام را کج نمودم.

□ شب هنگام برای اینکه باغچه را از نور سیراب کنم سر

آپاش را به چراغ قوه زدم.

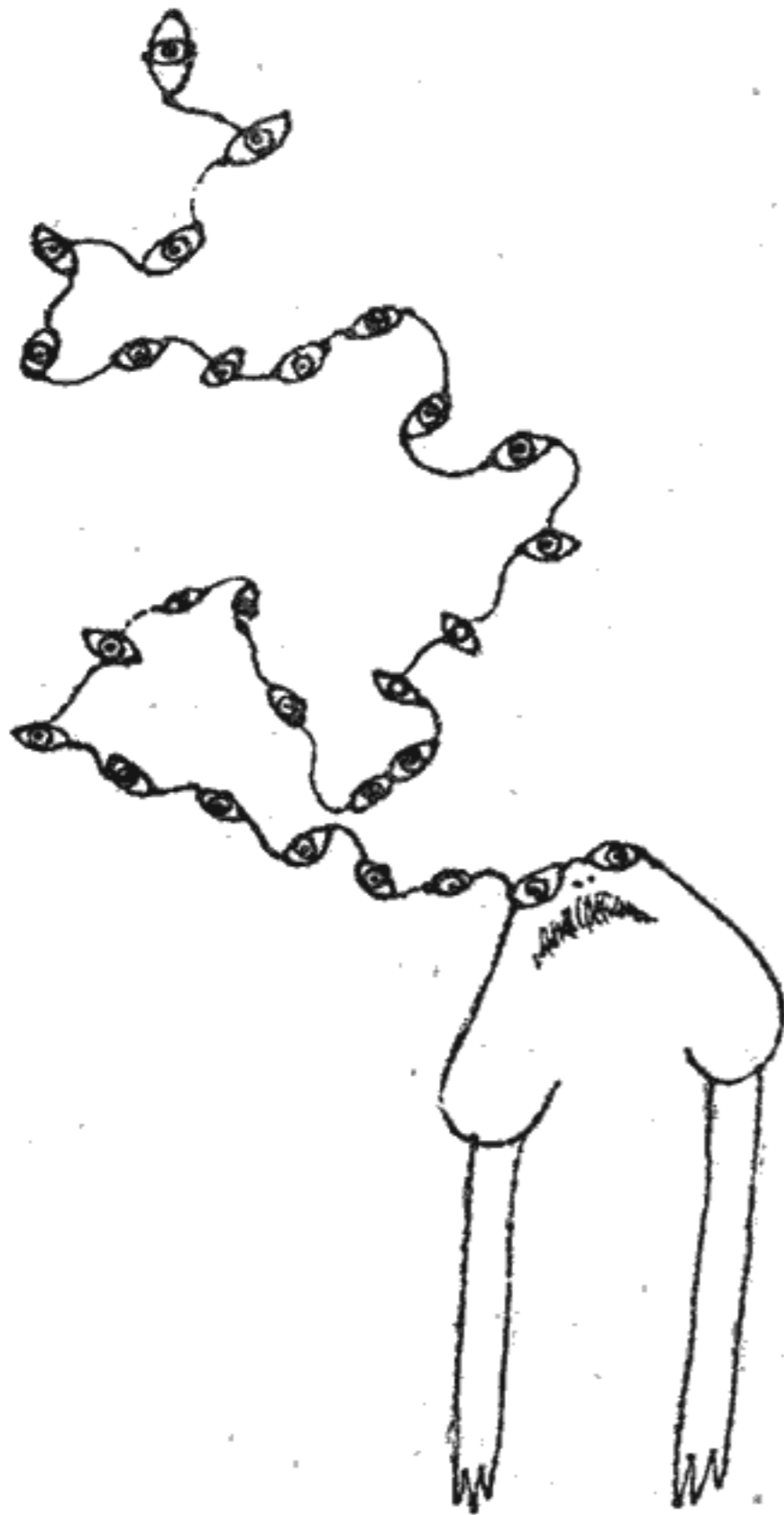
□ مرگ را حلق آویز کردم.

□ نور جز به تاریکی فکر نمی‌کند.

□ شب با نور چراغ قوه‌ام خودش را حلق آویز کرد.

□ تولدم مرگ را به من تحمیل کرد.

□ روحم برای پرواز به آسمان پیله جنم را سوراخ کرد.



□ تا از عزرائیل دستمزد نگیرم خودکشی نمی‌کنم.

□ ناودان آخرین قطره باران را نوشید.

است .

□ مرگ را از زندگی دارم .

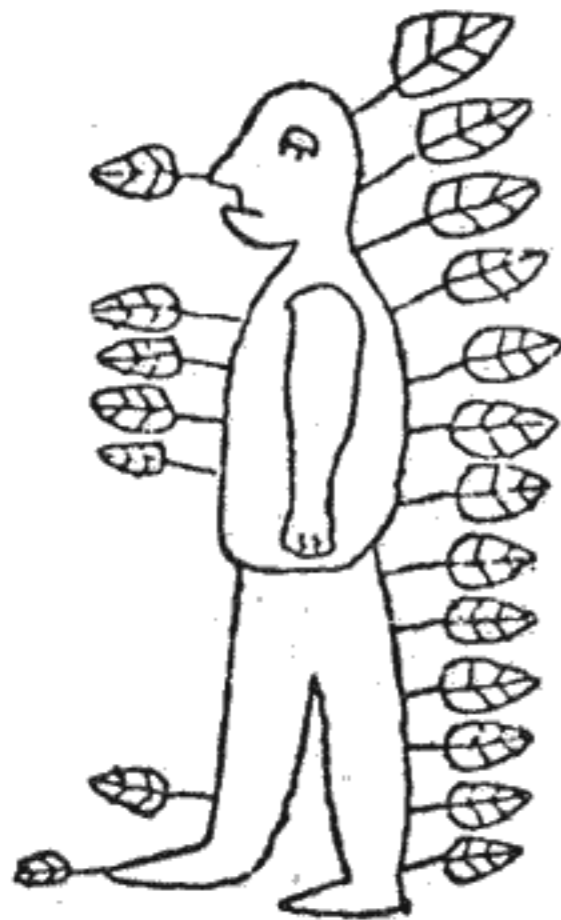
□ چمن اداره هرروز صبح صورتش را با ماشین چمن زنی

اصلاح میکند .

□ باغچه را به خاطر معصومیت گیاهی اش دوست دارم .

□ سوگند به معصومیت نباتی باغچه، که در بهاران خواهم

رست .



□ با ابر برای باغچه لباس مرطوب دوختم .

□ خودم را به سطل زیاله تقدیم نمودم .

□ در کشتزار تختخواب دونفره بوسه می کاشت .

□ اقیانوس را به قطرباران تبدیل نمودم .

□ روز بارانی پرنده دوش سیارمیگیرد .

□ وقتی مرگ از پیکر آدم بالا میرود زندگی پائین میآید .

□ سکه جاتم را در کف دست عزرائیل نهادم .

□ نخلبان هواپیما هفت تیر را روی مغز خودش نهاد تا هواپیما

را از مسیر اصلی اش منحرف کند .

□ دکتر معالج يك جلسه را صرف صحبت کردن با عزرائیل

و منصرف کردن او از گرفتن جانم : زد .

□ در طول عمرم مرگ را نذیب کرده ام .

□ گل شبنم گریست .

□ زندگی دست از سرم بر نمی دارد .

□ همراه گل ، پژمرده می شوم .

□ هوا به اندازه ای گرم بود که قطرات باران میان زمین و

آسمان تبخیر شدند .

□ یکبار زندگی کردم يك میلیارد بار مردم .

□ در شب بارانی قطرات اشکم با دانه های باران رقص دونفره

میکردند .

□ تصویر معشوقه ام را در تاریکخانه مغزم ظاهر می کنم .

□ مرگ وزندگی به من تحمیل شده اند .

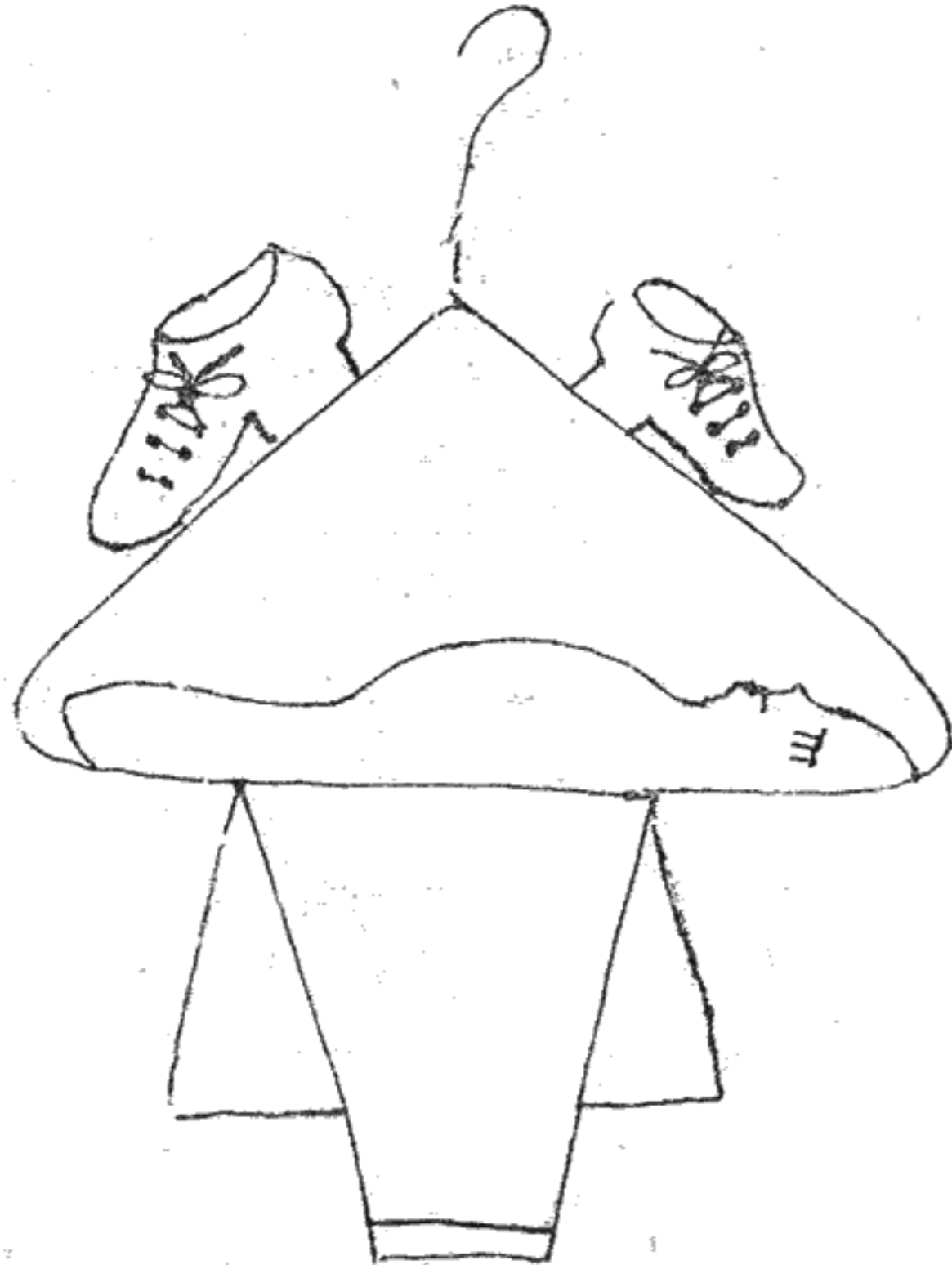
□ گلی که در سطل زیاله بمیرد به مرگ طبیعی در نگذشته

ناودان روزنه امید باغچه است.

قطره باران کمانه کرد و رنگین کمان را از پا در آورد.

واژه سم را بیان کردم زبانم در اثر مسمومیت در گذشت.

برای هر يك از سلول‌های پایم يك جفت كفش سفارش داده‌ام.



به مرگم بیش از تولدم احترام می‌گذارم.

وصیت نمودم مرا درخودم به خاک بسپارند.

خورشید را به شب دعوت کردم.

اگر مرگ بمیرد آدمی همیشه زنده می‌ماند.

میکرب زیر میکروسکپ گره کراواتش را مرتب میکرد.

میکرب بعد از آنکه زیر میکروسکپ بزرگ شد دیگر حاضر

نشد کوچک شود.

دختر دریا سیگار و اترپروف می‌کشد.

میکرب عاشق پیشه در زیر میکروسکپ به دکتر چشمک زد.

میکرب وقتی بامن دست داد دستش را صابون زد.

ابرمی گریست.

به ماه رنگ خورشید زدم.

قبل از اینکه بدنیا بیایم مرگم متولد شد.

عنكبوت بدبین حتی با تار خودش ته چاه نمی‌رود.

سنگ قبر شناسنامه منفی.

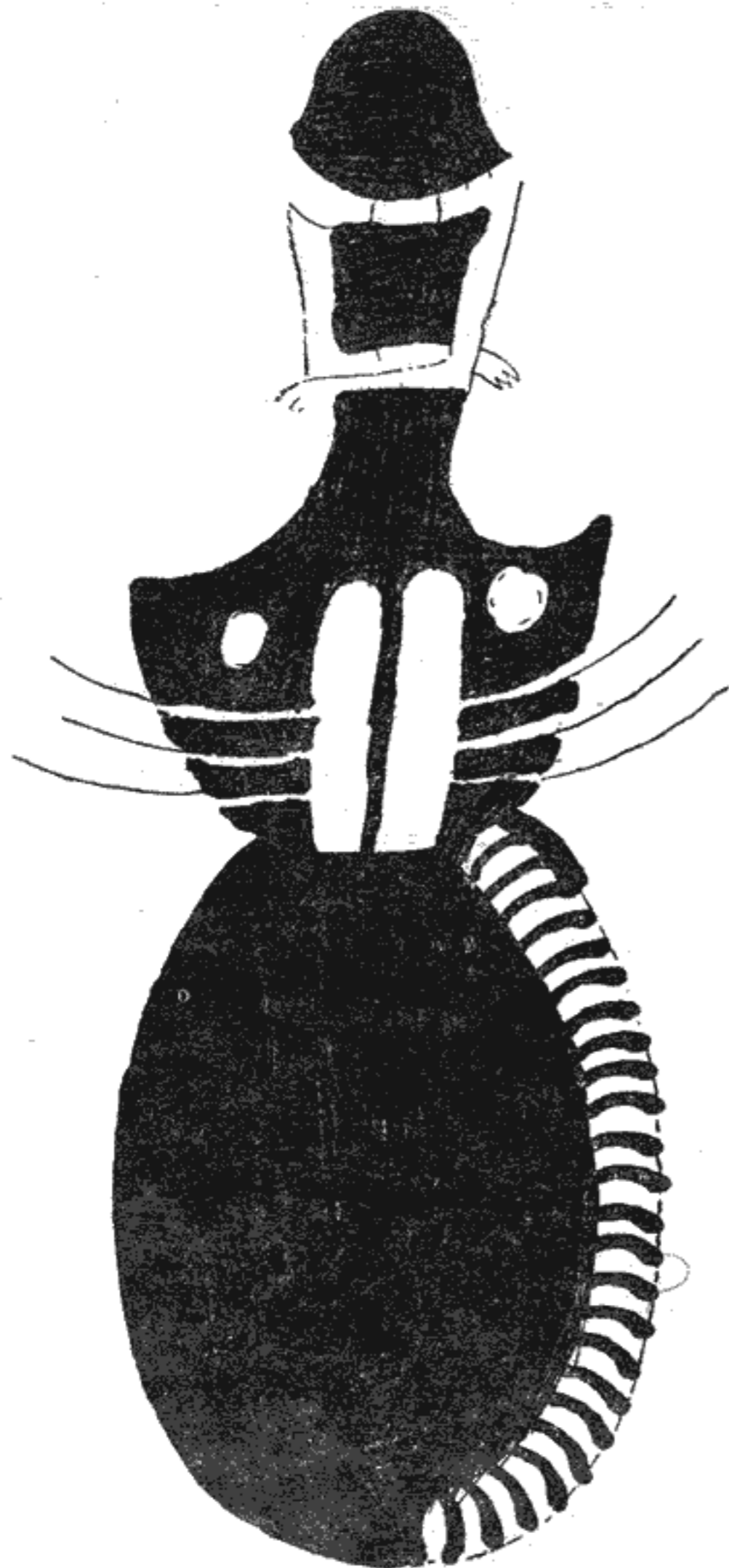
برای مرگ لائمی می‌گوییم.

اقیانوس در موج غرق شد.

در سطل زباله برای گل پژمرده اشک میریزم.

قطرات باران یکی پس از دیگری خودشان را در باغچه

میکاشتند.



- کاسه سرم مغزم را می‌زند.
- ابردر ناودان گیر کرده بود.
- سطل زباله هرگز سیر نمی‌شود.
- بچه قنداقی بودم که در حضور پدر و مادرم به سیگار و آبجو فکر میکردم.
- میکرب با اعضاء آزمایشگاه عکس یادگاری گرفت.
- شب را به خاطر ستارگانش تحمل می‌کنم.
- قطار در آغوش تونل به خواب رفته بود.
- قطار و تونل روی تختخواب دو نفره خوابیده بودند.
- عزرائیل با دسته گل مومیائی انتظارم را می‌کشد.
- مهاجرت فواره چند لحظه بیشتر طول نمی‌کشد.
- نهال از خودش بالا می‌رود.
- شب هنگام تصویر ستاره را از داخل آب نجات دادم.
- آتش نشان، تهوع کره خاکی است.
- خورشید در اثر سوختگی در گذشت.
- قالیاق نافم را به سرقت بردند.
- معشوقه‌ام هنگام خواب قلبم را زیر سرش می‌گذارد.
- هواپیمای باز نشسته در تار عنکبوت گرفتار شد.
- معده‌ام با آسانسور نزد مغزم رفت.
- مغزم در گذشت و افکارم بدون سرپرست ماند.

□ روز خورشید را سردست بلند کرده بود.

□ از فواره پرسیدم چرا بر گشتی گفت چمدانم را جا گذاشته‌ام.

□ برای آنکه شب‌ها تبخیر نشوند آنها را در یخچال گذاشتم.

□ باغچه با صدای گریستن ناودان از خواب پرید.

□ بعضی‌ها هنگام تولد می‌میرند و بالعکس.

□ مانند گلی که به خاک سپارند پس از مرگم جوانه‌زدم.

□ گل صورتش را با شبنم شست و با اشعه خورشید خشک

کرد.

□ فواره به اندازه ارتفاعش با قوه جاذبه زمین مبارزه می‌کند.

□ تا قوه جاذبه زمین را از کار نیندازم فواره را باز نمی‌کنم.

□ ابر تا مرز نابودی گریست.

□ لکوموتیو وجودم واگن‌های بی‌شمار غصه را بدنبال میکشد.

□ آدم برفی شیشه مشروبش را داخل آب جوش می‌گذارد.

□ چراغ قوه در شب فریادی از نور می‌کشد.

□ تصویر خورشید در آب حوض خاموش شد.

□ شب هنگام ماه ستارگان را سرشماری میکرد.

□ برای اینکه عریان بودنش را جبران کنم به نگاهم لباس

پوشاندم.

□ مرگ از پلکان زندگی‌ام بالا می‌آید.

□ فواره از خودش سقوط می‌کند.

□ باد با سطح آب آکوردئون بدون صدا می‌نواخت.

□ فواره را بدنبال کشیدم تا کلاف سردرگم آب باز شود.

□ برای اینکه بالا و پائین بروم فواره را در آغوش گرفتم.

□ سطح آب را با تصویر ستارگان تزئین می‌نمایم.

□ کرم ابریشم با هفت تیرپله را سوراخ کرد.

□ قطار وقتی لی‌لی می‌کند روی یک ریل راه می‌رود.

□ حاضرم مرگم را بین دوستان سرشکن کنم.

□ سنگ کلیه‌ام را به دکتر معالجم کادو دادم.

□ روحم هنگام صعود به آسمان جیب‌جسمم را زد.

□ اگر اشتباه نکنم سرمایه طاس است.

□ برای آنکه روز حشر بر خیزم ساعت شماطه دار در آرامگاهم

گذاشتم.

□ با چراغ قوه روی تابلو سیاه شب یادگاری نوشتم.

□ رگ حوض را زدم فراره شد.

□ تا مایو نپوشم نمی‌گذارم تصویرم در آب بیفتد.

□ آنقدر کنار حوض ایستادم تا تصویرم در آب خفه شد.

□ باد لباس پلیسه به تن آب کرده بود.

□ آدم برفی به قصد خودکشی خودش را پارو کرد.

□ تصویر آتش در آب خاموش شد.

□ سطل زباله در اثر مسمومیت غذایی در گذشت.

برای اینکه خبر فرا رسیدن بهار را بدهم خود نویسم را از کلروفیل پر نمودم.

زنبور عسلی که شیره خشخاش را می‌مکند برای ترک اعتیاد بستری شد.

برای اینکه فکرم را پرواز بدهم به پرنده می‌اندیشم.

آسانسور پیراز نردبان بالا می‌رود.

بهار پشتش را به نباتات کرده بود.

صدای رستن مرگم را می‌شنوم.

نگاهی که به معشوقه‌ام می‌کنم فیلتر دار است.

زنبور عسل نابینا روی گل کاغذی نشسته بود.

آزادی پرنده زمانی که محبوس شد پرواز کرد.

جسد پرنده را وقتی از قفس بیرون کشیدم لبخند شادی

بروی منقارش نشست.

آنقدر خواهم مرد تا مرگ پایان نابد.

خورشید چتر بالای سرش نگهداشته بود.

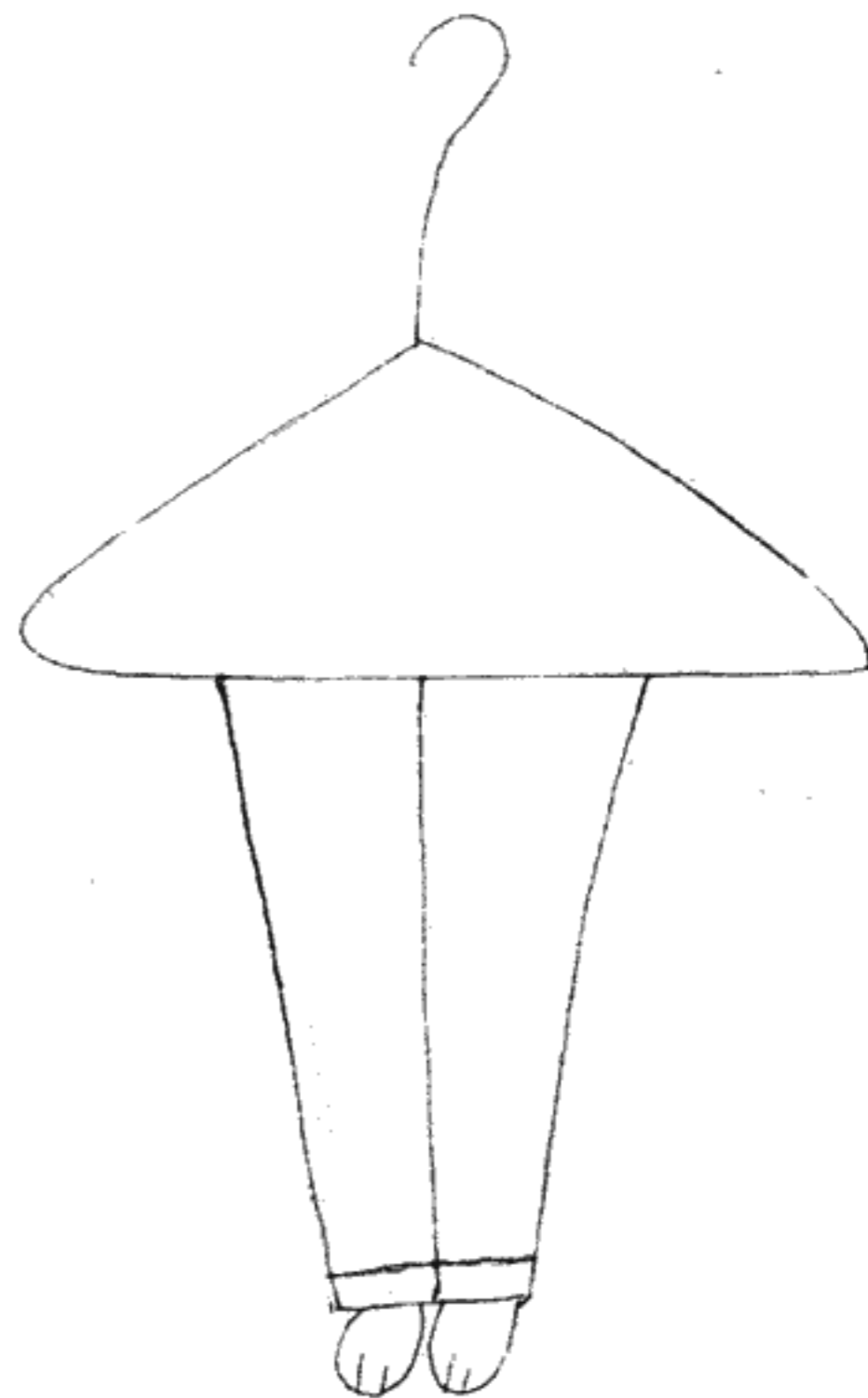
اقیانوس قطره باران را لاجرعه سر کشید.

اقیانوس از تشنگی هلاک شد.

گل کاغذی‌ام پژمرد.

گل کاغذی را در باغچه چاپخانه کاشتم.

درخشکسالی گل کاغذی هم به آسمان نگاه میکرد.



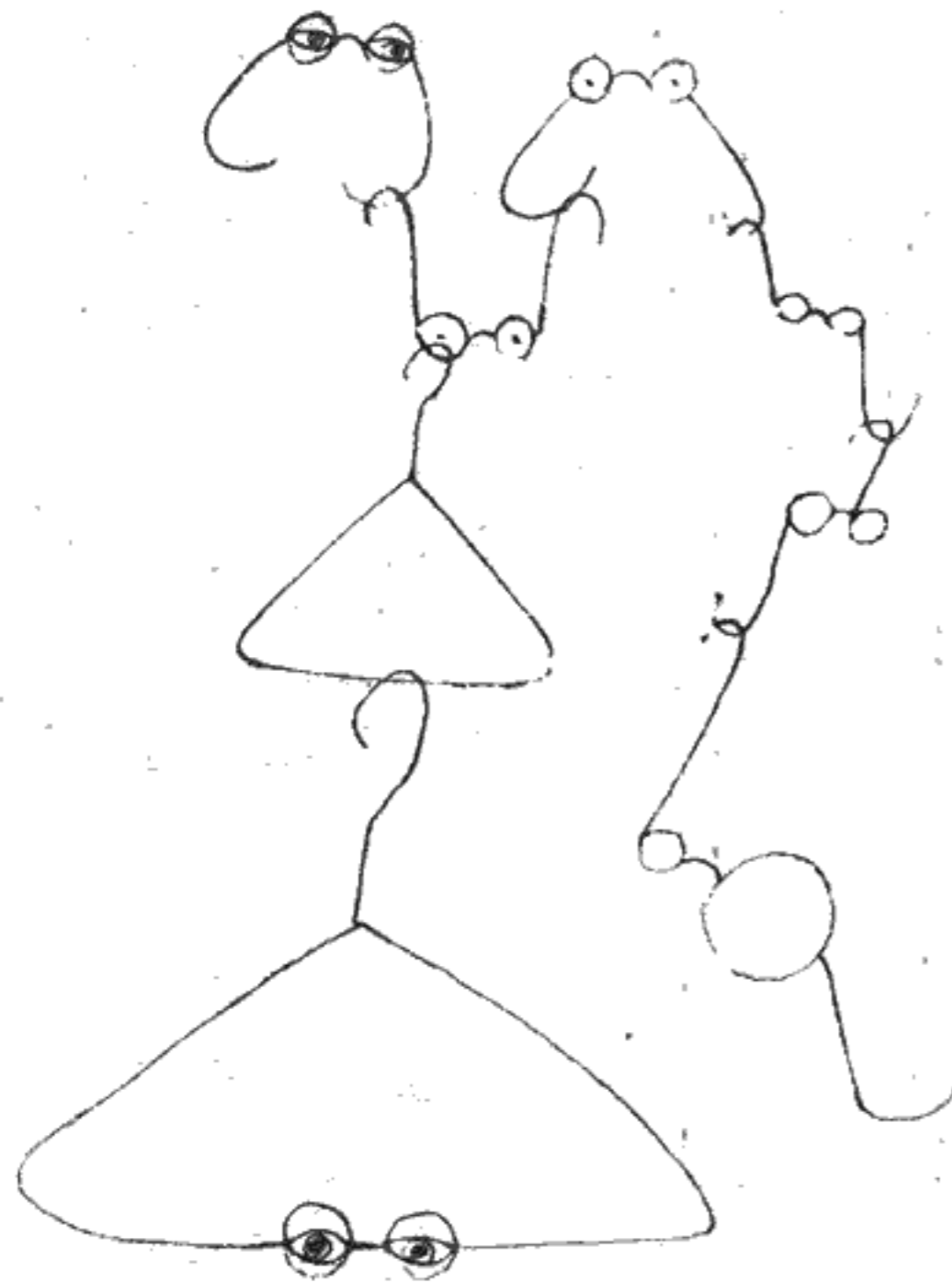
پائیز ماسک بهار به چهره کشیده بود.

برگ پائیز به قناری رنگ پس میدهد.

سنگ قبرم به چاپ دهم رسیده است.

پرنده منفی روی بی‌سیم می‌نشیند.





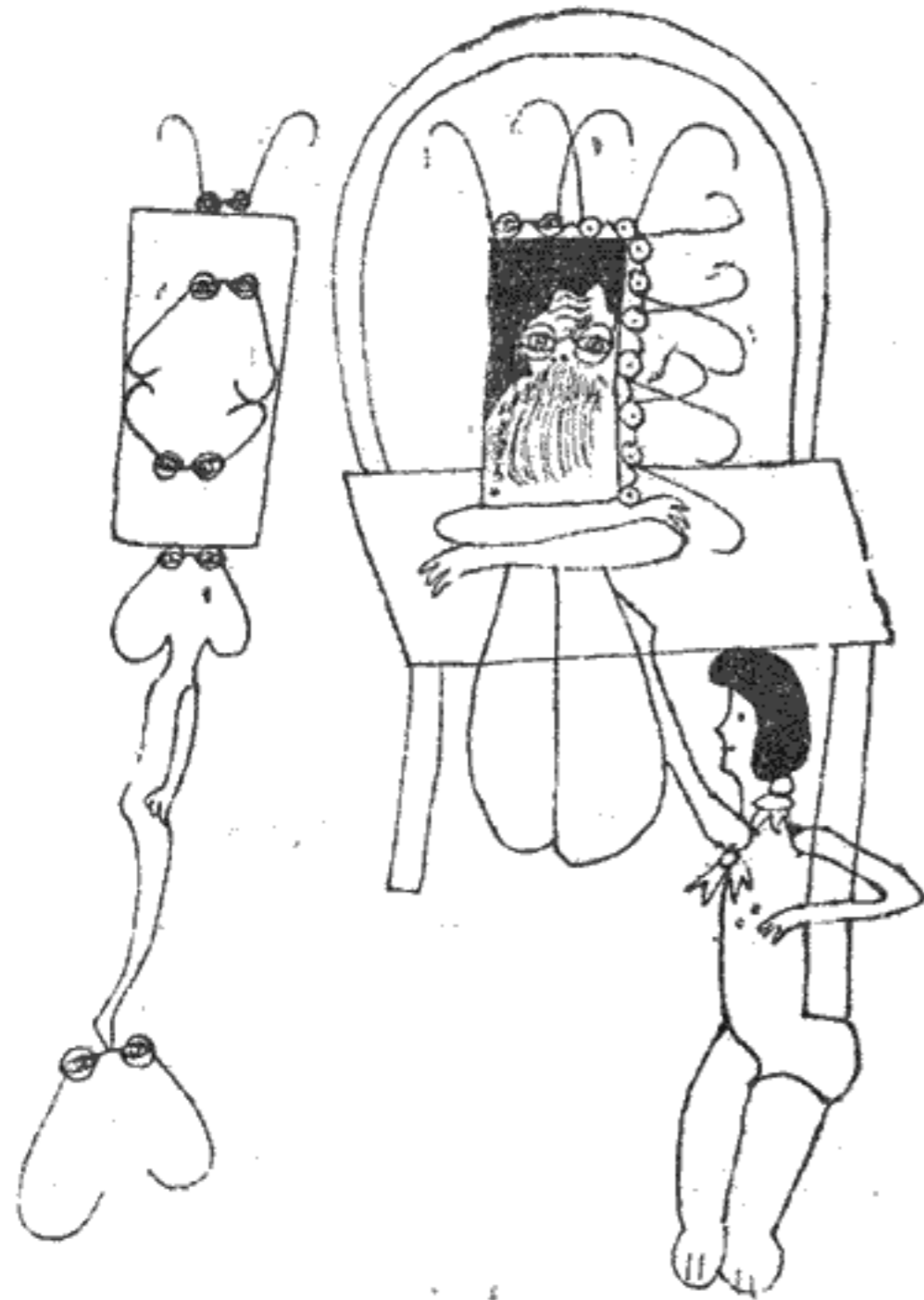
- بدون قلب هم همه را دوست دارم.
- روی نور چراغ قوه‌ام پرندگان خوش الحان نشسته‌اند.
- نور امیدم ته کشید.
- شب به نور چراغ قوه‌ام سیاهی پس داد.
- شب را بدون چادر سیاه ندیده‌ام.

- گل کاغذی بهار و پائیز سرش نمی‌شود.
- بهار گل کاغذی را به رسمیت نمی‌شناسد.
- آدم برفی زیر بهمن جانسپرد.
- تختخواب دونفره را پس از متار که از میان دو نیم کردم.
- گل کاغذی با باران می‌میرد.
- گل کاغذی عطر گل‌های بهاری را به خودش زده بود.
- بهار گل کاغذی به سینه‌اش زده بود.
- قطار مهربان وقتی دید یک نفر روی ریل خوابیده است از خط خارج شد.
- رگم رازدم، قلبم تا صبح انتظار خونم را می‌کشید.
- عنکبوت برای دوخت و دوزا احتیاج به نخ ندارد.
- قطره باران پیلۀ ابر را سوراخ کرد.
- گل آفتابگردان را با آب جوش آب میدهم.
- یخچال گل‌یخ به سینه‌اش زده بود.
- روز چراغ را تحویل نمی‌گیرد.
- نور چراغ‌ها را در دل شب متمرکز می‌کنم.
- بقدری حواس سایه‌ام پرت بود که دنبال شخص دیگری روانه شد.
- سایه‌ام را به خورشید مدیونم.
- قطار و تونل با هم ازدواج کردند.



- دو آرامگاه دارم یکی در این دنیا یکی هم در آن دنیا.
- نور چراغ قوهام توی چاه افتاد.
- روزها از چراغ قوهام سیاهی شب بیرون می آید.
- وقتی نور چراغ قوهام را توی صورت شب می اندازم با دست جلوی چشمش را می گیرد.
- چراغ قوهام را از نور خورشید پرمی کنم.
- زندانی وزندانان کرم ابریشم یکی است.
- فواره به مرور زمان حوض را بالا می آورد.
- ناودان از همکاری منفذ پشت بام که چکه می کرد تشکر کرد.
- وقتی اطاقم پر از آب می شود پشت بامش به سوی آسمان چکه می کند.
- با فواره کلاف آب درست می کنم.
- مرگ مرا به همه چیز امیدوار کرده است.
- مرگ وزندگی مثل شبانروز بهم متصلند.
- زندگی بدون مرگ یک قدم هم بر نمی دارد.
- وقتی آب پاره می شود با فواره آن را می دوزم.
- برای اینکه کسی داخل باغچه نرود در چهار طرف آن گل سرخ کاشته ام.
- وقتی سن بالا میرود زندگی پائین می آید.

- در تگزاس نباتات را با هفت تیر آبی آب میدهند.
- ماه وخورشید روز و شب را انشخوار می کنند.
- مرگ با تولد چشم بدنیا می گشاید .
- عزرائیل با تقاضای خود کشی ام موافقت کرد .
- به مرگم امیدوارم .



- وقتی نفسم بند آمد تازه يك نفس راحت کشیدم.
- در جشن تولد بهار زیبایی شرکت نمود.
- خورشید صبحگاهان ستارگان را می بلعد .
- زندگی نکرده مردم.
- پرنده قطره آبی را که درمنقار داشت به شکوفه هدیه کرد.
- شبنم با آب خشک کن خود کشی کرد.
- مرگم با سرعت مافوق صوت بطرفم می آید .
- صدای پای مرگ شنیده نمی شود.
- با صدای پای مرگ از خواب پریدم!
- مرگم را از چشم تولدم می بینم.
- شمعی که اشک نریزد تمام نمی شود.
- آدم خود خواه کره زمین را هم به رسمیت نمی شناسد.
- مرگ را از يك قدمی هم با دوربین نمی شود دید .
- مرگ يك پایان آسمانی است.
- کسی که خود کشی میکند در واقع زندگی را دردهان مرگ شلیک می نماید.
- بر مزار موجودیکه با مرگ غیرطبیعی مرده بود دسته گل کاغذی نهادم .
- خدا سایه مرگ را از سرزند گیم کم نکند.
- آنقدر پیر شده بود که او را قنناق کردند .



□ تاریخ فوتم را عزرائیل اعلام نمود.  
 □ زنبور عسلی که از بوی گلها خوشش نیامده بود دست خالی  
 به کندو مراجعت نمود.

□ وزن میکرب در زیر میکروسکپ صد برابر می شود.  
 □ تولد و مرگ یکدیگر را در آغوش گرفتند.  
 □ مرگ فرزند تولد است.

□ در جشن تولد مرگم پایکوبی می کنم.  
 □ بعد از مرگم خود کشی نمودم.

□ ابر روی سرم خودش را سرپا گرفته بود.  
 □ دورترین ستارگان را دوست دارم.

□ اگر ابر سیل زا و ابر عقیم را مخلوط کنیم بارندگی چهار  
 خانه ای ایجاد می شود.

□ در شب های قبر گون نفت چراغم زودتر تمام می شود.  
 □ روزی تولدم خواهد مرد.

□ عزرائیل تاریخ فوت کسی را که خود کشی می کند نمی داند.  
 □ بدون عزرائیل مراسم مرگم را برگزار می کنم.

□ اگر علم عزرائیل بودم تاریخ وفاتم را از او سؤال  
 می کردم.

□ در بهاران برگ زردی که روی زمین افتاده بود سبز شد.

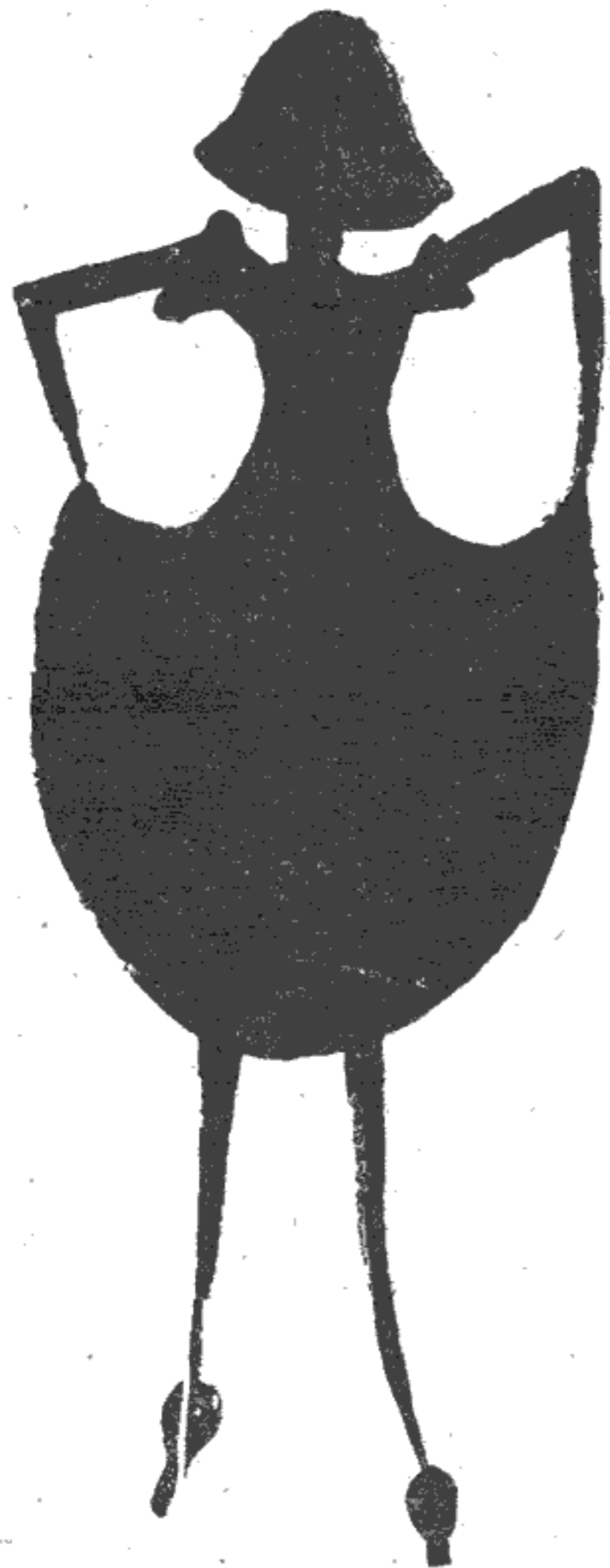
□ در خشکسالی آدمی که شمشک آب آورده بود میلیارد شد.

□ ابری که در خشکسالی باران احتکار کرده بود تحت تعقیب  
 قرار گرفت.

□ در مجلس ختم گل کاغذی با قطره چکان اشک روی گونه-  
 هایم می چکانم.

□ باران زمین به هوا می بارید.

□ چراغها شب را تبدیل به آبکش می کنند.



□ وقتی تصویرم در آب می افتد آتش سیگارم خاموش می شود.  
□ ابر دستش را زیر خودش نگهداشته بود بیند باران  
می آید یا نه.

□ پرنده پیروی سایه سیم نشسته بود.  
□ پرنده محبوس اشک موزیکال می ریخت.  
□ پرنده مهربانی در قفس قلبم محبوس است.  
□ فواصل بین میله های قفس را پرنده پر می کند.  
□ در جشن تولد پرنده قفسی به او هدیه نمودم.  
□ پرنده محبوس پس از آزادی آنقدر از زمین فاصله گرفت که  
در خلاء جان سپرد.

□ پرنده در قفس تارهای صوتی اش محبوس است.  
□ به ساعتی که خوابیده به چشم مال غیر منقول نگاه می کنم.  
□ بی انصافی است که پرواز را به خاطر خواندن از پرنده  
بگیریم.

□ بادکنک برای کسی هم که او را باد می کند خودش را  
می گیرد.

□ آواز پرنده مشغول ساختن قفس بود.  
□ در اثر تراکم واژه های خدا حافظی در سالن راه آهن حرکت  
کردن ممکن نبود.  
□ سیگار به دودش رنگ خاکستری میزند.



- وصیت کرده‌ام در پیله کرم ابریشم دفنم کنند .
- کره زمین را به خاک سپردم .
- فکرم مغزم را متلاشی کردم .
- مغزم چمدان افکارم را در قطار زندگی جا گذاشت .
- دلم به حال پروانه ابریشمی که نتوانست پيله اش را سوراخ کند و به آسمان پرواز کند می سوزد .
- مرگ در قبر پایکوبی می کرد .
- جسمم را بین تمام قبرها سرشکن نمودم .
- مرگ را داخل قبر خواباندم .
- شبم همراه ستارگان می میرد .
- واژه سلام کلاهش را به احترامم بلند کرد .
- قورباغه وقتی با خودش قهر می کند نصفش در آب و نیم دیگرش در خشکی بسر می برد .
- يك تنه به اندازه تمام سکنه دنیا مرده‌ام .
- لحظه خودش را به پاندول ساعت حلق آویز کرد .
- روز سیزده بدر ساعت با عقربکهایش الك دولك سازی می کرد .
- تعجب می کنم با اینکه نباتات قادر به حرکت نیستند باز در پارک شهر اطرافشان سیم خاردار کشیده‌اند .
- برای خورشید میسر نیست در دل شب به گردش پردازد .

- چون از سرعت خوشم می آید با تیرشهاب خود کشی کردم .
- فکرم پيله مغزم را سوراخ کرد و به آسمانها پرواز کرد .
- وقتی مردم نفس راحتی کشیدم .
- آواز پرنده را با ویلن همراهی می کنم .

□ گل کاغذی به مرگ طبیعی درگذشت.

□ سالهای زندگی بین تاریخ تولد و تاریخ مرگم فاصله انداخته اند.

□ چراغ را روشن می کنم برای اینکه قیافه سیاه شب را ببینم.

□ چراغ چشم دیدن شب را ندارد.

□ وقتی تاریخ مصرف قطره باران سپری شود تبخیر می گردد.

□ رابطه پرنده با قفس پس از آزادی معلوم می شود.

□ گل پژمرده در سطل زباله خاطرات ایام سکونت در گلدان

کریستال را دوره می کرد.

□ دوستم که کلاه نداشت برای احترام متقابل کلاهم را عاریه گرفت

□ آنقدر سطح فکرم بالاست که حتی مغزم به آن دسترسی

ندارد.

□ برای ترك اعتیاد نفس کشیدن، خودکشی نمودم.

□ از دانه های اشکم قطره باران می سازم.

□ زنبور عسلی که با گل قهر بود روی سایه اش می نشست.

□ در ساعت اعدام عقربك های ساعت مبدل به تیغه گیوتین

می شوند.

□ شب در مقابل نور خورشید عقب نشینی موقت می کند.

□ نور خورشید را با قطره چکان در ستارگان می ریزم.

□ هم جنس بازان از تئوری دو قطب همنام همدیگر را می رانند

مشتنی هستند.

□ وقتی به مرگم می اندیشم عزرائیل تشویق می کند.

□ روزها برای دیدن ستارگان فتیله خورشید را پائین می کشم.

□ شب به چراغ قوه ام فرصت ناختم و تازه می دهد.

□ با سیاهی شب ستارگان را می بینم.

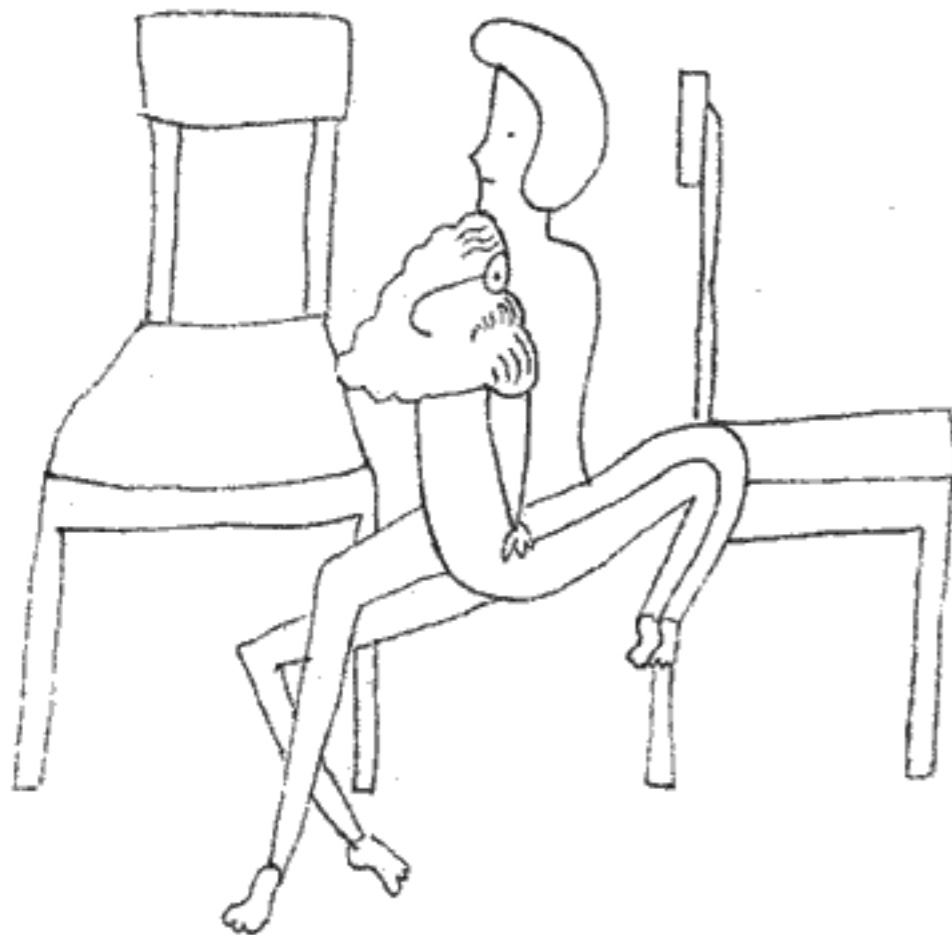
□ شب ستارگان را با من آشنا کرد.

□ انسان در طول عمرش شانس مردن دارد.

□ مرگ را به رسمیت می شناسم.

□ سفیدی برف و سیاهی شب بهم رنگ پس نمیدهند

□ تولدم مرا به خاک سپرد.



روی سایه طناب بندبازی را تمرین می‌کنم.

برق‌سایه سیم سایه‌ام را گرفت.

در قطره باران کشتی کاغذی انداختم.

قطره باران فلج میان زمین و آسمان معلق ماند.

آبشار سرود سقوط را زمزمه می‌کند.

شب هنگام، اسکلت‌م با دسته گل مومیائی از قبر خارج

می‌شود.

فواره از خودش آبشار می‌سازد.

باد درختان را به رکوع دعوت کرد.

تیرشهاب نور چراغ قوه فرشته شتاب زده است.

کسی که خودکشی می‌کند از مردن مأیوس است.

روزهای هفته در جمعه استراحت می‌کنند.

جمعه قله روزهای هفته است.

چای قویم را با آبشار تیز می‌کنم.

با قطره چکان دانه اشک مصنوعی می‌سازم.

امروز بالای جسد دیروز اشک می‌ریخت.

بر مزار شب گل خورشید نهادم.

مرگ زندگی را تحمل می‌کند.

فاصله تولد و مرگ را ۵۵ ساله پیمودم.

جان‌کندن رقص جسم و روح آدمی است.

آدم برفی ایکه زیر کرسی نشسته بود نصف بدنش را از

دست داد.

خنده‌ام وقتی تشنه‌اش می‌شود اشک می‌نوشد.

عمر مرگ کوتاه است.

در آب حیات خفه شدم.

مرگ راه زندگی را مسدود می‌کند.

در قعر اقیانوس دنبال قطره باران گمشده می‌گردم.

تولد و مرگ هماغوشی کردند.

اقیانوس چکه می‌کرد.

تولدم به احترام زندگی کلاهش را بلند کرد.

جان‌کندن آخرین هماغوشی جسم و روح است.

بهبودی‌ام موجب دلخوری عزرائیل شد.

غسل جزو اموال مسروقه محسوب می‌شود.

شب را بخاطر ستارگانش ستایش می‌کنم.

برای اینکه مگسک تفنگ را شکار کنم سوله‌اش را پشت

ورو کردم.

شب با چراغ خودش را می‌بیند.

عمرم شبانروز را نشخوار می‌کند.

ستارگان را روزها در آسمان امانت می‌گذارم.

خورشید چشم دیدن ستارگان را ندارد.



□ چون حوصله خودکشی ندارم زندگی می‌کنم.

□ مرگ به فاجعه تولد خاتمه داد.

□ در بهاران خودم را به زیباترین درختان حلق آویز کردم .

□ وقتی خودم را حلق آویز کردم خودم را بسا پاندول ساعت

اشتباهی گرفتم !

□ موجودیکه دوبار دست به خودکشی زده بود به علت عدم

موفقیت در خودکشی سکنه کرد .

□ مرگ به زندگی ام احتیاج دارد .

□ وقتی تصویرم در حوض گریه می‌کند آب حوض سرمیرود.

□ قطره باران فراری از ناودان بالا میرفت.

□ ابری که يك منفذ داشته باشد چکه می‌کند.

□ شب در روز ته نشین می‌شود.

□ شکارچی يك چشم هنگام نشانه گیری آن را می‌بست.

□ در سطح خورشید گل‌های آفتابگردان روئیده‌اند .

□ نمیدانم ماه سیاهی شب را با خودش به کجا میبرد

□ کره زمین بارودخانه خودش را حلق آویز کرد.

□ گریستن را از ابر آموخته‌ام.

□ به جای برف آدم برفی از آسمان می‌آمد.

□ عزرائیل آنقدر به من نزدیک بود که وقتی به قصد خودکشی

ماشه را کشیدم هر دو با هم از پا درآمدیم.

□ فواره بالا زفت و برای همیشه باز نگشت.

□ مرگ غیر قابل انتقال است.

□ مرگ مرا به نام می‌خواند.

□ پرنده را به افق دوردست تبعید نمودم.

□ با قطرات اشکم مقدمه‌ای بر اقیانوس نوشتم.

□ ساعت در گورستان لحظات فوت شده اشک می‌ریخت .

□ خورشید رطوبت باغچه را می‌مکد.

□ به موازات عمرم گریسته‌ام.

□ خورشید و ابر رنگین کمان را رنگ می‌کنند .

□ میکرب خجالتی زیر میکروسکپ ماسک به چهره کشیده بود.

□ آنقدر گریستم که اقیانوس را آب برد.



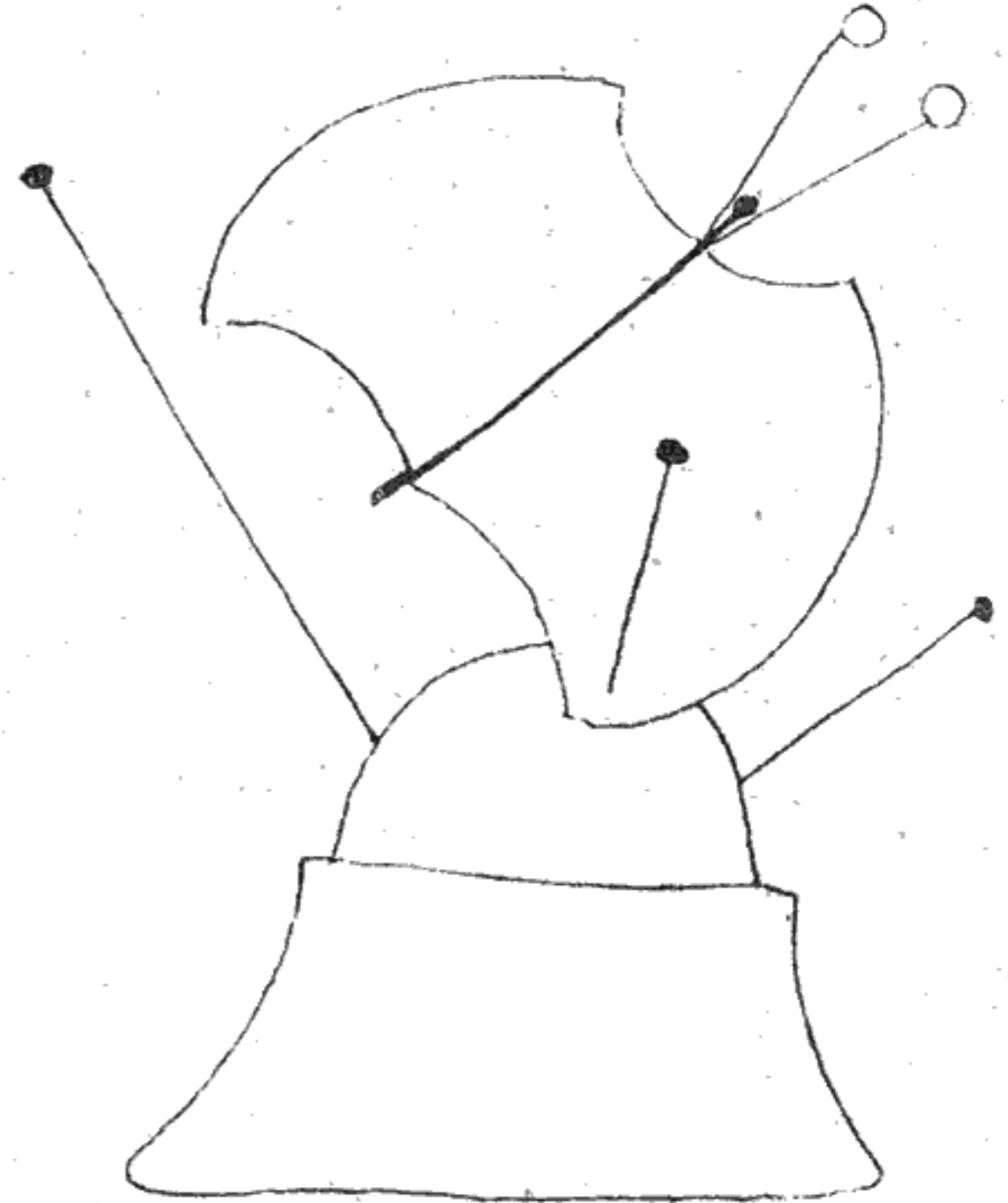
□ هروقت به احترام سایه‌ام کلامم را بلند میکنم او هم فوری

کلاهش را برایم بلند می‌کند.

□ آبپاش الیاف آبی می‌ساخت.

□ با قطره چکان بر بالین معشوقه‌ام اشک می‌ریزم.

□ درمرگم قطره چکان‌ها می‌گریستند.



□ صدای قلب زن آنقدر ظریف است که فرشتگان را خواب

می‌کند.

□ زن مرد نگاتیو.

□ فاصله زن و فرشته را آسمان پرمی‌کند.

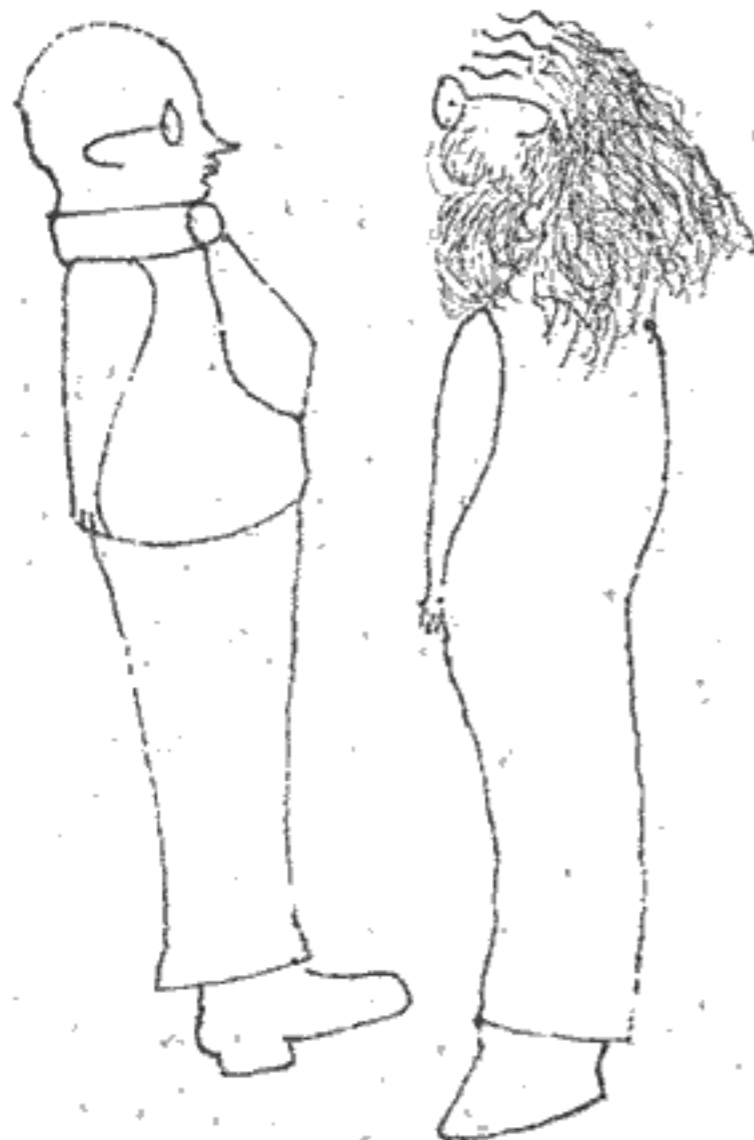
□ درمقابل آینه بجای دیدن خودم آینه را تماشا می‌کنم.

□ روزهای هفته قطرات اشک زمان است.

□ خورشید روز می‌سازد.

□ چون قطرات اشکم تمام شده است می‌خندم.

□ پرنده پیروی سایه درخت می‌نشیند.

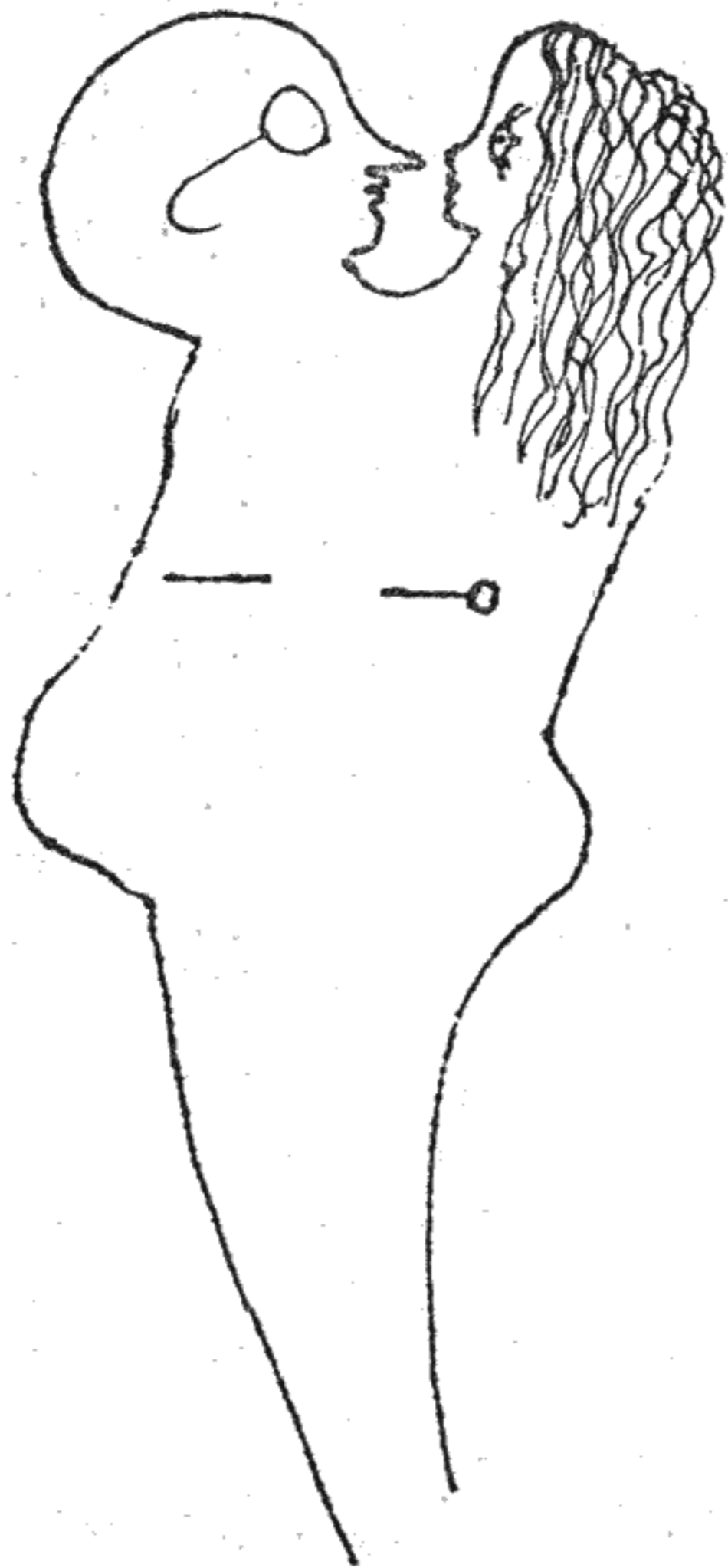


- تولد مرا در قفس زندگی انداخت.
- بعد از فوتم پشیمان شدم که چرا خودکشی نکردم .
- اشخاصی که زیاد عمر می کنند مرگشان جزو وسایل کنده است .
- تا دو انگشتم را از هم باز کردم سیگارم به آسمان صعود کرد .
- در خشکسالی آسمان را آب فرا می گیرد.
- بعضی ها مرگ را آنقدر بزرگ می کنند که دیگر جایی برای زندگی باقی نمی ماند.

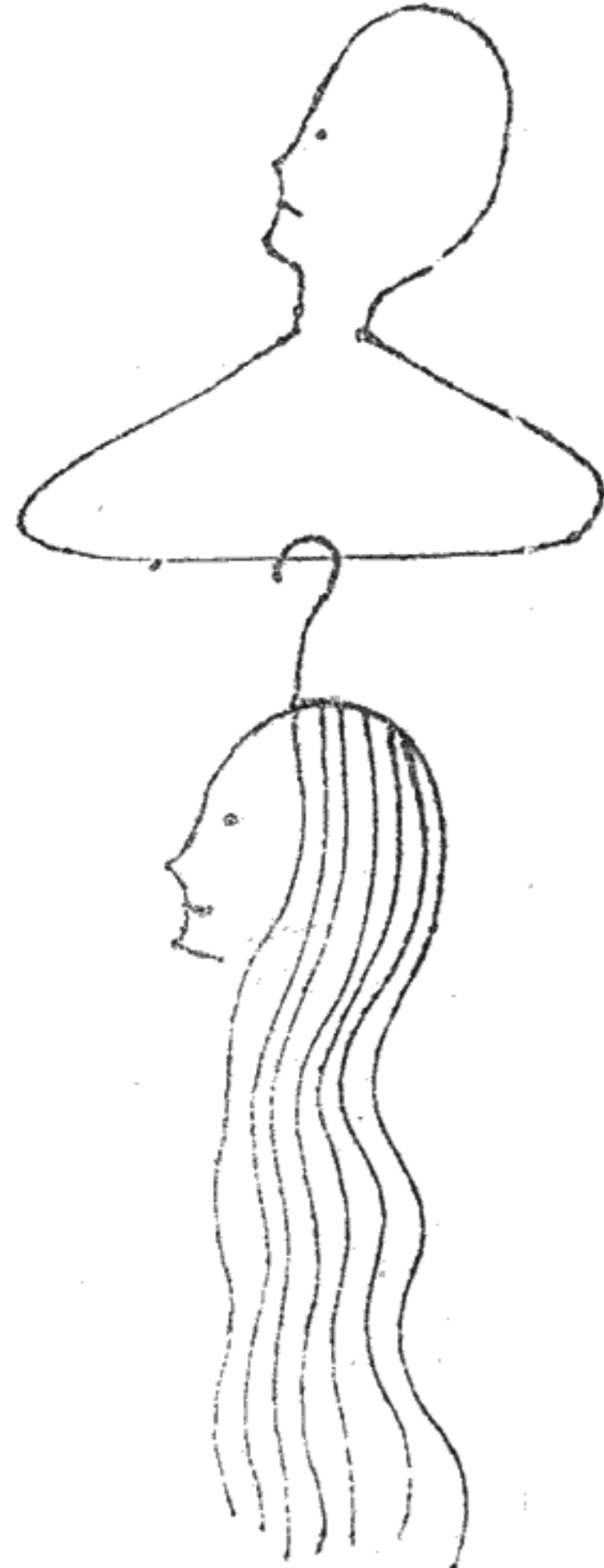
- با زندگی و مرگ عکس گرفتم.
- از سوئی به زندگی و از سوی دیگر به مرگ محدود هستم.
- بین مرگ و زندگی ایستاده ام.
- زندگی آدمی را تا آستانه مرگ بدرقه می کند.
- پیچک درخت را در آغوش گرفته بود و من هر دورا.
- شبی که روی گل آفتابگردان نشسته بود تبخیر شد.
- قبل از اینکه روحم به آسمان صعود کند به زمین سقوط کرد.
- زنبور عسل روی گل یخ سرسره بازی میکرد.
- قورباغه منصف طول عمرش را به تساوی بین آب و خاک تقسیم میکند .
- باغچه صدای رستن نباتات را استراق سمع میکند.

- حاضرم به خاطر یک گل تمام سطح کره را شخم بزنم.
- پایان عمرم قبل از فرا رسیدن مرگ بود.
- ستارگان زیبایی شان را مدیون بی نظمی شان هستند .
- درخت از خودش بالا میرود.
- با یک مرگ نمی میرم .
- مغزم را با گلوله تزئین نمودم.
- اشک می گریست.
- از روی چین و چروک آکوردئون نمی شود در باره سنش قضاوت کرد .

- نسل زنبور عسل بارواج گلهای کاغذی روبه انقراض است .
- باران رنگین کمان را رنگ آبی میزد .
- به محض اینکه ماشه را چکاندم به مرگ طبیعی در گذشتم.
- بلبل برای گلی که کربود فقط دهانش را باز بسته می کرد.
- گلها زیبایی را به یک زبان تکلم می کنند.
- ابری که نخواهد بیارد بامیخ سوراخش می کنم .
- قفس به تعداد پرندگان دنیا در ورودی دارد.
- خطوط صفحه گرامافون را با پرگار ترسیم می کنم.
- وقتی مشروب می خورم صفحه گرامافون بجای آنکه دور خودش بگردد دور من می گردد.



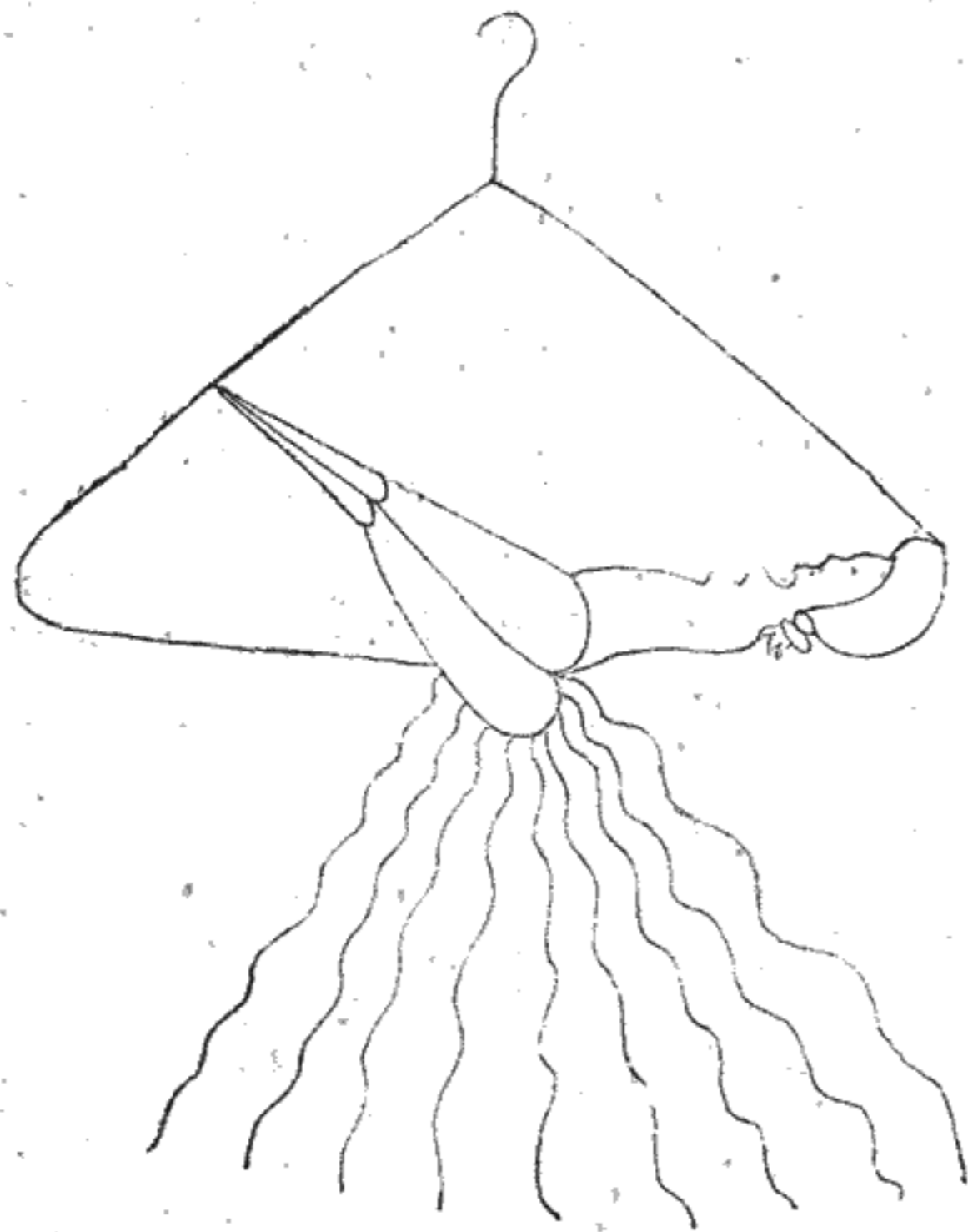
- با خطوط صفحه گرامافون پیلور رقص می‌بافم .
- دکتر تازه کار سالها میکرب‌ها را با یکدیگر اشتباه می‌گرفت.
- آینه از تصاویرش نمایشگاهی ترتیب داد.
- برای اینکه تمرکز فکری پیدا کنم با چکش توی مغزم کوبیدم.
- باغچه‌ای که با ابر اختلاف داشت وقتی باران می‌بارید چتر بالای سرش می‌گرفت.
- آنقدر آدم کمروئی هستم که خجالت می‌کشم توی صورت ساعت زنانه نگاه کنم.



- فواره يك عمر نشست و برخاست می کند.
- فواره ما کارونی مایع می سازد.
- غواص با فواره لباسش را می دوزد.
- شبنم را لوله کشی نمودم.
- کشتزار سوخته ابر را بلعید.
- گل تشنه قطره اشکم را در آغوش فشرد.
- برای سوء قصد به آدم برفی هفت تیر آبی را از آب جوس پر کردم.

- باغچه تشنه با صدای ناودان پایکوبی می کرد.
- کندوی عسل را روی گلها غربال نمودم.
- دانه های ستارگان را در کشتزار آسمان پاشیدم.
- چشم مصنوعی با قطره چکان اشک میریزد.
- با کاشتن قطره باران اقیانوس سبز شد.
- وقتی به قلعه کوه رسیدم خودم را به اندازه يك عروسك می دیدم.

- دختر دریا قطرات باران را اشک می ریخت.
- آنقدر فکر کردم تا مغزم تمام شد.
- خودم را در آینه ملاقات می کنم.
- کره زمین گورستان مشترك همه افراد بشر است.
- مگسی که در تار عنكبوت گرفتار آمده بود مارش عزا پخش می کرد.



- ابر برای نابودی خودش می‌گریست.
- باران از تونل ناودان می‌گذرد.
- عمر باران در سقوط سپری می‌شود.
- خال‌شبنم گوشه لب گل‌نشست.

□ با اشک‌مزگانم را سیر آب می‌کنم.

□ درخت از خودش بالا میرفت.

□ شیره خام نباتی هنگام بالا رفتن از درخت سقوط کرد.

□ زندگی ام جزیره دور افتاده‌ای بود که جز خودم ساکنی

نداشت.

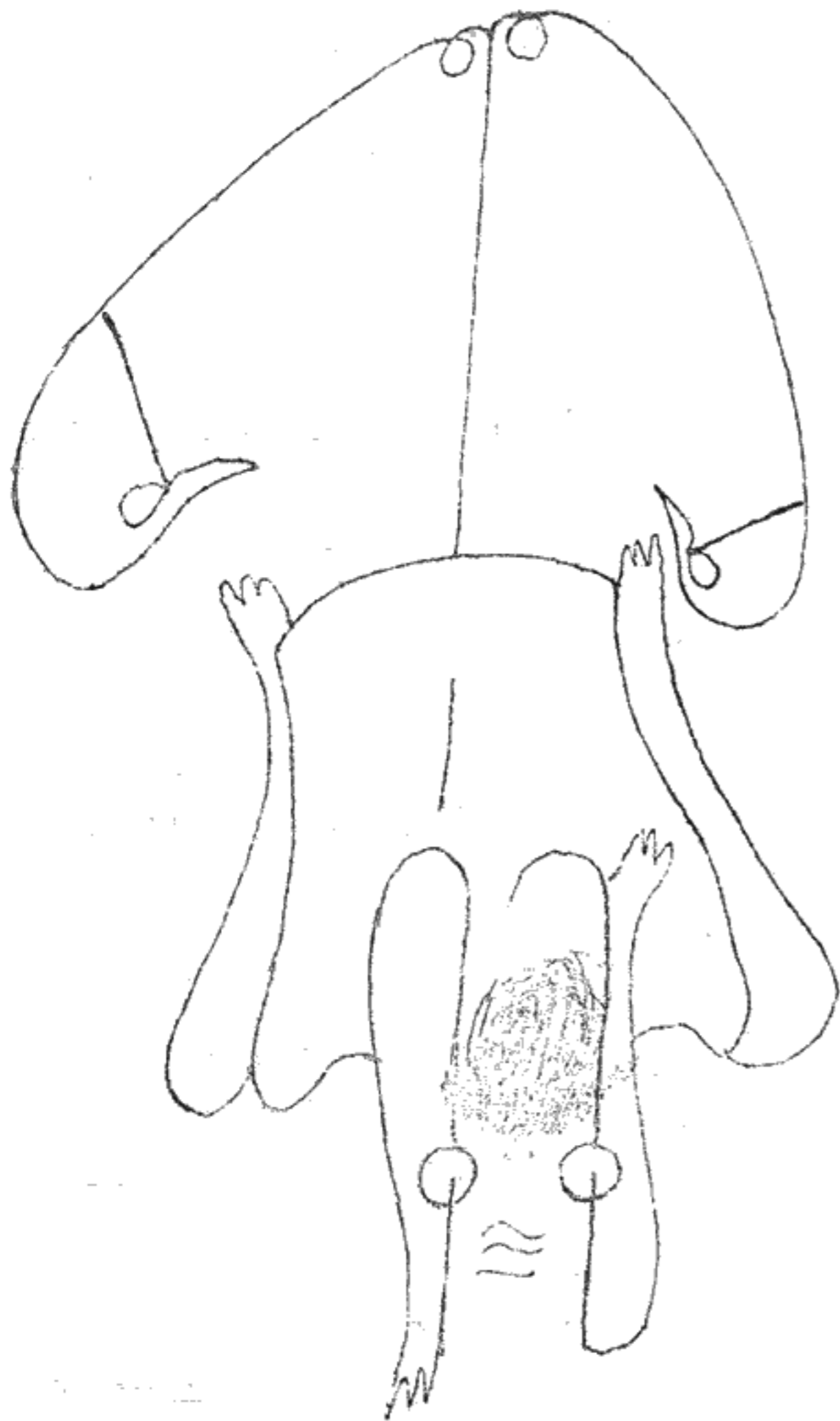
□ ابر با گریستن آخرین قطره باران ناپدید شد.

□ مرگم را کاشتم سبز نشد.

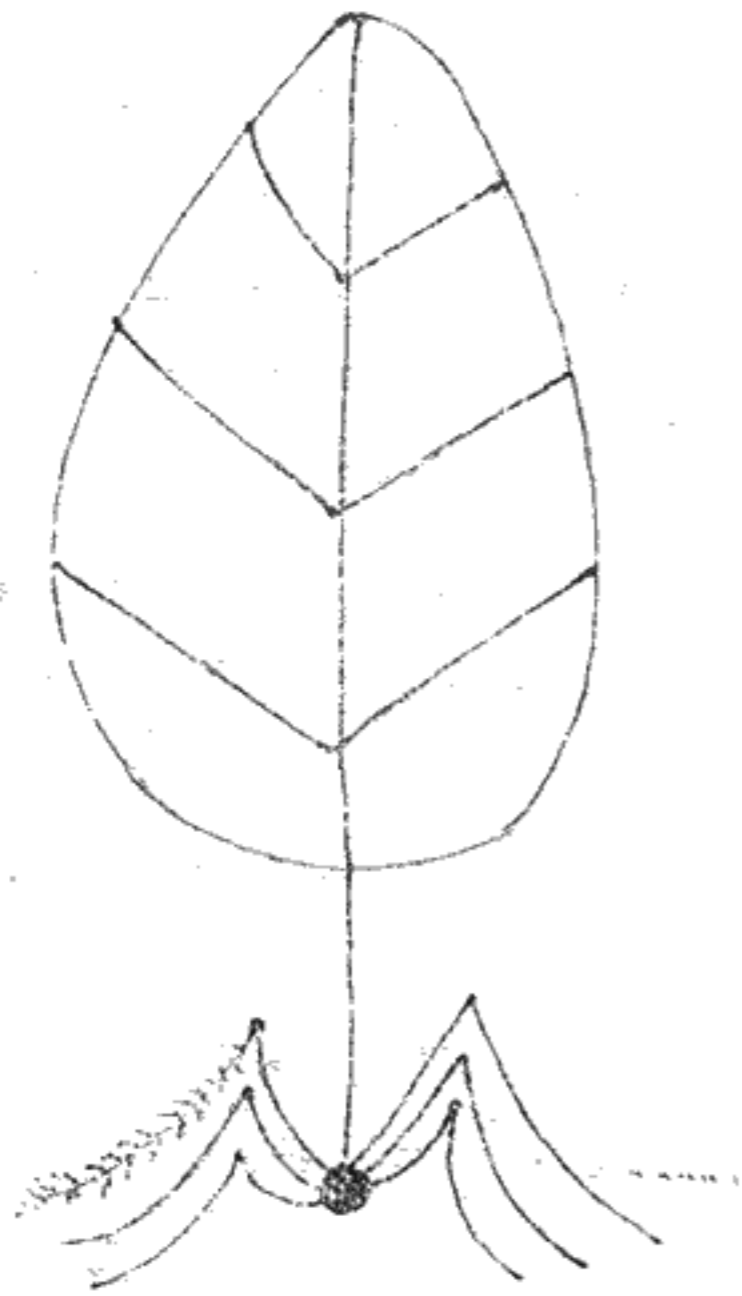
اشعه خورشید نیزه‌اش را توی گلوی آدم برفی فرو برد.

□ قطره باران آب اقیانوس را بالا آورد.





- قطره بارانی که در اقیانوس فرود آمد مایو پوشیده بود .
- ابرخودش را غربال می کرد .
- زیباترین گریستن را به ابر نسبت می دهم .
- اشعه زودرس خورشید ستارگان را درو می کرد .
- ماه را جویدم و توی صورت آسمان نف کردم .
- برای اینکه کف پایم را گرم کنم روی خط استواراه میروم .
- در آن واحد به دو موضوع فکر کردم مغزم شقه شد .
- در قطره اشکم خورشید آب تنی می کرد .
- قطره اشکم اقیانوس کوچکی است .
- پرنده دانه ای را که در منقار داشت داخل دهان هواپیما نهاد .
- زیر پای پرنده محبوس علف سبز شده است .
- در شب ابری با قطرات اشکم برای ستارگان غیبت می گزارم .
- قطار را در تونل به خاک سپردم .
- به خونم تشنه ام .
- میکربی را که داشت از سوراخ گوشم داخل سرم می شد با شلیک گلوله ای از پا در آوردم .
- ابر داخل ناودان گیر کرده بود .
- به دستور چشم پزشک فقط با چشم راستم اشک میریزم .
- خواننده هنگام پر کردن صفحه دور خودش می چرخید .
- هنگام مستی با پرگار بیضی می کشم .



□ در مرگ قطره باران اقیانوس گریستم.  
 □ در خشکسال با قطرات اشکم کمبود دانه‌های باران را  
 جبران می‌کنم.

□ آبشار سرود سقوط می‌خواند.  
 □ باران در ناودان سرود سقوط می‌خواند.  
 □ به اندازه سکوت می‌توان حرف زد.  
 □ سکوت‌م را روی نوار ضبط کردم.  
 □ اسکلت قطره باران تبخیر شده را به خاک سپردم.  
 □ زندگی يك عمر مرا به سوی مرگ هل داد.  
 □ در قعر اقیانوس با قطره باران به گردش پرداختم.  
 □ آب پیلۀ قطره باران را سوراخ کرد و بیرون آمد.  
 □ وقتی در را گشودم ساختمان بیرون رفت.  
 □ اطاق از پنجره بیرون پرید.  
 □ آدم بی‌ظرفیت در قطره باران خفه شد.

□ باقلاب ماهیگیری قطره باران را صید می‌کنم.  
 □ اقیانوس دست و صورتش را باخودش می‌شوید.  
 □ وقتی می‌خواهم قطره باران را در آغوش بگیرم مایو می-  
 پوشم.  
 □ آب، مایو پوشیده بود.  
 □ وقتی حوض به کنار دریا می‌رود مایو می‌پوشد.

□ قطره اشکم را به دانه باران معرفی کردم.  
 □ ابر فعالیت‌های شبانه روزی اشکم را ستود.  
 □ قطرات اشکم با مایو روی گونه‌هایم می‌دوند.  
 □ برای مردن باید يك عمر صبر کرد.  
 □ نورستارگان را در قطرات اشکم می‌کارم.



ستارگان در خورشید غروب می کنند .

در خودم غروب کردم .

با داس مه نو همه ستارگان را درو کردم .

ستارگان غرق تماشای داس مه نو شده بودند .

خورشید با کوله باری از غروب طلوع کرد .

ماشین گلرنگ خیابان را رنگ سیار می کرد .

صدای پایت در گوشم غروب نمود .

عسلی که از گلهای پیراهنت بدست آید شیرین ترین عسل

هاست .

برای اینکه صدای پایت را بشنوم جای پایت را روی گرام

نهادم .

خورشید کنار دریا خودش را برنزه کرد .

شب هنگام ستارگان برای دیدن تصویرشان مقابل حوض

خانه ام می ایستند .

اقیانوس شب نمی است که به روی کره زمین نشسته است .

آسانسور پیر از پلکان بالامی رود .

قطره باران وصیت کرد جسدش را پس از مرگش تبخیر

نمایند .

دختر دریا با قطرات باران چرتکه می اندازد .

عنکبوت با تارش فاصله سقف و کف اطاق را منرمی کرد .

دکتری که دستگاه عکس برداری نداشت مریض را پشت و رو

کرد .

ماشین قدمهای مدور برمیدارد .

قطرات باران در ناودان پرگوئی میگردند .

برچهره قطره باران غبار سقوط نشسته بود .

در حال سقوط به فواره ای که بالا میرفت سفر بخیر گفتم .

من با آسانسور فرود میآمدم باران با خودش .

هزار دستان با منقار اسمش را روی ساقه گل کند .

جای پای هزار دستان همراه گل رشد می کند .

جسد خورشید را در سردخانه نهادم .

دود سیگار در زیر سیگاری سقوط کرد .

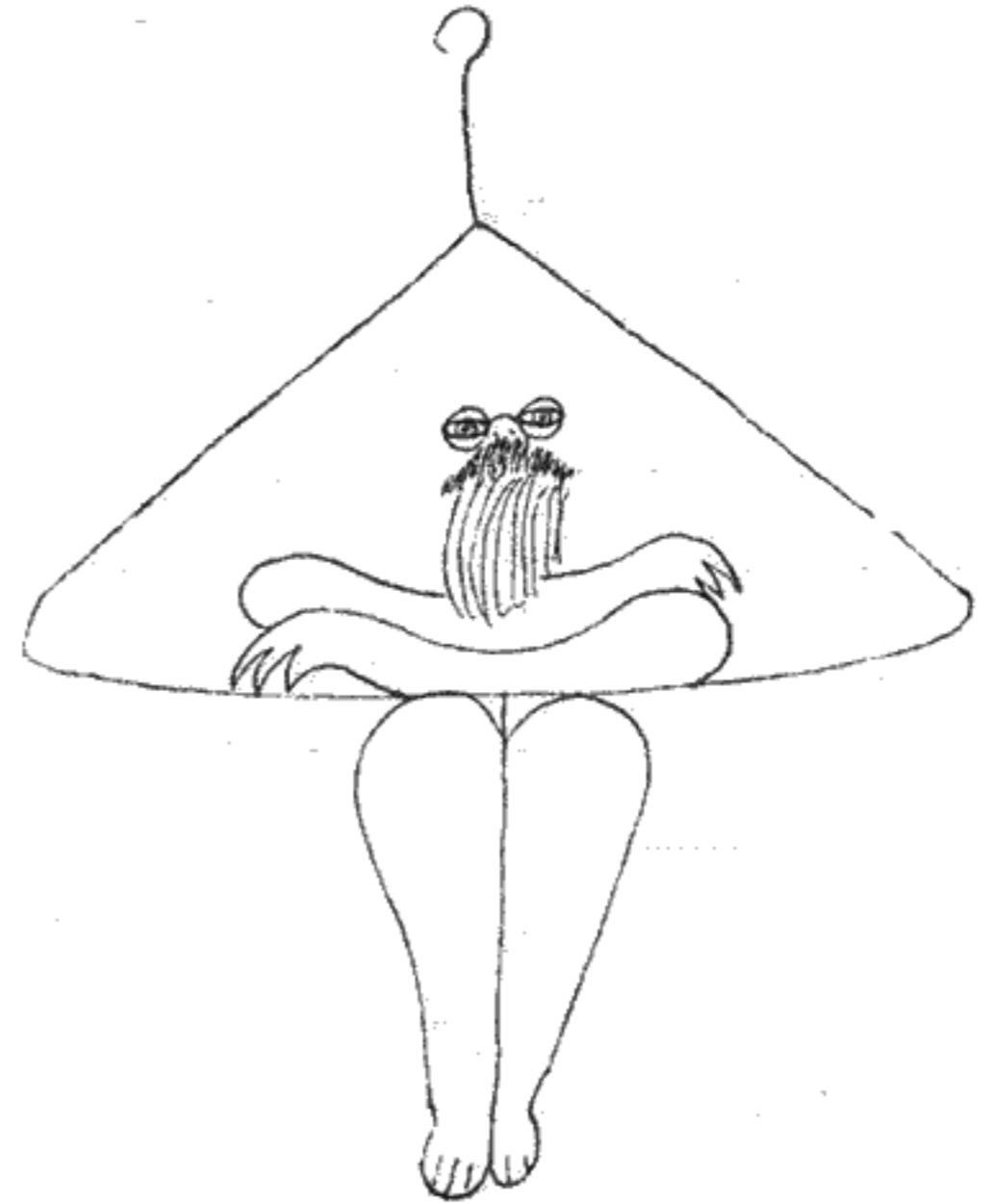
درخت با میز و صندلی و درعکس یادگاری گرفت .

درخت دولا شده بود صندلی را بومی کرد .

تصویرم در آینه مفقود شد .

آینه تصویرم را به سرقت برد .





- پرنده منزوی روی شاخه تك درخت نشست .
- گلها را در کندوی عسل سهیم نمودم .
- روحم حوصله تحمل جسمم را ندارد .
- وقتی باد می وزد گل های یکدیگر را در آغوش می گیرند .
- میله های قفس پرنده را تنها نمی گذارند .
- وقتی قفس دهانش را برای خمیازه کشیدن باز کرد پرنده به افق دوردست پر کشید .

□ به خاطر گل شبنم گریستم.

□ بلبل با دسته گل به استقبال بهار شتافت.

□ سطل زباله ناقوس در گذشت گل پژمرده را نواخت.

□ سنگ قبرم به قلۀ زندگی ام صعود نمود.

□ وزن مخصوصم پس از گریستن به صحر رسید

□ بادبادك به قلۀ باد صعود کرد.

□ مرگم را به ثبت رساندم.

□ زندگی از شمال - جنوب - مغرب - مشرق به مرگ محدود

است.

□ تولد يك عمر زندگی کرد.

□ بهار در گلدان پژمرده بود.

□ فواره زندگی تا مرگ بالا می‌رود.

□ خاک از تشنگی هلاک شد.

□ معشوقه‌ام به اندازه يك گلستان یائیزی پژمرده است.

□ پژمرده‌گی را از آکوردئونم آموختم.

□ نفس قطره باران مرطوب است.

□ قطره باران فاصله ابر تازمین را زندگی می‌کند.

□ گردن بندی از قطرات باران برای دختر دریا ساختم.

□ نمرودن زندگی نامیده می‌شود.

□ ساعت باخودش حرف می‌زند.

□ مرگ جسد زندگی است.

□ بهار در پائیز غروب می‌کند.

□ بهار طلوع نباتات و پائیز غروب آنهاست.

□ افق دور دست را تا داخل قفس پرنده هل دادم.

□ کره زمین را به خاک سپردم.

□ تولدم هنگام مرگ غروب کرد.

□ روزنه امیدم غروب کرد.

□ خورشیدی بودم که يك عمر غروب کردم.

□ شکوفه با طلوع خورشید شکفت.

□ تصویرم را از آینه بیرون کشیدم.

□ قطره باران گریست.

□ ابر خودش را سرپا می‌گیرد.

□ تصویر گذشتگان را از آینه بیرون کشیدم.

□ برای اینکه آینه کثیف نشود با کفش مقابلش نمی‌ایستم.

□ فواصل بین قطرات باران را دانه‌های اشکم پر می‌کند.

□ اشک‌هایش را با من در میان گذاشت.

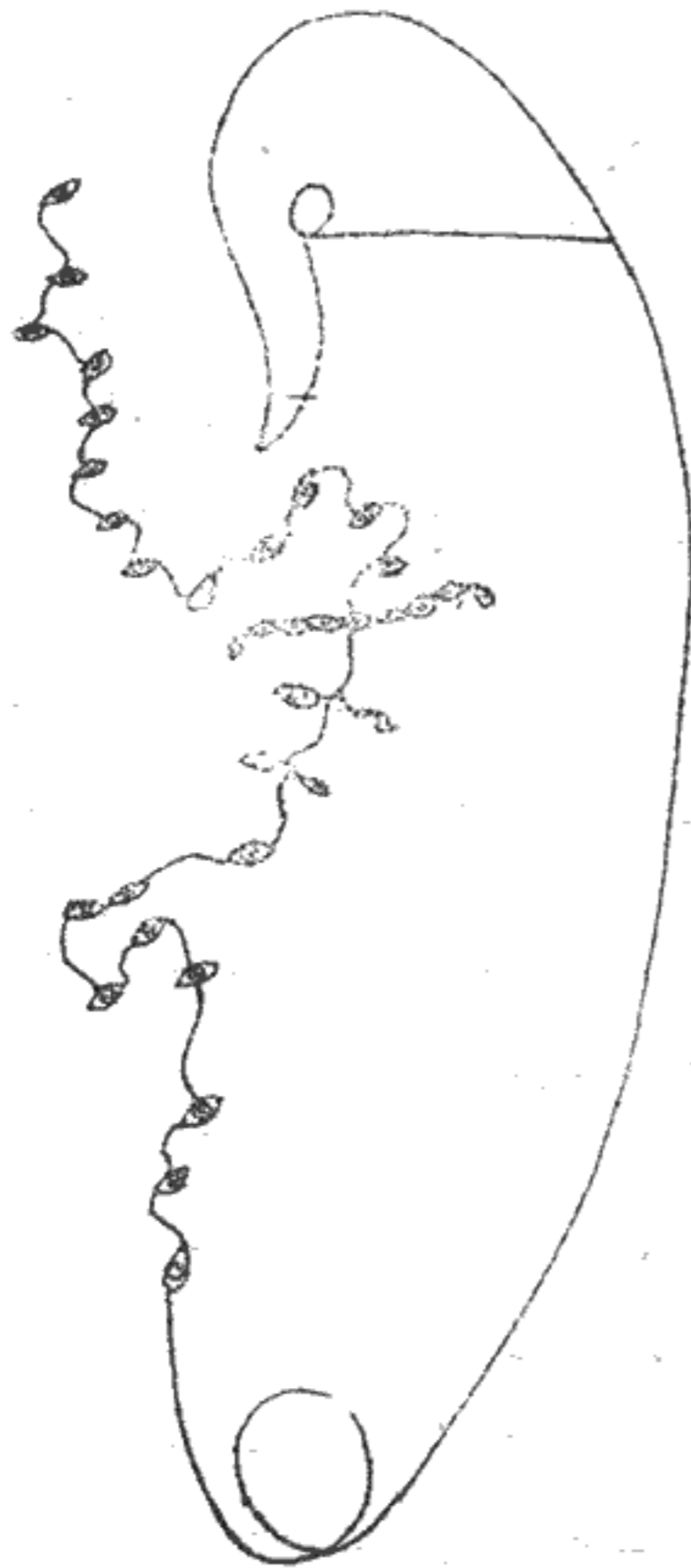
□ در مرگم به اندازه‌ای گریستم که جسد را سیل برد.

□ قطرات اشکم به سرزمین غمها مهاجرت کردند.

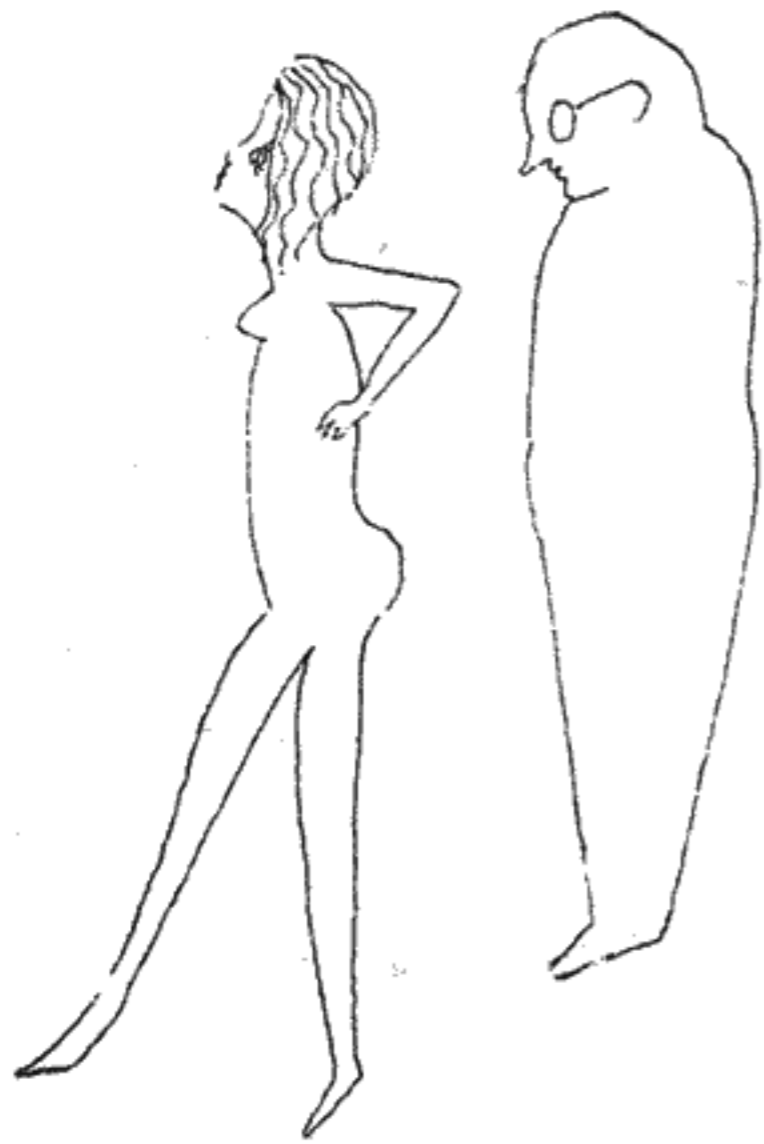
□ قطرات اشکم با دسته گل به استقبال غم شتافتند.

□ قطره اشکم می‌خندد.

□ پرواز پرنده در قفس می‌میرد.



- قطرات باران در اقیانوس میمیرند.
- اقیانوس مرگ قطره باران را به وسعت سطح وجودش احساس می کند .
- ساعت در خواب هم تیک تاک می کند .
- قطرات باران در سطح اقیانوس چرا می کردند .
- قطره باران اقیانوس تک سلولی است.
- تبخیر شدن قطره باران نوید قطره باران آینده را می دهد ..
- ماه و ستارگان چراغ خواب خورشید هستند .
- گل خودش را بومی کرد.
- قطره اشکم را جلوی پای دانه باران قربانی کردم .
- جسد آب در بستر خشک رود آرمیده بود .
- قوه جاذبه زمین به پرنده ای که در افق دور دست پرواز می کرد چشمک می زد .
- هنوز چشم به دنیا نگشوده بودم که از زندگی سیر شدم .
- برای اینکه در روز شب را بینم چشمم را می بندم .
- برای اینکه تصویرم بتواند مرا ببیند در مقابل آئینه می ایستم .
- لحظه تولد اولین لحظه فوت شده زندگی است.
- قطره بارانی که بادنده عقب حرکت میکرد به ابر باز گشت.
- اگر زمان نمی گذشت «لحظه» عمر جاودانه پیدا می کرد .
- قطره باران تبخیر شده را در یخچال منجمد نمودم.



ناودان باقطرات باران سخن میگوید.

وقتی باران می‌آمد اقیانوس چتر بالای سرش گرفته بود.

قطره باران برای اینکه خیس نشود زیرچترم مخفی شد.

آدم برفی روی قله کوه نشسته بود.

خشکی، قطرات باران را بلعید.

قطرات باران با موزیک ناودان می‌رقصند.

زمان لحظه به لحظه می‌میرد.

ابر قطره بارانی به عظمت اقیانوس گریبت.

قطره باران مردم آزار از سوراخ بام به نوك بینی‌ام فرود

آمد.

اقیانوس قانع در قطره شب‌نم آب تنی می‌کند.

آدم خود خواه يك عمر با دسته گل انتظار خودش را می‌کشد.

گل خودش را پرپر کرد.

هر شب جمعه با دسته گل به دیدار جسد می‌روم.

در قعر اقیانوس به دنبال قطره اشک گمشده‌ام می‌گردم.

قطرات باران را در یخچال تبدیل به دانه‌های تگرگ می‌نمایم.

ابر خاکستری رنگ دود سیگار فرشتگان است.

گیسوانت را آبیاری می‌کنم.

در زمستان تصویر گل در آب مبدل به گل یخ می‌شود.

سلام انتظار خدا حافظی را می‌کشد.

کمر تان درخت زیر بار تنهائی شکست.

صندوق پست نامه‌ای را که به معشوقه‌ام نوشتم بالا آورد.

پشه به گل وجودم شبیخون زد.

حباب آب حیات هرگز نمی‌ترکد.

با دسته گل به عبادت هزار دستانی رفتم که خار پایش را

مجروح کرده بود.

شب در روز رنگ باخت.

شب و روز علامت راهنمایی زندگی هستند.

- در شیشه عمرم بستری شدم.
- خشکسالی سراقیانوس را زیر آب کرد.
- با يك دست آب حیات می نوشم و با دست دیگر ماشه اسلحه ای را که روی مغزم نهاده ام می کشم.
- روی جسد عنکبوت مگس نشسته بود.
- در شیشه عمرم می گریم.
- روی شیشه عمرم نوشتم مرگ برزندگی.
- با بهم خوردن پلک هایم از خواب می پریم.
- رودخانه مسیرش را آبیاشی می کند.
- وقتی باران می بارید طاووس چترش را باز کرد.
- کشتزار تشنه ناودان را می مکید.
- قطار سرعت خود را به دستگاه گوارش تونل تحمیل می کند.
- برای مردن تا آخر عمر فرصت داریم.
- آنقدر خواهم مرد تا کره زمین را مبدل به گورستان شخصی نمایم.
- برای دیدن سقوط واژه هایم تلفن را بریدم.
- باطری خالی چراغ قوه ام را در سیاهی شب دفن نمودم.
- سماور بخار می ساخت و من قطرات آینده باران را که در حال پرواز بودند با چشم بدرقه نمودم.





□ قطره بارانی که موادلاستیکی داشته باشد لحظه فرود آمدنش تماشائی است .

□ برای اینکه آینه تنها نباشد درمقابلش ایستادم .

□ جسمم را درشیشه عمرم به تماشا گذاشته‌ام .

□ زندگی تولد و مرگم را از هم جدا می‌کند .

□ قبل از گریستن به کمرم لاستیک نجات می‌بندم .

□ آدم مصنوعی وقتی دندان عاریه‌اش خراب شد دندان طبیعی

می‌گذارد .

□ قطرات باران خود را به خاک می‌سپارند تا نباتات سراز

خاک بیرون آورند .

□ زندگی مرا به سوی مرگ هل می‌دهد .

□ روحم را مومیائی کردم .

□ سیاهی شب آنقدر غلیظ بود که قطرات باران قادر نبودند

فرود بیایند .

□ پرنده محبوس تشنه آسمان است .

□ ستارگان آنقدر زیرا برماندند که فراموششان کردم .

□ معشوقه‌ام آینه را گل باران کرد .

□ شکوفه و دهان هزار دستان با هم باز می‌شوند .

□ وقتی بهار دید با دسته گل انتظارش را می‌کشم بابت چیدن

گل‌ها سرزنشم کرد .

□ وصیت کرده‌ام پس از مرگم از ریه‌ام زیر سیگاری بسازند

□ روزنه امیدم می‌گریست .

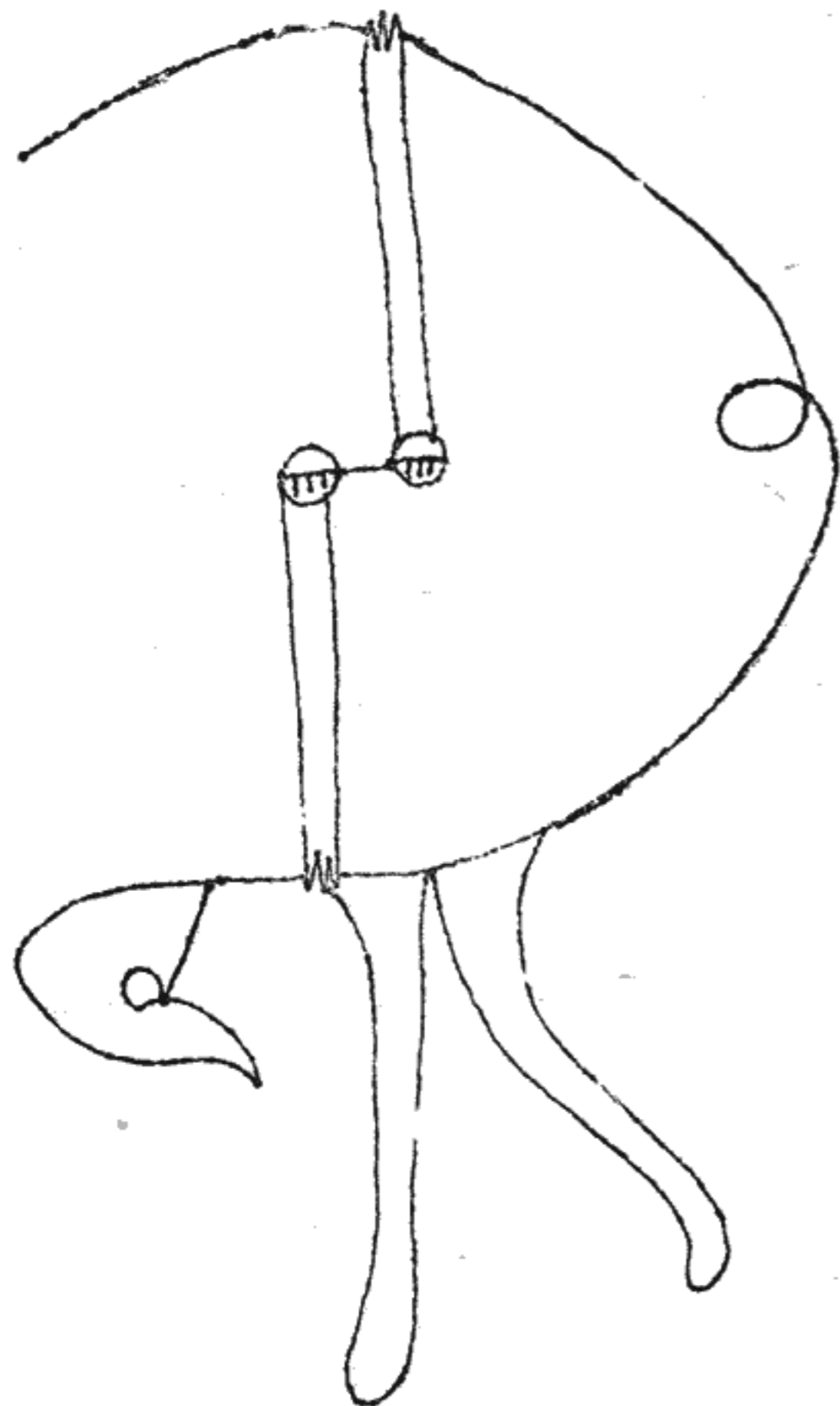
□ فاصله بین گریستن و خندیدن را دماغ پرمی‌کند .

□ بادسته گل انتظار خودم را می‌کشم .

□ پروانه در دستگاه سکوت نغمه سرائی می‌کند .

□ تا از قوه جاذبه زمین اجازه نگیرم، کلاهم را به احترا

کسی بلند نمی‌کنم .

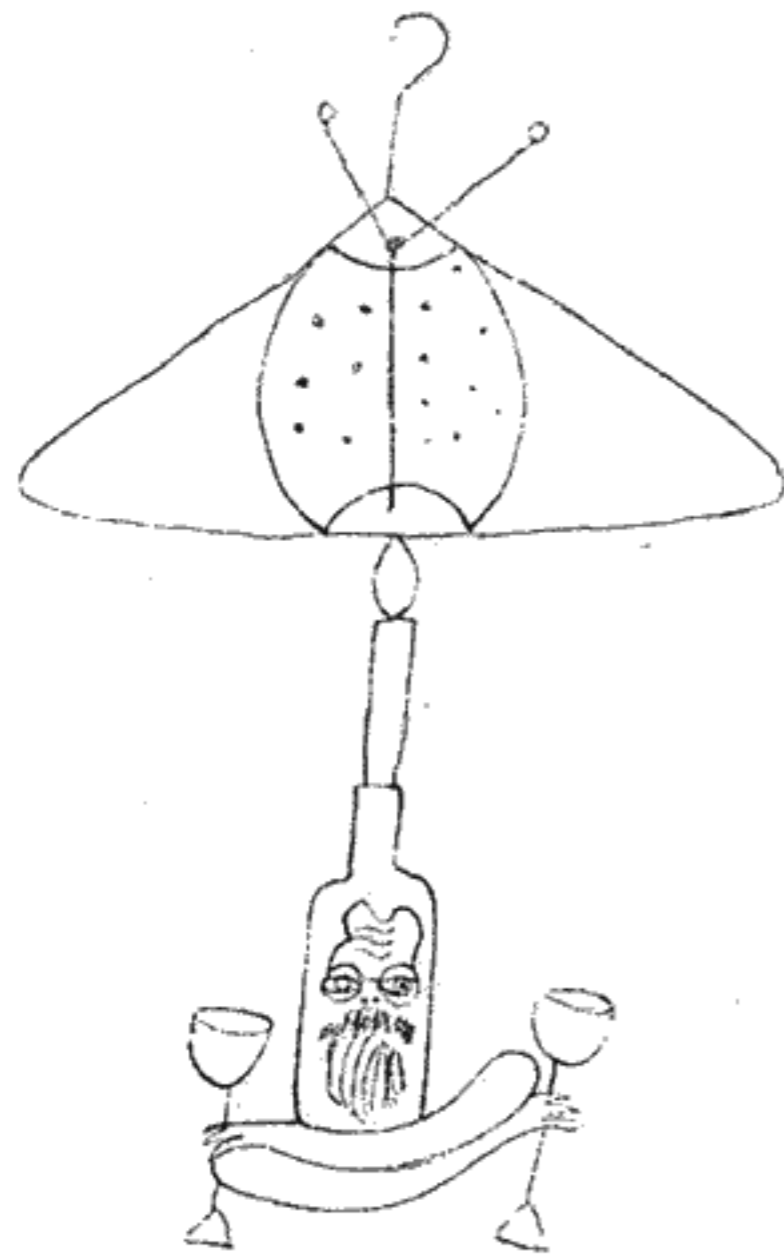


- قوه جاذبه زمین را بلند کردم.
- درخشکسالی آب از آب تکان نمی خورد.
- عزرائیل را به خاک سپردم.
- وقتی نغمه سرائی هزار دستان تمام شد گل برایش کفزد.
- آب حیات درخشکسالی جانسپرد.
- آزادی پرنده پشت میله های قفس غروب کرد.
- جسمم قوه جاذبه زمین را در آغوش فشرد.
- وقتی خودم را از بالای ساختمان به زمین پرتاب نمودم زمین دهان باز کرد.
- قطرات باران تبخیر شده در بستر خشک رود جریان دارد.
- لحظه تولد نوزاد اولین لحظه ای عمر اوست که میبیرد.
- سیفون زندگی را کشیدم.
- قطره باران را سر باغچه سر بریدم.
- شنبه درورودی هفته است.
- قلبم به احترام مهر بانی کلاهش را بلند کرد.
- زندگی ام را مدیون پر چانگی قلبم هستم.
- بجای کلاه قلبم را به احترام بلند میکنم.
- تا آخرین قطره باران منتظر رستن گل خواهم بود.
- با عقربك ساعت چای را هم میزنم.
- در مراسم تدفین سطل زباله شرکت کردم.



- قطره باران گامهای مرطوب بر میدارد.
- خورشید فتیله اش را پائین کشیده بود و در دل شب راه پیمائی می کرد.
- از تولدم پنجاه سال دورم.
- قطره باران را در باغچه کاشتم.
- قطرات باران را با رنگین کمان رنگ می کنم.
- رنگین کمان فرسوده گل پژمرده به سینه اش زده بود.
- به عبادت گل پژمرده میروم.
- با قطره باران اقیانوس را کشیدم.
- قطره باران هر قدر تقلا کرد نتوانست از منقار پرنده رها شود.
- قطره باران در خودش آب تنی می کند.
- قطره باران را به محل تولدش پرتاب کردم.
- بین گامهای ماشین فاصله ای وجود ندارد.
- عمر قطره باران در سقوط سپری می شود.
- هرگز دستمزد يك عمر زندگی کردن است.
- قطرات باران تا کره خاکی همدیگر را مشایعت می کنند.
- مغزم افکارم را می بلعد.
- جسد قطره باران را در شیشه الكل نگهداری می کنم.
- اقیانوس کلکسیون قطرات باران است.
- خورشید برای ساختن رنگین کمان قطرات باران را رنگ می کرد.

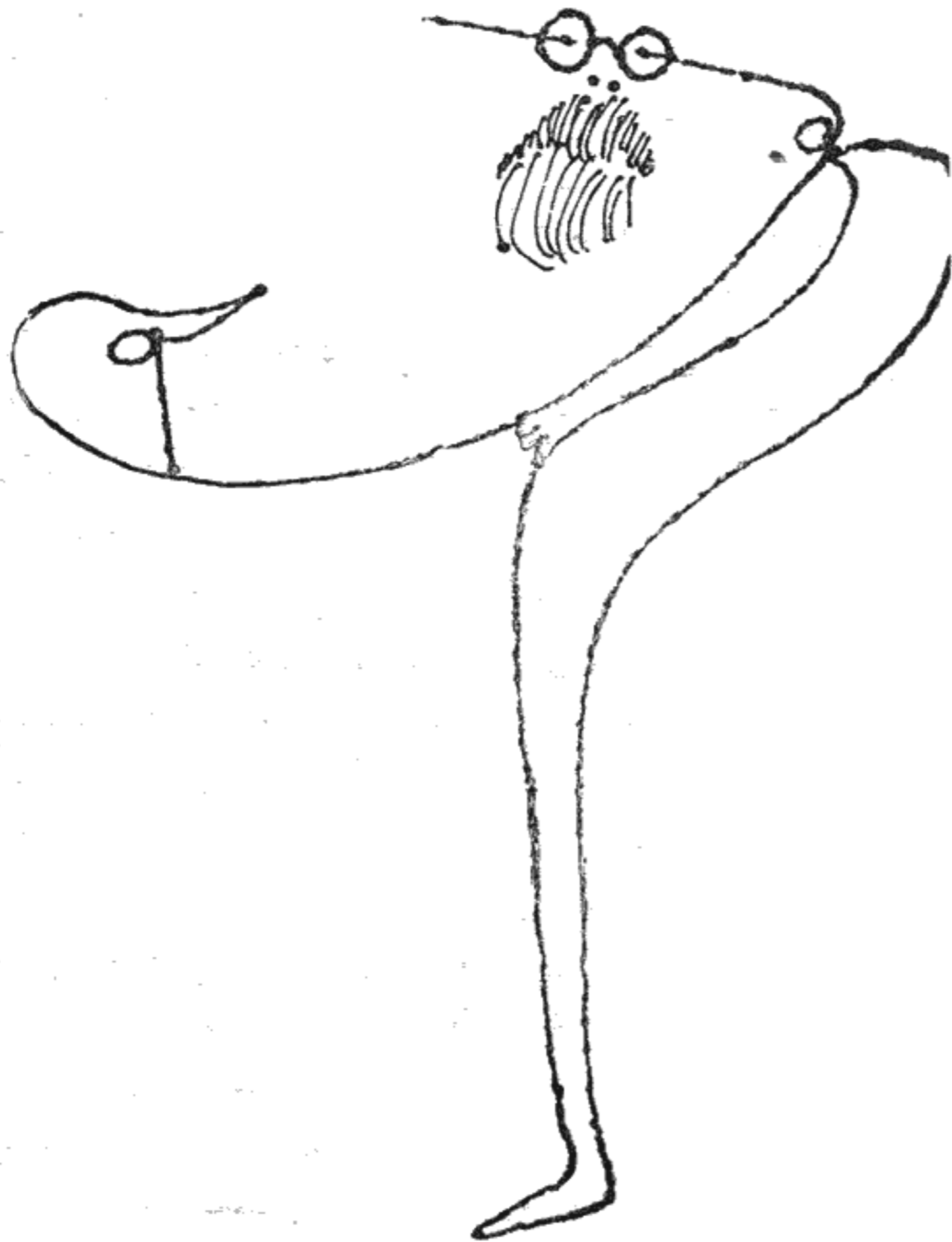
- چهار چهارم قطره باران را آب فرا گرفته است.
- اقیانوس سر قطرات باران را زیر آب می کند.
- قطره بارانی که دچار مرض خود بزرگ بینی شده بود خودش را اقیانوس میدانست.
- گل وصیت کرد نواد بابل را در مقبره اش بخش کنند.
- گل سرخ به لبهایش ماتیک می زد.
- زنبور عسل هنگام سرقت شیره خام گیاهی مورد عملیات انتقامجویانه قرار گرفت.
- در اقیانوس را گشودم تمام قطرات باران به آسمان صعود کردند
- هندوانه ای که از دستم بزمین افتاد در اثر خونریزی مغزی در گذشت.
- میر آب محل به قطره قطره باران امر و نهی می کرد
- زبان قطرات باران در ناودان باز می شود.
- قطره باران میان زمین و آسمان جوانمرگ شد.
- قطره باران به عبادت اقیانوس آمد.
- چراغ قوه ام را در سیاهی شب بخاک سپردم.
- بر مزارم گلهای مومیائی رسته اند.
- با آسانسور رقص فواره می کنم.
- گلهای قالی را در اطاق می کارم.
- دنیا به تعداد ساکنین کره خاکی در ورودی دارد.



- روزانه امیدم خود کشی کرد.
- در خشکسالی گریه‌ها اشک ندارد.
- باددامن چین‌دار به تن دریا کرده بود.
- قطره باران دانه اشک ابر است.
- قبل از گریستن پیش‌بند نایلونی می‌بندم.
- قطره باران بازیگوش بین زمین و آسمان به تماشای رنگین-کمان نشسته بود.
- در قفس روزنه امید پرنده است.
- گلها را در باغچه به خاک سپردم.
- دریا در اثر رماتیسم در گذشت.
- زیباترین خنده‌ها از آن قفس است.
- اسکلت پرنده روی گل پژمرده نوحه سرائی می‌کرد.
- قطره باران در قفس اقیانوس مجبوس است.
- سیگارم را با کبریت و قطره باران روشن و خاموش می‌کنم.
- اقیانوس خال قطره باران را کنار لبش گذاشته بود.
- خورشید قطرات باران را از روی زمین جمع می‌کرد.
- قطره باران به عظمت اقیانوس فکر می‌کرد.
- اقیانوس با چشم‌های قطره بارانی‌اش به من نگاه می‌کند.
- اقیانوس در خودش آب‌تنی می‌کند.
- قطره باران فاصله آسمان و زمین را چکه می‌کند.

- جسد قطره باران به آسمان صعود کرد.
- چوب کبریت در اثر سوختگی در گذشت.
- قطرات باران خودشان را بخاک سپردند.
- عمر قطره باران در سقوط سپری می‌شود.
- قطره باران با اقیانوس طهارت می‌گرفت.
- خورشید برای دیدن قطرات باران از شکاف ابر سرک کشیده

بود.



- قطره باران را با پستانك بزرگ كردم.
- واژه گل را در باغچه كاشتم.
- قطره باران منزوی در اقیانوس هم تنهاست.
- قطره باران فقط می تواند يك دانه اشك بریزد.
- برای قطره باران و اقیانوس به يك اندازه احترام قائل هستم.
- زمان دست تمام موجودات دنیا را گرفته و با خودش می برد.
- وقتی چراغ روشن می کنم شب دست و پایش را جمع می کند.
- به اندازه نور چراغ قوه ام از سیاهی شب كاشتم.
- قطره باران دانه اشكم را در آغوش فشرد.
- مرگ تولدم را به سرقت برد.
- اقیانوس از تشنگی هلاك شد.
- خورشید تبخیر شد.
- تولدم انتظار مرگ را می كشد.
- جسدم را به دكتر معالجم هدیه كردم.
- آدم برفی خودش را پارو می كرد.
- قطره باران پشتوانه اقیانوس است.
- سیاهی شب نفت چراغم را لاجره سر كشید.
- آب وقتی تمام شود میمیرد.
- آخرین سلام دوره زندگی ام را به عزرائیل كردم.
- ساعتی كه خوابیده بود سرود سكوت را فریاد می كشید.

□ برای اینکه دستهای معشوقه‌ام را ببندم در حالیکه نگاهش می‌کردم دورش چرخیدم .

□ نگاه چشم راستم از نگاه چشم چپم سبقت می‌گیرد .\*

□ عزرائیل دست میکوبی را که موجب مرگم شد بگر می‌فشرده .

□ گل همیشه بهار را با آب حیات آب میدهم .

□ ساعت را از کار انداختم که لحظات در آن پس انداز شوند .

□ عزرائیل موجودی را که خود کشتی کرده بود به علت همکاری

ستود .

□ از وقتی آئینه تصویرم را محبوس نموده بدون تصویر مانده‌ام .

□ فرشتگان با تیر شهاب خود کشتی می‌کنند

□ غنچه گل همراه نغمه سرائی هزار دستان شکوفان می‌شود .

□ در شیشه عمرم اشک می‌ریزم .

□ آدم مصنوعی با میکرب پلاستیکی از پا در آمد .

□ قفس بین آسمان و پرنده جدائی می‌اندازد .

□ هوا به قدری سرد بود که خورشید بخاری روشن کرد .

□ آنقدر آرام صحبت می‌کنم که ناگزیرم برای شنیدن حرفهایم

استراق سمع کنم .

□ قلبم در رگهایم خون می‌گریزد .

□ اسکلت قطره باران را در حوض به آب سپردم .

□ اقیانوس در قطرات باران غرق شد .

□ پرنده طپش قلبم با قطره خونی که در منقار داشت به دورترین نقطه جسمم به پرواز در آمد .

□ مرگ را مدیون زندگی هستم .

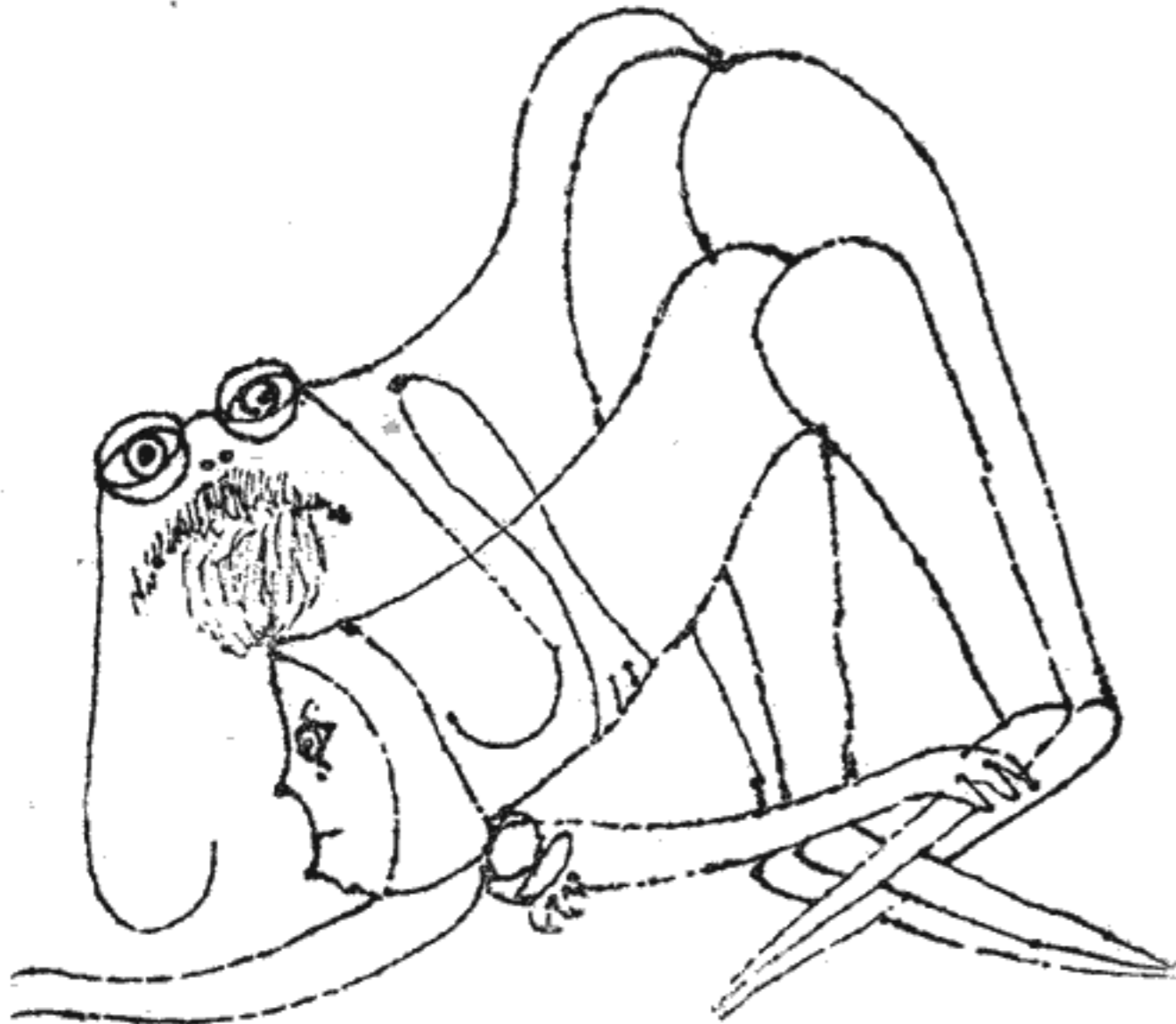
□ در اقیانوس قطرات باران را می‌شناسم .

□ در آخرین لحظه زندگی‌ام میکربها همراه عزرائیل روی جسمم

پایکوبی می‌کردند .

□ وقتی با خودم حرف می‌زنم سایه‌ام استراق سمع می‌کند .

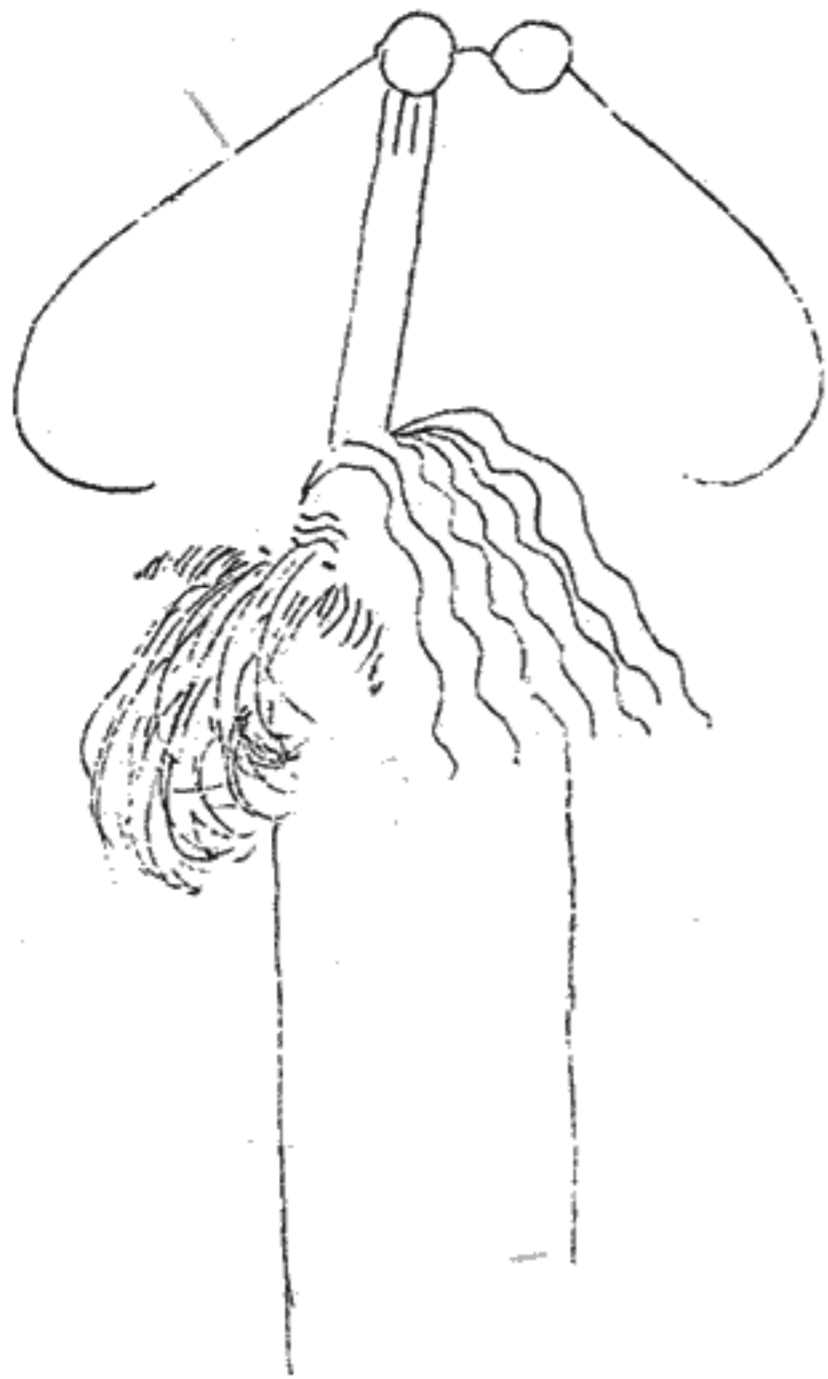
□ هوا با آسانسور دستگاه تنفسی‌ام بالا و پائین میرود .



- انسان پس از مرگ ضربان قلبش را پس انداز می کند.
- در مقابل آئینه هم تنها هستم .
- عزرائیل در جشن تولدمرگم شرکت کرد.
- چشمت نزدیکترین ستاره است.
- پرنده روی زمین نشسته بود و سایه اش روی درخت .
- گل ناامیدی در روزنه امیدم شکوفان شده است.
- با قطره چکان دانه اشک مصنوعی می سازم.
- هواپیمای فراموشکار بدون خلبان پرواز کرد.
- در جشن تولدم خود کشتی کردم .
- عنکبوتی که تارش ته کشیده بود با آسانسور پائین آمد .
- قطره باران ضربان قلب ابر است.



- زیبایی گل پژمرده به آسمان صعود کرد .
- عزرائیل ضربان قلبم را استراق سمع می کند.
- پدر و مادر دست نطفه را دست عزرائیل می گذارند.
- سیاهی تاریکخانه تا چشمش به سیاهی شب افتاد کلاهش را به احترامش بلند کرد.
- چراغ قوه ام سیاهی شب را می مکد.
- روزنه امیدم سقوط کرد.
- بر مزار روزنه امیدم دسته گلی نثار کردم.
- قطره باران از ترس غرق شدن چتر نجات بست .
- قلبم به لحظاتی که فوت می شوند تسلیمت می گوید .
- سکوت با حرف بی صدا تکلم می کند .
- آبپاش مهربان به خاطر شادانی گلها اشک می ریخت .
- ضربان قلبم را یکی پس از دیگری به عزرائیل تحویل می دهم .
- در خودم محبوسم .
- با دسته گل به استقبال مرگ شتافتم .
- لحظه سلول زمان است .
- در محل دیدار، زیر آوار لحظه انتظار مدفون شدم .
- با دسته گلی که از ضربان قلبم ساختم ام به استقبالت می آیم .
- گلبولهای سفید و قرمز خونم در جشن تولد قلبت شرکت کردند.
- وقتی سردم می شود قرص خورشید را قورت می دهم .



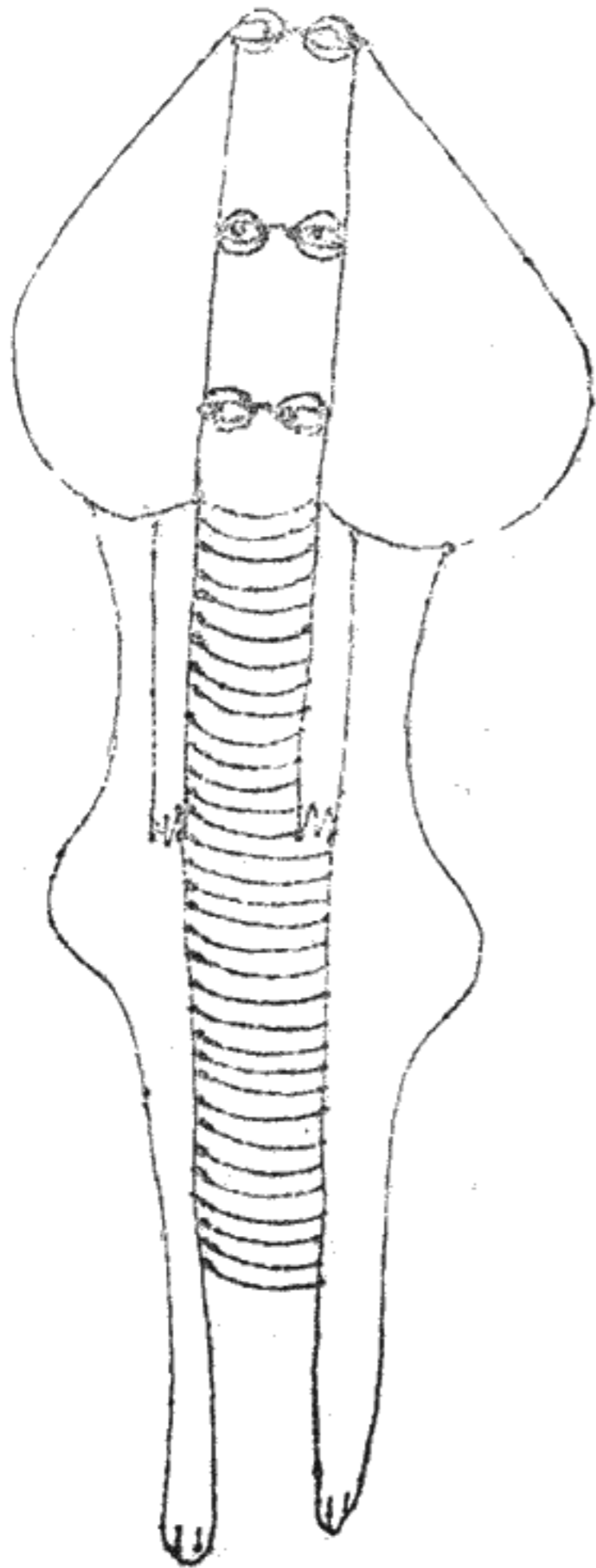
□ ساعت با خودش حرف می زند .  
 □ در آخرین لحظه عمرم بجای آینه خودم را بین مرگ و زندگی ایستاده دیدم .

□ لحظه را زیر میکروسکپ تبدیل به قرن نمودم .  
 □ وقتی به جوجه تیغی نگاه می کنم نگاهم زخمی می شود .  
 □ تیک تاک سخنرانی ساعت است برای لحظات .  
 □ اگر هزار دستان بودم تمام عمرم برای گل سرخ قلبت نغمه - سرائی می کردم .

□ با گل سرخ قلبم بدیدنت می آیم .  
 □ مرگم متولد خواهد شد .  
 □ عمر قرن کفاف نداد لحظه انتظار را به پایان برساند .  
 □ سیاهی گیسوانت مصرف برقم را چند برابر کرده است .  
 □ از قطره بارانی که به دیدنم آمده بود با چتر پذیرائی کردم .  
 □ قطره اشکم با دانه باران ازدواج کرد .  
 □ ستارگان روزها به سیاهی گیسوانت پناه میبرند .  
 □ جسد پرنده ای را که سقوط کرده بود با آب آبخار شستشو

دادم .  
 □ برای اینکه تصویر پرنده محبوس را آزاد کنم آینه اش را به افق دوردست پرتاب نمودم .  
 □ اسمم را از لیست زندگان قلم زدیم .  
 □ نگاهم در تماشای روی ماهت ته کشید .

□ خدا حافظی را توی مفرز سلام شلیک کردم .  
 □ عزرائیل قابله ای است که مرگ را متولد می کند .  
 □ در تاریکخانه گیسوانت هر ستاره خورشیدی است .  
 □ در سیاهی تاریکخانه شب صبحگاهان ظاهر می شود .  
 □ گیسوان سیاهت شب بی ستاره ایست که خورشید در آن شکوفان است .



□ عزرائیل خودکشی کرد.

□ مرگ زیباترین سقرطهاست.

□ برای پرنده‌ایکه سقوط کرده بود در افق دور دست مقبره

ساختم.

□ پرچم خداحافظی را در قله قلبم به اهتزاز در آوردم.

□ هنگام سقوط با آبخار به گردش پرداختم.

□ وقتی اشک میریزم غمم چتر بالای سرش نگه میدارد.

□ پاسخ سلامهای امروزی خداحافظی است.

□ سلامهای امروزی ارزش خداحافظی را هم ندارد.

□ خورشید هم نمی‌تواند با سیاهی گیسوانت مبارزه کند.

□ قطره باران به اندازه‌ای بزرگ بود که در ناودان گیر کرد.

□ با خطوط گرامافون پولیور صوتی یافتیم.

□ آخرین لحظه عمرم به قله زندگی ام صعود کرد.

□ تیک تاک در حکم نفس کشیدن ساعت است.

□ سلام تا خدا حافظی عمر می‌کند.

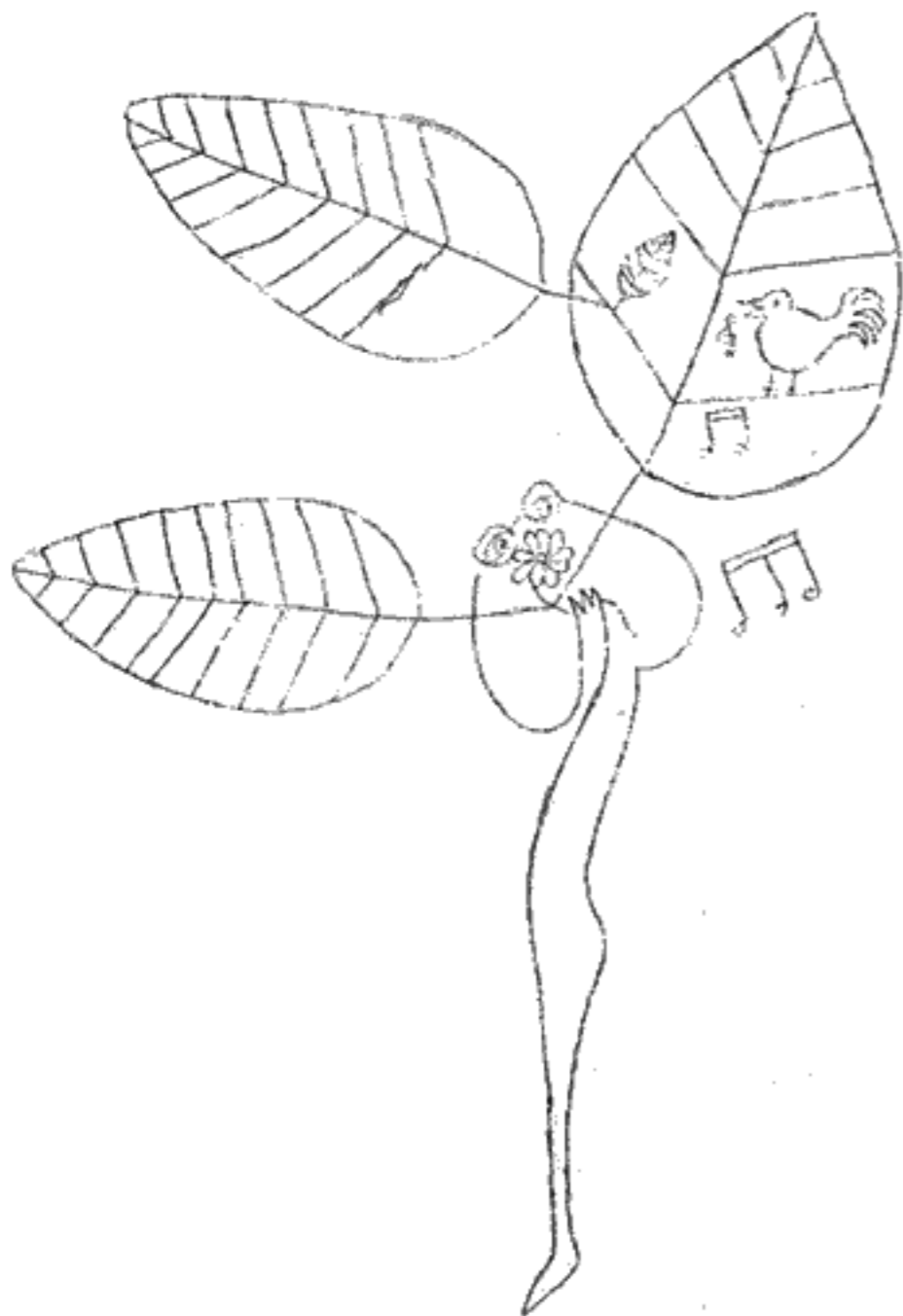
□ مرگ سلام خداحافظی نامیده می‌شود.

□ قطرات باران به خاطر رویاندن نباتات یکی پس از دیگری

خودشان را به خاک میسپارند.

□ نور چراغ قوه‌ام در دل شب جوانه میزد.

□ سیاهی تاریکخانه عکاسی با اشعه خورشید خودکشی کرد.



نور چراغ قوه ام سیاهی شب را سو راخ کرد.

شب از گیسوانت با چراغ قوه می گذرد.

آب حیات جانسپرد.

کلام را به احترام سلامی که بدون جواب مانده بود بلند

کردم.

وقتی گردباد کلام را برد برای گرفتنش دور خودم می دویدم.

سیگار خاکستر نشین شد.

خورشید شبم صبحگاهی را لاجرعه سر کشید.

موجودی که در خود کشی اش با شکست روبرو شده بود از

ناراحتی سکنه کرد.

کسی که خود کشی می کند به مرگ نیاز مبرم دارد.

در پایان زندگی کره زمین غروب می کند.

هنگام استریپ تیز گل پرپر شد.

باد گلبرگ های گل پرپر شده را همراه خود تا انتهای پائیز

برد.

اگر آبخار بودم بطرف آسمان صعود می نمودم.

رودخانه فراموشکار بسترش را گم کرد.

طلوع نکرده غروب نمودم.

مرگ مرا فراموش کرده است.

رودخانه سردر پی دریا نهاده بود.

شب هنگام دست شبم را روی گل نشاندم.

يك عمر به زندگی میدیویم.

شب هنگام شبم روی تصویر گلی که در آب افتاده بود نشست.

در روز ابری خورشید دهها بار غروب می کند.

وقتی قالیچه را کنار باغچه انداختم گل های باغچه با گل های قالی

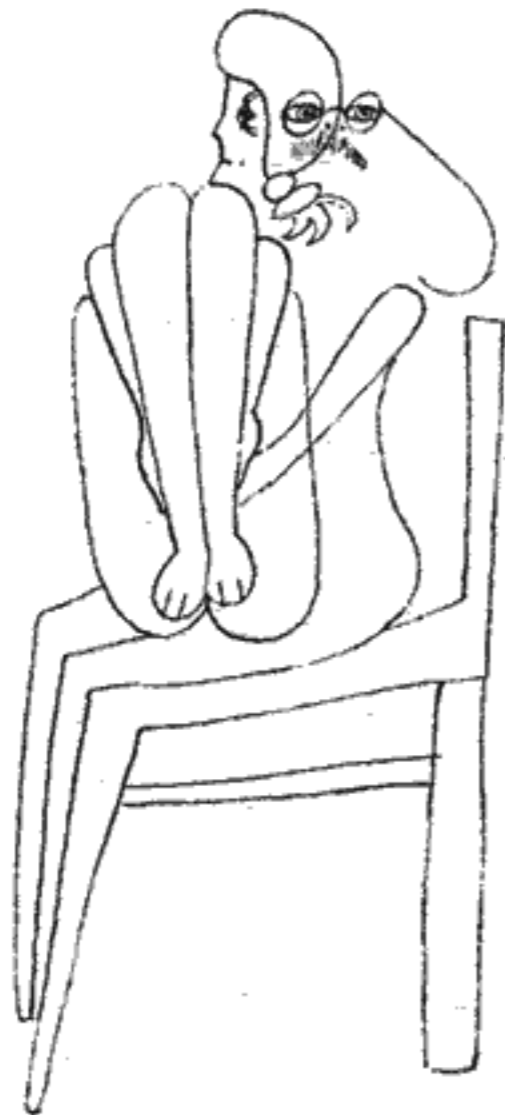
احوالپرسی کردند.

بهانه همه جا را گلکاری کرد.

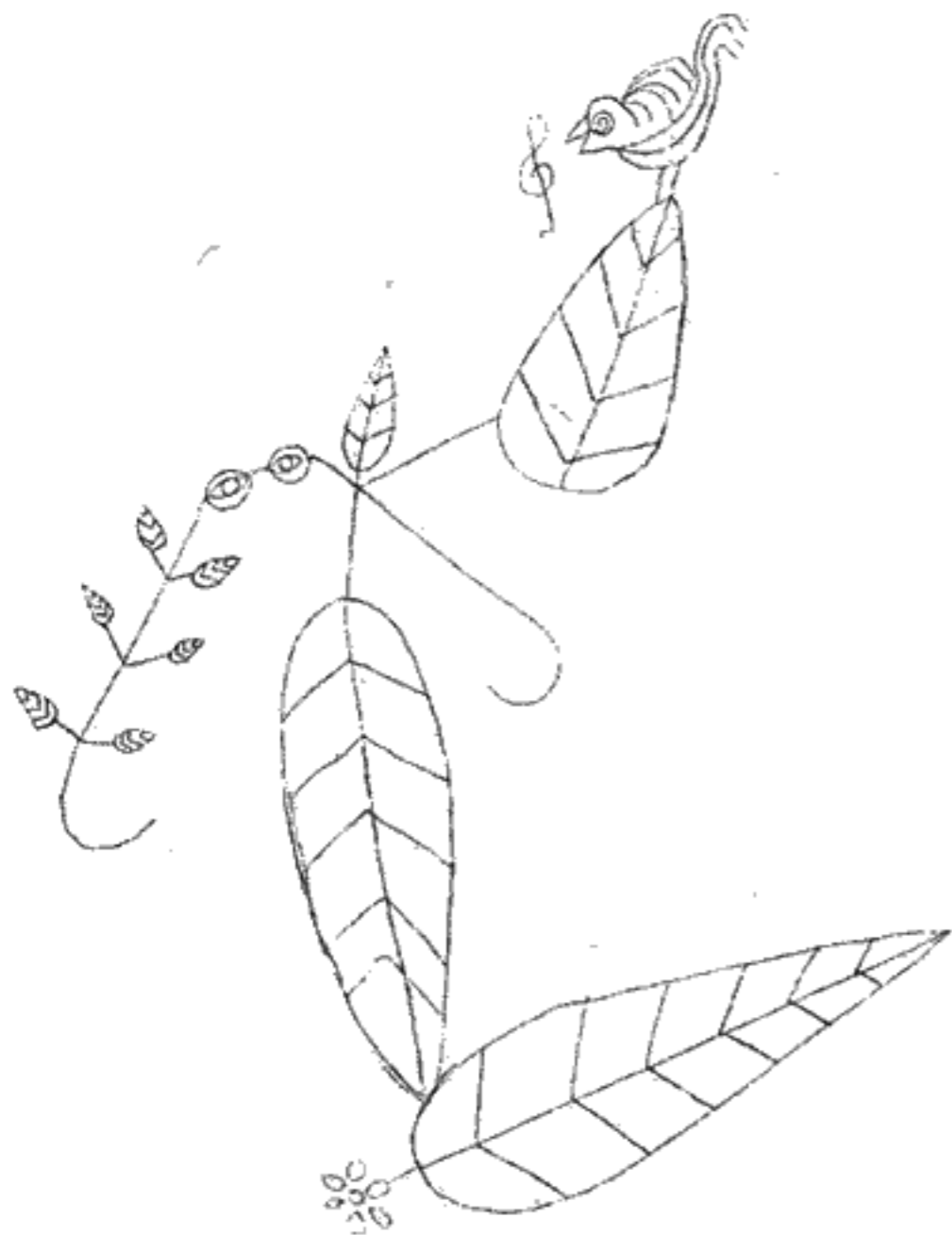


- در لحظه جدائی ساعتی از وسط به دو نیم شد.
- ساعت زنانه وقتی هم بخوابد تیک تاک می کند.
- فواره را دور گردن حوض پیچیدم و آن را خفه کردم.
- وصیت کرده ام جسدم را در روزنه امیدم به خاک بسپارند.
- دو رودخانه چنان تصادف کردند که هر دو به سرچشمه شان باز گشتند.

- صعود و سقوط فواره بهم چسبیده اند.
- پرنده توانست قله قفس را فتح کند.



- بدن خورشید را تا بحال ندیده ام.
- تمام باغبانها زیر نظر بهار کار می کنند.
- غروب قلبم تماشائی است.
- قلبم در سکوت غروب نمود.
- خورشید به شب شبیخون زد.
- زالو خودنویش را از قلبم پر نمود.
- برای آدم خوشبین مرگ یعنی زندگی.
- وقتی رفتی قلبم غروب کرد.
- اعضای داخلی ام غرق تماشای طلوع قلبم شده بودند.
- ستارگان در خورشید غروب می کنند.
- همراه صدای امواج بدنت به ساحل قلبم میرسد.
- لرزش اندامت در گلهای لباست می وزد.
- گلهای لباست همراه لرزش اندامت می رقصیدند.
- باد سرزده داخل گفتگوی گلها شد.
- صدای پایت دیوار صوتی قلبم را می شکند.
- از همه طرف به تو محدودم.
- عقاب پیر در تار عنکبوت جان سپرد.
- روی جسد باغبان گل روئید.
- سیل جسد درخت را تا گورستان بدوش کشید.
- مرگ در قلبم جوانه زد.
- نهال عصال پیری درخت است.



- پرنده ای که در بهار روی شاخه درخت نشست پایش جوانه زد .
- گلها جسد باغبان پیر را گلباران کردند .
- خورشید پشت پلکهایت غروب کرد .
- پرواز دربال پرنده محبوس پژمرد .
- رودخانه نگاهم در اقیانوس آبی چشمت می ریزد .
- فریاد سیم تلفن را ضحیم کرد .
- باغبان بخاطر درختی که در بهار سبز نشده بود دروبان سیاه زد .
- بهار در پائیز روئید .
- وقتی گل بهار پرپر شد؛ پائیز گل کرد .
- هر برگ زرد پائیز کوچکی است .
- نشانی پائیز را از برگ زرد گرفتم .
- برگ زرد آرامگاه برگ سبز است .
- صدای پایت را آویزه گوشم کردم .
- لیوان خالی را به سلامتی خشکسالی نوشیدم .
- عنکبوتی که تصویرش در آب افتاده بود تارش پوسید .
- به عبادت درختی رفتم که در بهار سبز نشد .
- عنکبوت فاصله بین سقف و کف اطاق را اندازه گرفت .
- پائیز پشت چراغ قرمز گل سرخ انتظار گذشتن از بهار را میکشید .
- خشکسالی سر دریا را زیر آب کرد .
- آبپاش سرش را روی پای گل تشنه نهاده بود و اشک می ریخت .
- باغبان پیر از گلهای قالی مواظبت می کند .

- گلها همراه اشک آبپاش رشد می کنند .
- عنکبوت وقتی لباسش را می شوید روی تارش پهن می کند .
- هر اندازه مردم از هم دور شوند صندوقهای پست بهم نزدیک می شوند .
- قلبم را با قلبت میزان می کنم .

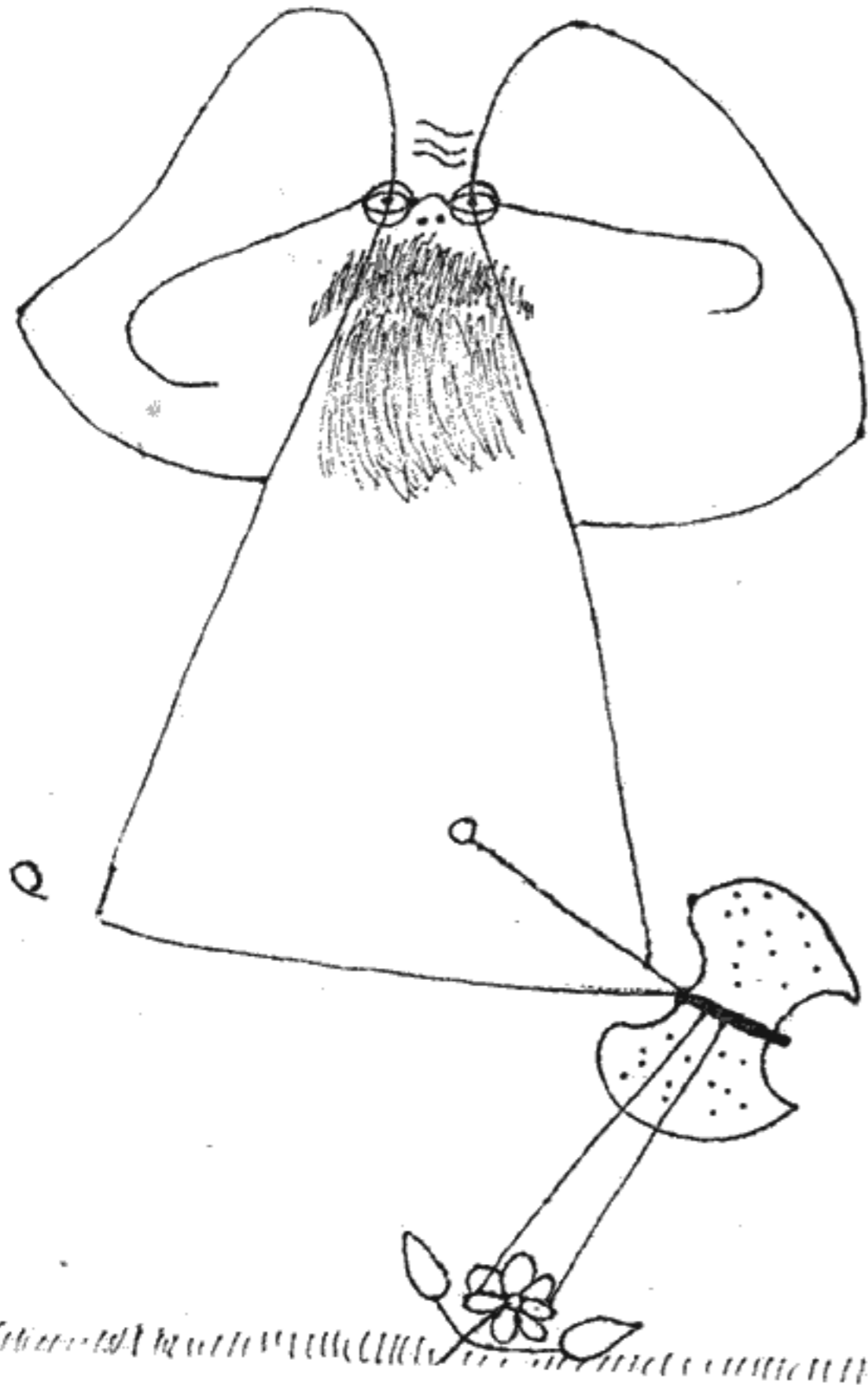


- نسیم بهاران میداند لرزش اندامت چقدر لطیف است.
- صدای پایت از دورترین نقطه به گوشم مهاجرت کرد.
- تمام گلها به پائیز ختم می شوند.
- پروانه طبقه دوم آشیانه بلبل را اجاره کرد.
- قطره اشکم شبمنی است که روی گل دامت می نشیند.
- امواج تصویر گلی را که در آب افتاده بود پرپر کرد.
- باغبان وقتی فهمید فراموش کرده گلها را آب بدهد از خجالت آب شد.

- قلبم از روی دفتر نت زندگی آواز می خواند.
- شب هنگام کرم های شب تاب گل باغچه را چراغانی کردند.
- قلبم هزار دستانی است که برای گلهای پیراهنت نغمه سرائی می کند.

- خورشید تصویر گل یخی را که در آب افتاده بود آب کرد.
- گل وجودم را در باغچه زندگی کاشتم.
- تصویر شاخه خشک در آب گل کرد.
- سپیده دم پروانه آهسته بال میزد که گلها از خواب بیدار نشوند.
- در رگهای گل گلاب جریان دارد.
- هزار دستان خواب گلهای پیراهنت را می بیند.
- با ضربان قلبم گلهای پیراهنت را شماره می کنم.
- بلبل با کلید سل در آشیانه اش را باز می کند.
- گل مهربانی را در قلبم کاشته ام.

- پرنده روی سایه‌اش سقوط کرد .
- خورشید سایه‌ام رازمین زد .
- تصویر پرنده در امواج دریا غرق شد .



شب هنگام تصویر ستارگان همراه قطرات اشکم روی دامنم می‌ریخت .

تصویر گلی که در حوض افتاده بود آب را معطر کرد .

شب هنگام تصویر ستاره‌ای را که در حوض بدون آب افتاده بود پانسمان کردم .

ابر بحال خشکسالی می‌گریست .

نجات غریق تصویر ستارگانی را که در آب افتاده بودند نجات داد .

گل‌های پیراهنت را در گلدانی که در اطاق خواب است میگذارم .

چاه زرخدانت به آب حیات رسید .

پائیز در بهار بزرگترین دسته گلها را به آب داد .

پرنده هنگام پرواز سنگ کلیه‌اش را بطرف شکارچی نشانه‌گیری کرد .

گل وجودت ۳۷ درجه حرارت دارد .

گل دیوانگی زیباترین گلهاست .

شفق برگ زرد بزرگی است که حکایت از پائیز خورشید می‌کند .

با دسته گلی که از پیراهنت چیده‌ام انتظارت را می‌کشم .

تصویر دسته گل را بر مزار آب نهادم .

تصویر گلی که در آب افتاده بود در آغوش موج می‌رقصید .



- پرنده پیر از راه زمینی عازم افق دوردست شد.
- قلبم نگاهم را به سوی معشوقه‌ام هل می‌دهد.
- تمام گلها به پائیز ختم می‌شوند .
- برای اینکه با گرما خود کشی کنم روی خط استوا دراز

کشیدم .

- زیر خاک غروب کردم.
- با دسته گل به عیادت برگ زرد رفتم .
- تصویرم در آینه بخواب رفت .
- ابرو پستانش را در دهان گل تشنه نهاد .
- سلام در خدا حافظی غروب کرد.
- قبل از اینکه قلبم را به معشوقه‌ام بدهم رویش نوشتم: پس

گرفته نمی‌شود.

- وقتی گل پرپر شد بهار گریست.
- قوه جاذبه زمین پای فواره را گرفت و از بالا پائین کشید .
- وقتی گل پرپر شد پروانه‌ایکه روی آن نشسته بود با چتر فرود

آمد .

- برگ زرد اشک بهار است.
- روحم هنگام صعود به آسمان چتر بدست از ابر گذشت .
- بهار جلوی چشم پائیز گل کرد.
- بامدادان خورشید بر قله کوه روئید.
- مغزم غرق تماشای پرواز افکارم در افق دور دست گردید .

- بهار خودش را گلکاری می‌کند.
- جسمم در چشمه آب حیات دست و رویش را شست.
- پائیز بهار را مصلوب کرد.
- روزها با بستن چشمم به دیدن شب می‌روم .
- بهار برای برگ زرد فاتحه خواند.

□ وقتی خودم را از بالای ساختمان بطرف زمین پرتاب کردم  
در آغوش قوه جاذبه زمین جان سپردم.

□ خودم را پیش عزرائیل بیمه نمودم.

□ میکرب زیر میکروسکپ به دکتر آزمایشگاه دهن کجی کرد.

□ ماه عسل را با معشوقه ام در قلبم گذراندم.

□ تختخواب دونفره بر مزار ازدواج نافرجام اشک می ریخت.

□ وقتی دلم برای خودم تنگ می شود مقابل آینه می ایستم.

□ خشکسالی در کویر کمین کرده است.

□ درخت طوری ایستاد که رویش بطرف بهار و پشتش بسوی

پائیز باشد.

□ آبشار با زبان حباب تکلم می کند.

□ خشکسالی در کویر شنا می کند.

□ گل حمام شبنم گرفت.

□ رودخانه به قصد خودکشی روی کویر دراز کشید.

□ خشکسالی برای بهار خط و نشان کشید.

□ به گل پر پر شده تسلیم گفتم.

□ وقتی بهار با پائیز دست داد رنگش زرد شد.

□ قطرات اشکم گلبرگهای گل بینائی ام هستند.

□ خشکسالی ابر را هدف گلوله قرار داد.

□ وقتی میخوابم افکارم را خواب می بینم.

□ موجودی که به قصد خودکشی روی خط آهن خوابیده بود

با سوت قطار از خواب پرید و پا به فرار گذاشت.

□ برای تصویر گلی که در آب افتاده و شنا نمی داند خیلی دلم

می سوزد.

□ جسمم به عزرائیل پشت پا زد.

□ زبانم به واژه ها مدیون است.

□ برای دیدن افکارم جلوی آئینه فکر می کنم.

□ قطار واژه ها از دهان سخنران عازم گوش شنوندگان شدند.

□ واژه ها پس از سخنرانی به دهان سخنران باز گشتند.

□ برای اینکه به آینه بی اعتنائی کنم چشم بسته مقابلش می ایستم.

□ سخنران گوش شنوندگان را باز دید کرد که پنبه داخلش مانده

باشد.

□ جسمم، مرگم را اعلام کرد.

□ وقتی فواره را باز کردم حوض چتر بالای سرش گرفت.

□ ستارگان گلبرگهای گل شب هستند که در خورشید پرپر

می شوند.

□ وقتی رودخانه تصویر گل را برداشک در چشم باغبان حلقه زد.

□ پروانه ها را بین گلهای باغچه تقسیم نمودم بهر گلی يك

پروانه رسید.

□ تصویر گل در آب روئید.

□ يك عمر دنبال روزنه امید گشتم.

□ عنکبوت مهربان بادسته گل به عبادت مگسی که در تارش گرفتار

آماده بود شتافت .

به اندازه‌ای تصویر گلها در آب افتاده بود که آب دیده نمی‌شد.

پروانه با ماه روی تصویر گلی که در آب افتاده بود نشست .

لباس معشوقه‌ام را با گرمای قلبم خشک می‌کنم.

پرنده آنقدر روی تصویر گلی که در آب افتاده بود نشست

تارماتیسم گرفت.

ساعتی از خواب پرید.

عنکبوتی که هنگام فرود آمدن خوابش برده بود با کف

اطاق تصادف کرد.

ساعتها با زبان تیک تاک تکلم می‌کنند .

آب در خودش شنا می‌کند .

عنکبوتی که تارش ته کشیده بود به قصد خود کشی خودش

را از سقف به پائین پرتاب کرد.

تصویر درخت در آب افقی می‌روید .

نشانی کلاهم را از باد می‌گیرم .

باد مهربان کلاهم را به احترام دوستم بلند کرد.

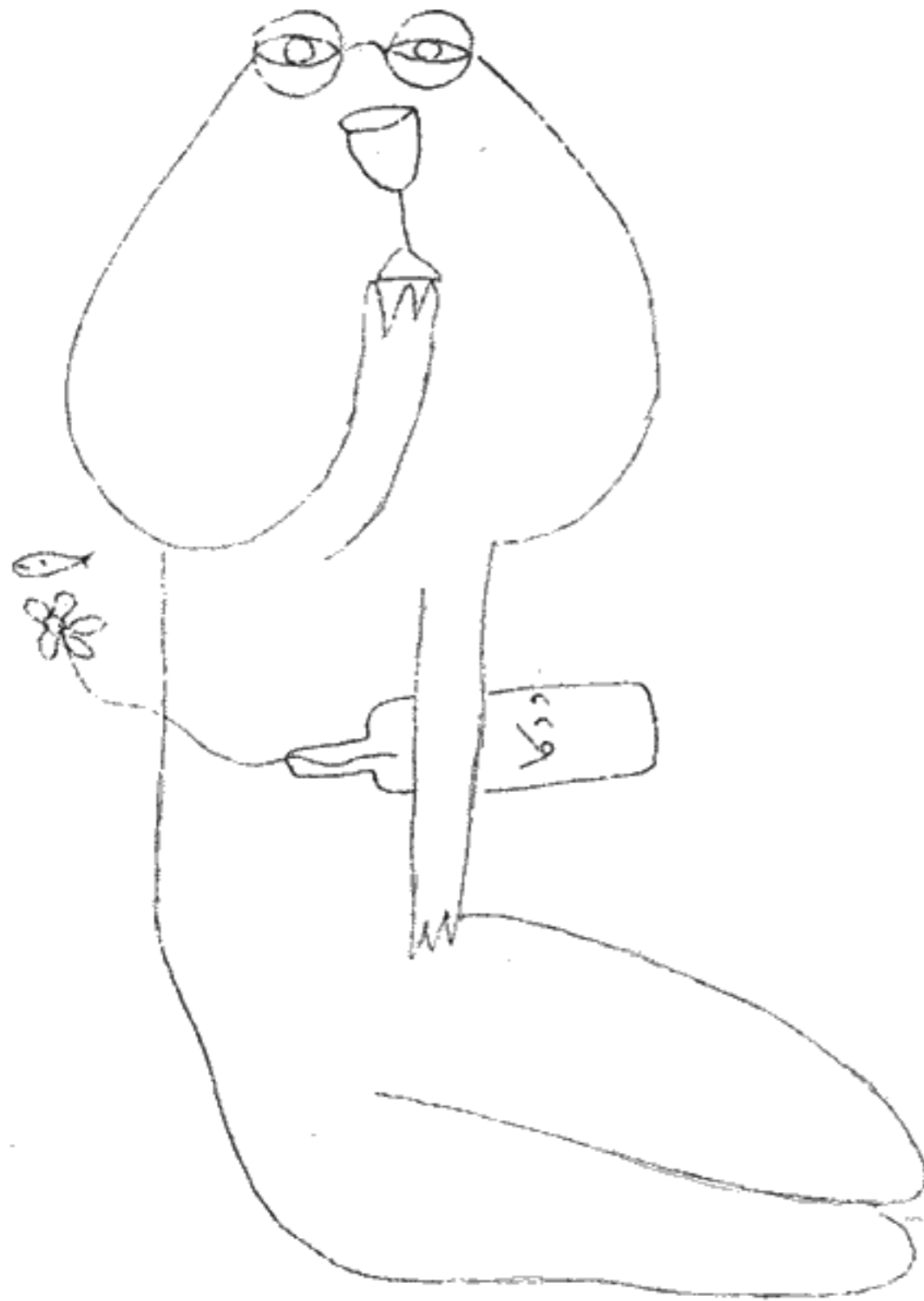
پروانه قلبم روی گل پیراهنت نشست.

طلوع در غروب می‌میرد .

جای پای خشکسالی را در بستر خشک رودخانه جستجو می‌کنم.

وقتی تصویر درخت در حوض افتاد آبش سر رفت.

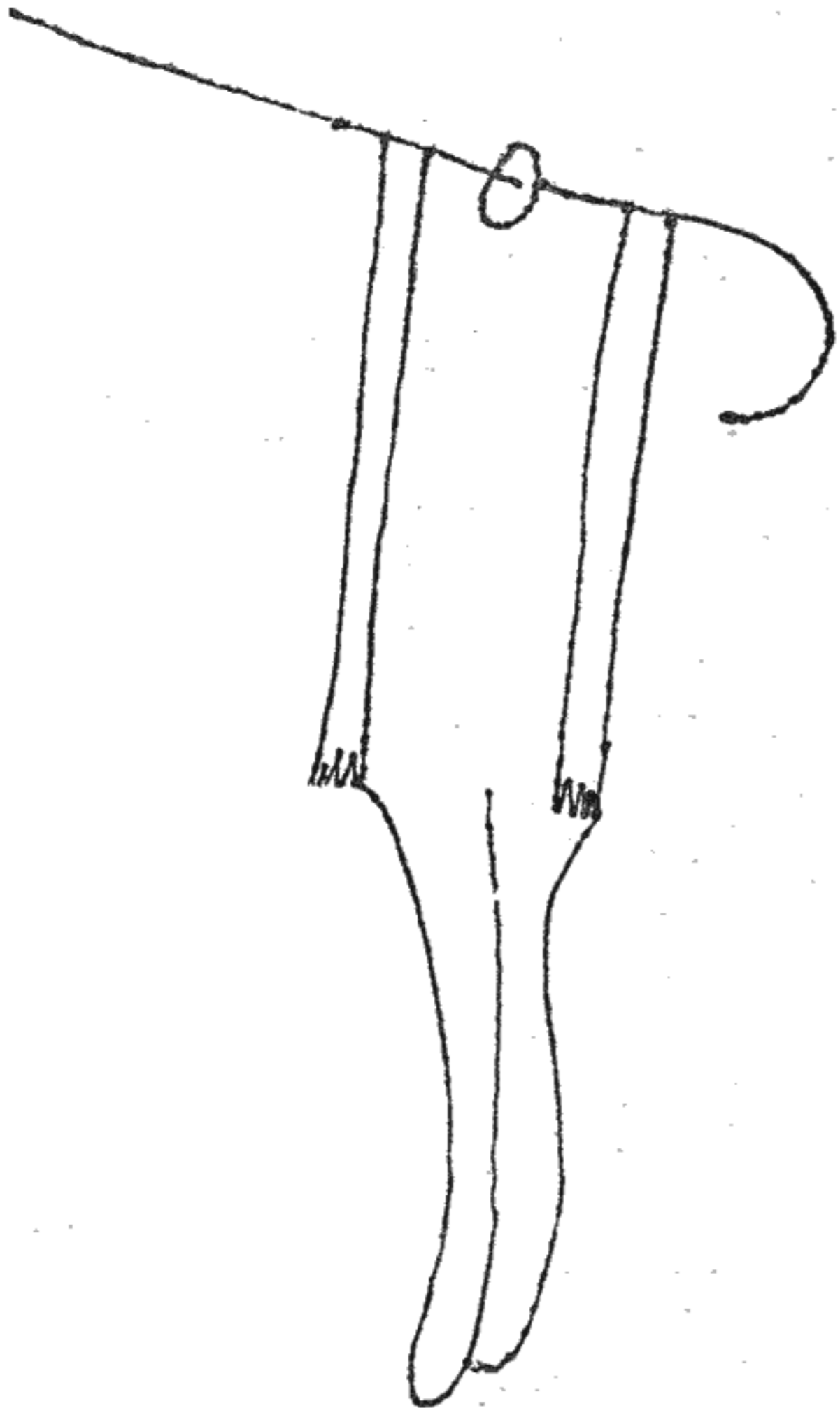
قلبم يك عمر برای اعضای داخلی‌ام سخنرانی کرد .



عزرائیل در آب حیات غرق شد.

افق دوردست با دسته گل به عیادت پرنده‌ایکه سقوط کرده

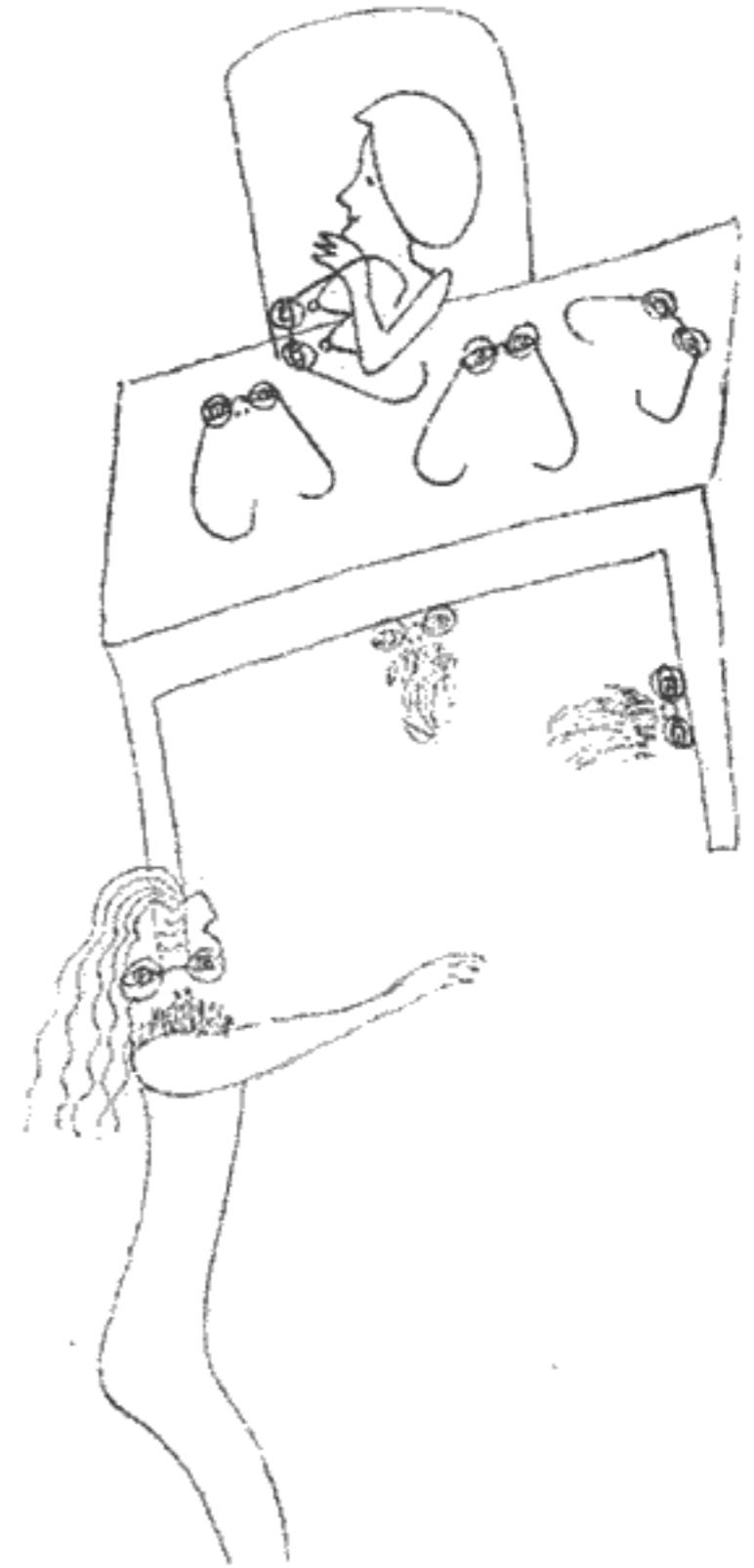
بود شتافت .



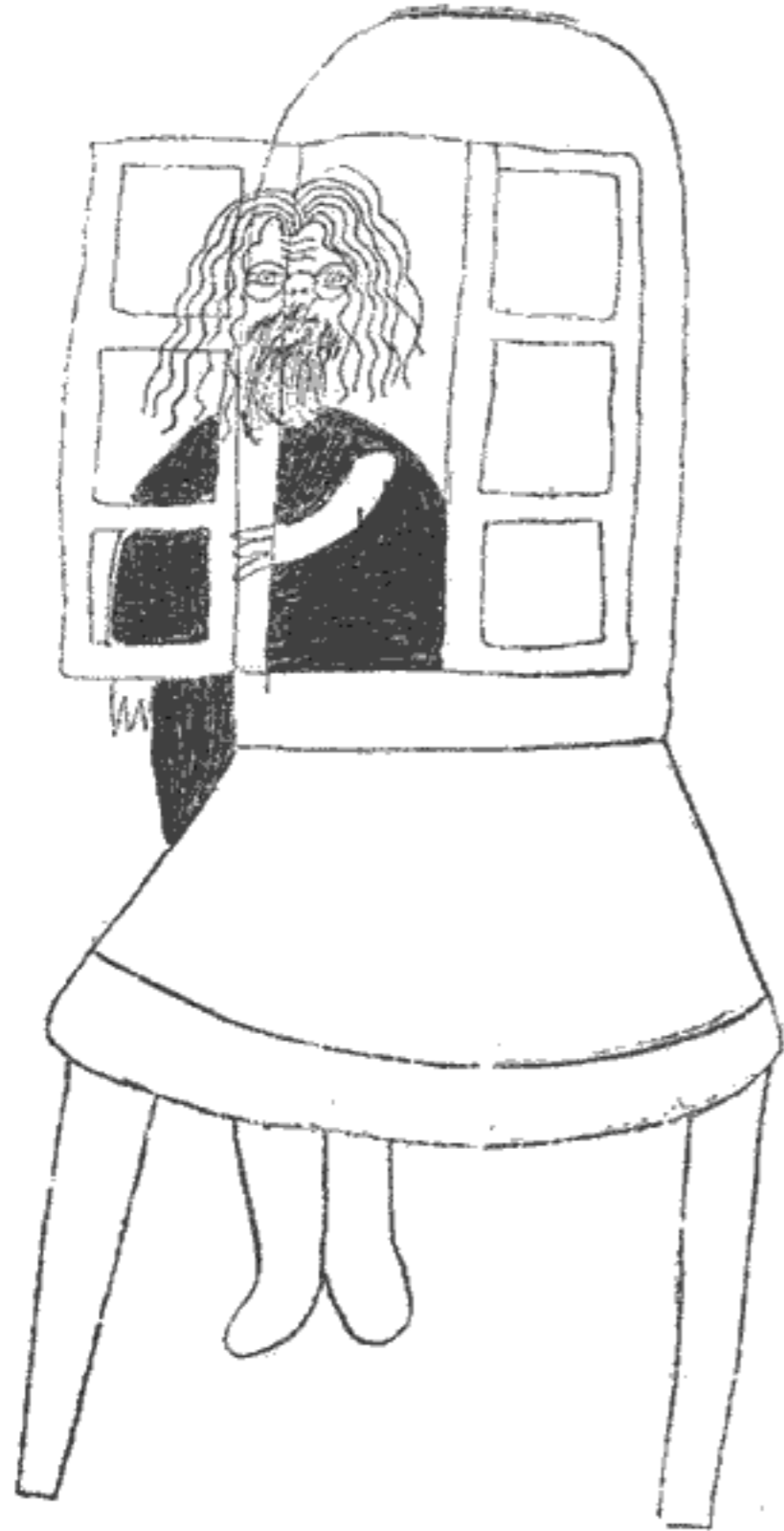
- نمای خارجی سلام را با خدا حافظی تزئین نمودم.
- نسل سلام منقرض شد.
- پرنده پیرروی سایه شاخه درخت نشست.
- خدا حافظی‌ها فرصت سلام نمی‌دهند.
- در بستر خشک‌رود خشکسالی دراز کشیده سات.
- سالهاست از خودم خدا حافظی کرده‌ام.
- در تاکستان قطرات باران به صورت خوشه باگور فرود می‌آیند.
- برای ملاقات قوه جاذبه زمین خودم را از بالای ساختمان به پائین پرتاب کردم.
- آب با ترکیدن حباب از خواب پرید.
- آبپاش مهربان به خاطر شادابی گلها اشک می‌ریخت.
- سوراخهای آبپاش روزنه امید گلها هستند.
- باد و آب دست یکدیگر را در حباب فشردند.
- وقتی يك چشمم را می‌بندم دنیا را نصف می‌بینم.
- حباب، قطره باران متکبر.
- آبخار به قصد خودکشی خودش را از پائین به بالا پرتاب کرد.
- رودخانه به قصد خودکشی تبدیل به آبخار شد.
- آب از بی‌گلی پژمرد.
- قوه جاذبه زمین روی قله کوه ایستاده بود.
- خشکی از سرحوض خالی سررفت.

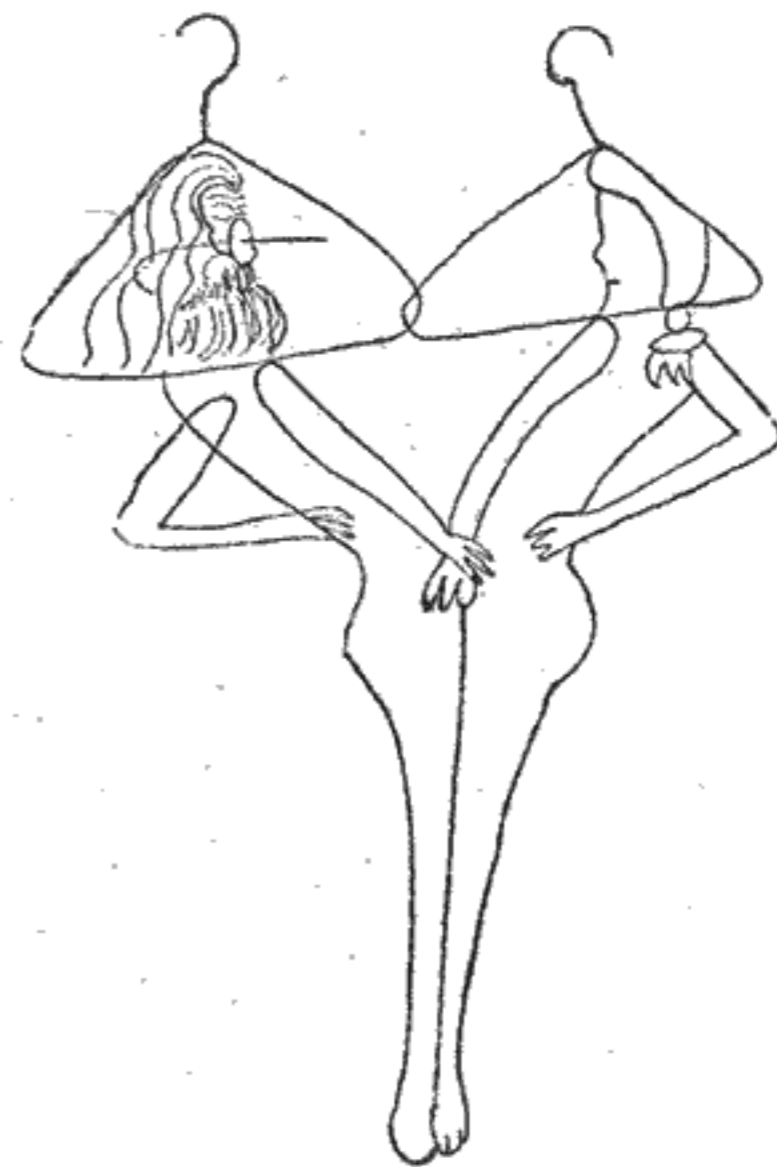
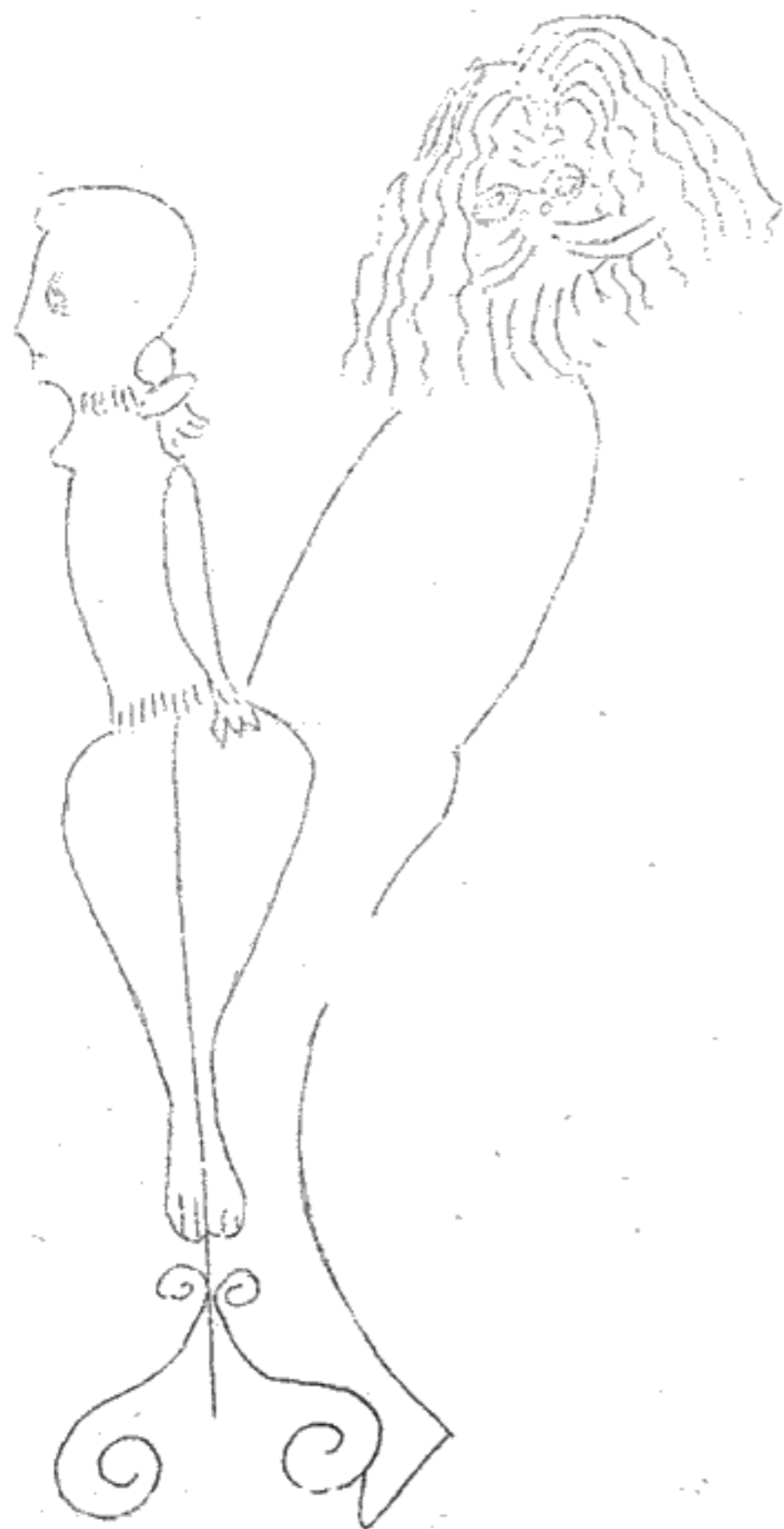


- دره تواضع و کوه غرور قوه جاذبه زمین است.
- خشکسالی از پستان ابر آب می نوشید .
- جسد رنگین کمان را مومیائی کردم .



- با سقوط آبخار لبخند بر لب قوه جاذبه زمین ظاهر شد.
- بهار خاطر آتش را روی برگ سبز نوشت.
- خدا حافظی سلام را بلعید.





- خشکسالی مزه آب را نچشیده جانسپرد .
- قطره باران تبخیر شده کوچکترین ابر را در آسمان بوجود آورد .
- در شب مستی قطرات باران بصورت خوشه انگور روی سرم می باریدند .
- دریا با قطرات باران تسبیح می اندازد .
- دختر گل فروش در پائیز گلهای پیراهنش را می فروشد .



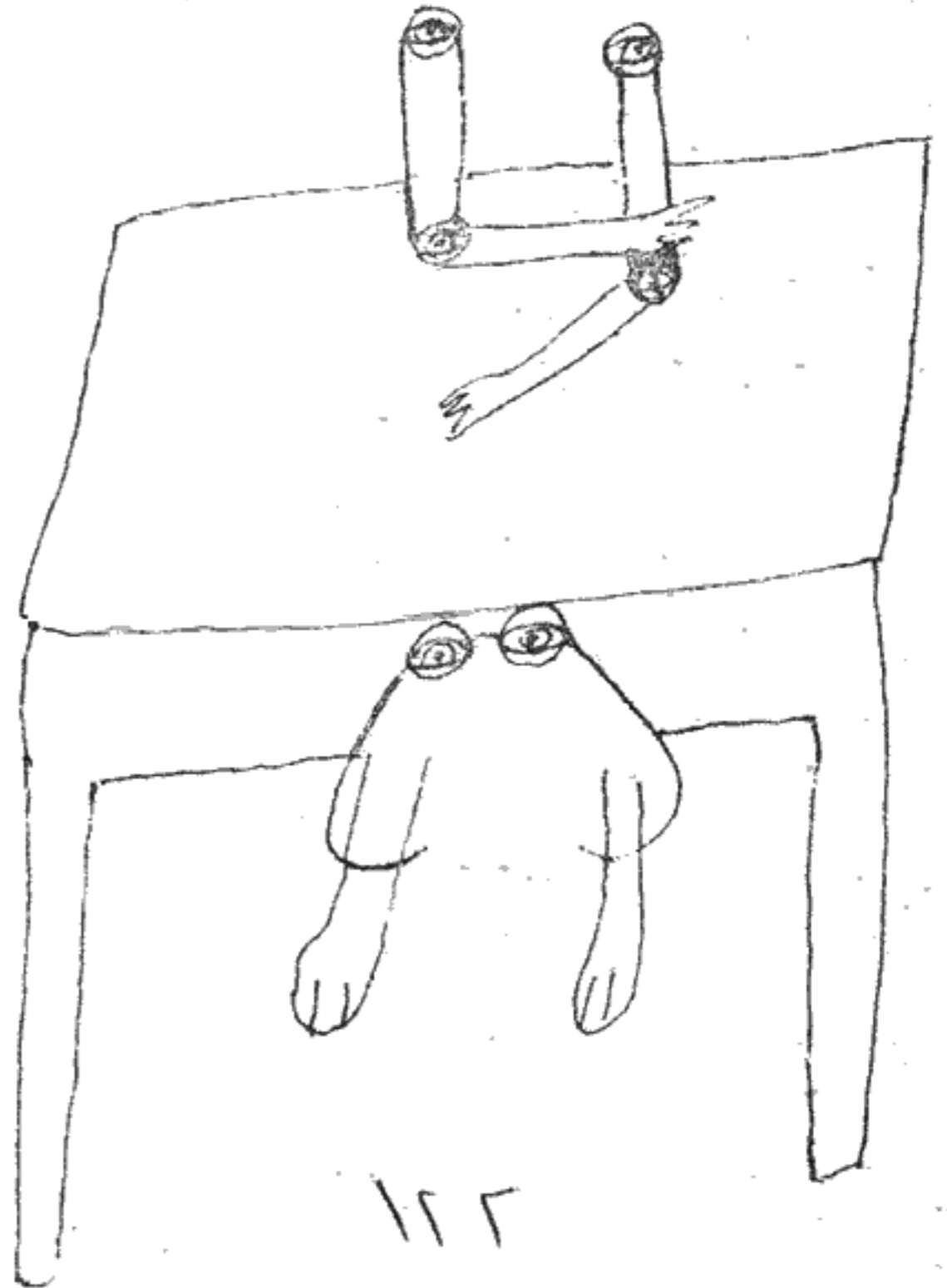
- خشکسالی ماسک ابر به چهره کشیده بود .
- تا از ابر اجازه نگیرم اشک نمی ریزم .
- وقتی پیراهن گلدارت را می پوشی بهار حسودیش می شود .
- مغزم افکارم را درک نمی کند .
- با پیراهن گلدارت گلستان بی خاری .
- بهار در پائیز پیر می شود .
- وقتی پیراهن گلدارت را می پوشی گلها جان می گیرند .
- شکوفه پیراهنت با حرارت بدنت رشد می کند .
- وقتی پیراهن گلدارت را می پوشی گل را با گل تزئین می کنی .
- بهار نسبت به گلهای قالی هم عشق می ورزد .
- گلستان اندامت را با پیراهن گلدارت گلکاری می کنی .
- پارچه ساده را هم وقتی می پوشی گلدار می شود .
- بهار در باغ برگ سبز میکاشت .
- بهار در پائیز گل کاغذی را بو می کرد .
- بعد از سخنرانی يك سطل واژه به زبانم تزریق نمودم .
- باغبان مهربان وصیت کرد با آبی که می خواهند جسدش را بشورند گیاه تشنه ای را سیر آب کنند .
- بهار همراه آخرین گلی که پرپر شد پژمرد .
- وقتی تونیستی نگاهم حوصله نمی کند پایش را از چشم بیرون بگذارد .
- وقتی به تو نگاه می کنم چشمم از من تشکر می کند .

شکارچی خودم بودم.

گل‌های پیراهنت گل وجودت را به عنوان ملکه زیبایی گلها

انتخاب کردند.

وقتی تو نیستی نگاهم دست خالی به چشمم بازمی‌گردد.



با نگاهت قلبم را چراغانی می‌کنم.

در بهاران از ترس اینکه گیاه روی گونه‌ام نروید اشک

نمی‌ریزم.

در میان گریستن اشکم ته کشیدم مجبور شدم يك لیوان آب

بنوشم.

باغبان گل‌های پیراهنت هستم.

گل‌های دامن‌ت را با قطرات اشکم سیراب نمودم.

پرنده محبوس خمیازای به بلندی افق دوردست کشید.

آدم خودپرست در باره خودش سخنرانی کرد.

اگر خورشید عینک دودی بزند خلایق احتیاج دارند عینک

آفتابی بزنند.

از نمایشگاه نگاهت دیدن کردم.

با تصویرت در آینه وعده ملاقات گذاشتم.

وقتی به آینه رسیدم دیدم تصویرم نیمساعت است که منتظرم

است.

خودم را به‌جا نمی‌آورم.

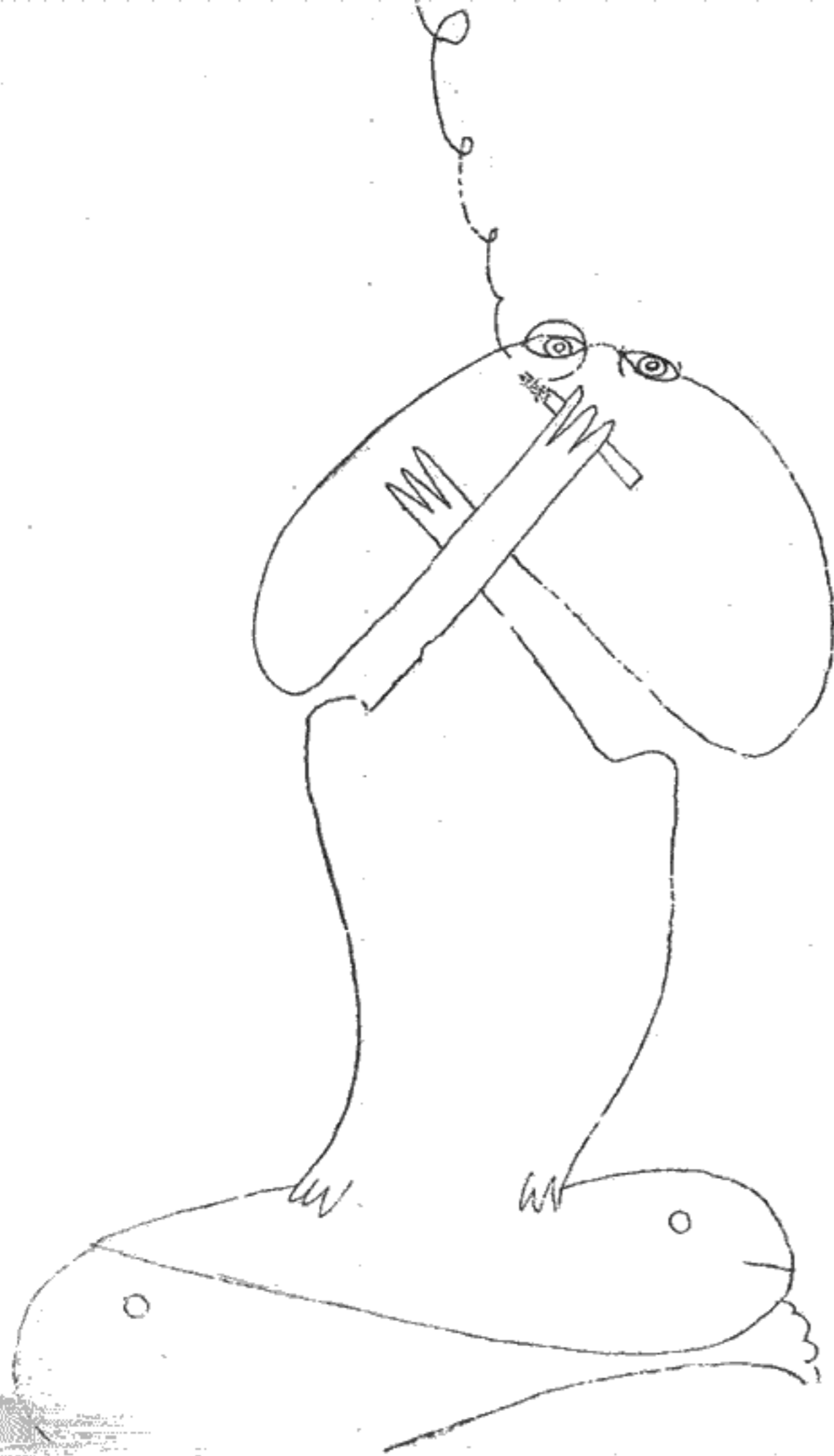
تصویرم آینه را شکست و از آن خارج شد.

نسل سلام را تکثیر می‌کنم.

آینه شکسته تصویرم را مجروح کرد.

نگاهم آنقدر پیش تو ماند تا راه بازگشت به چشمم را فراموش

کردم.



- تصویرم را به آینه هدیه کردم .
- در روز برفی روی نگاهم برف می نشیند.
- با پیراهن گلدارت خود بهار کوچکی هستی .
- گل‌های پیراهنت را در گلدان قلبم نهادم .
- ریشه گل پیراهنت را در قلبم جستجو می کنم .
- باران شدم و روی گل‌های پیراهنت باریدم .
- گل کاغذی به چهارفصل به یک چشم می نگردد .
- زور پائیز به گل‌های پیراهنت نمی رسد .
- آینه تصویرم را پس نداد
- عنکبوت پیر با آسانسور پائین آمد .
- آسمان درشت ترین چشمان آبی را دارد .
- هر قطره باران اقیانوس کوچکی است .
- گل پژمرده بوی پائیز میدهد .
- حباب و بادکنک به مرض واحدی در گذشتند
- بهار از گل‌های پیراهنت دیدن کرد .
- قطره بارانی در دهان بستر خشک رود نهادم .
- آینه از بی تصویر در گذشت .
- پرنده فروتن در ته دره نشست .
- در سلام بروی خدا حافظی گشوده است .
- گلوله هنگامیکه به پرنده اصابت کرد کارت دعوت قوه جاذبه زمین را به اوداد .

در هر قطره اشکم يك اقيانوس غم نهفته است .

آب از نژاد قطره باران است .

باغبان در باره بهار برای گلها سخنرانی می کرد .



به قطرات بارانی که روی چترم فرود آمدند خیرمقدم گفتم .

ساعتم برای اینکه بدانم ساعت چند است مقابل آینه

می ایستد .

در خشکسالی اقیانوس تبدیل به قطره باران می شود .

جسامم را به گورستان هدیه کردم .

در جشن تولد زالو يك شیشه خون به او هدیه کردم .

ساعتی که چرت می زند عقب می ماند .

به عنوان اعتراض جشن تولدم را ترك کردم .

نگاهم در پشت پلکهایم شب را به صبح رساند .

قطرات اشکم لبخندم را از روی لبم پاک کردند .

پرگاری که دچار اختلال حواس شده بود بیضی ترسیم

می نمود .

بارفتنت روزنه امیدم تنها ماند .

نامه های عاشقانه ام را در صندوق پست قلبت می اندازم .

گل پژمرده ساکن پائیز شد .

روزنه امیدم را به سرقت بردند .

ساعتی که عقربك ندارد خودش هم وقت را نمیداند .

آب را شستم .

در پائیز بهار از گلهای پیراهنت تقاضای پناهندگی کرد .

گلها را در آینه تکثیر می کنم .

نمی دانم خودم را کجا جا گذاشته ام .